زنان دری پرداز

سده های دوازدهم و سیزدهم هجری

افغانستان

نوشتهٔ : معاون سرمحقق پروین سینا

کابل - ۱۳۶۷

زبان دری پرداز سده های دوازدهم و سیزدهم هجری افغانستان

پژوهش از : پروین سینا

به اهتمام : خواجه حیات الله صدیقی

شمارهٔ چاپ : دو هزار

کابل - ۱۳٦۷

چاپ : مطبعهٔ دولتی

در برداشته‌های این کتاب

عناوین	صفحات

یادداشت

در طول تاریخ درخشان کشور عزیز مان ، وضع و حال نسوان که نیمی از پیکرهٔ جامعه را تشکیل میدهد نه تنها طرف توجه وعنایت قرار نگرفته بلکه همواره دستخوش عصبیت ها، تبعیض پسندی ها و بی لطفی های مردان خود خواه، واقع شده و به شیوه های گوناگون حقوق حقه آنان پایمال گردیده است.

مردان عنعنه پسند و خودسر که همه نعمت های مادی و امتیازات معنوی را موهبت آسمانی ومختص به خود میدانستند . عرصهٔ سخن وسخنوری را که در واقع لازمه زندگانی و چکیده عواطف بشری است نیز جز قلمرو و ما یملك خود می شمردند و با این ترتیب هیچگونه ارج و اهمیتی به جلوه های فکری و تجلیات ذوقی جنس لطیف قایل نشده وای بسا که آنان را از نعمت تحصیل و سواد آموزی محروم میداشتند و به نظر بنده و برده می نگریستند.

معدودی از زنان سنت شکن و پرشهامتی را چون رابعه بلخی می-شناسیم که در برابر این بیعدالتی وستمگری بپا خاسته و قهرمانانه زنجیر تفوق طلبی و امتیاز جویی را در هم شکسته است.

در کتب تاریخ و تذکره بندرت بنام زنان و کارنامه های درخشان شان بر میخوریم واین امر مبین آنست که حتی واقعه نگاران نیز بنا بر ملاحظاتی جرات نکرده اند که حدیث قهرمانیها و فداکاریهای آنان را بقید قلم در آورند و شرح حال واحوالشان را ثبت دفتر نمایند . شاید ازبیم آنکه نشود طرف طعن ولعن از خودراضیان

وگو تاه بینان قرار نگیرند و کارشان معروض توجیهات دیگر نگردد.

صاحبان تذکره چون لباب الالباب عوفی که فعلا قدیمترین تذکره به حساب می رود برای اولین بارنام رابعه را می بردو نمونه کلامش راارائه می کند اما شیر خان لودی درمراة الخیال به تفصیل از زنان سخنور یاد می کند و ترجمه احوال عده یی از آنان را می آورد. این امر رفته رفته طرف توجه بیشتر قرار گرفت و کتابهای خاصی دربارهٔ زنان نگاشته آمد، از اخترتابان گرفته تا مشاهیر النسوان از تذکرة الخواتین تا خیرات حسان.

در افغانستان نشر جریده ارشادالنسوان در عهد امانیه و همچنین انتشار چهار مجلد کتاب دربارهٔ زنان به نام امان النسوان قدمهای ارزنده و برازندهٔ درین زمینه به شمار می آید. پرده نشینان سخنگوی تالیف ما که رحمانی وبشتنی میرمنی نیز در حقیقت دنبال این اقدام شریف است.

نا گفته نگذاریم که نخستین بارصد سال پیش در حوزه وسیع فرهنگی زبان فارسی دیوان اشعارعایشه درانی به چاپ رسیده است.

بعد از انقلاب ثور به خصوص در این اواخر توجه به حال و احوال زنان بیش از پیش صورت گرفته است بنابر همین منظور دیپارتمنت دری متوجه این نکته بوده است که کار اساسی در بارهٔ زنان صورت بگیرد "چنانچه این امر مهم بعهده همکار محترم و دانشمند ما پروین سینا گذاشته شد تا این مامول رابر آورده سازد. محترم پروین سینا با صرف مساعی فراوان و استقصای کامل در پی جمع آوری موادلازم بر آمد و تا آنجاکه مقدور بود تمام مآخذ واسناد را مرورو مطالب مفید و لازم را جهت روشن ساختن زوایای زندگانی زنان قرن دوازدهم وسیزدهم جمع آوری نمود و پس از تحلیل اشعار وشیوه کلام آنان نمونه های دلچسپی ازایجادیات آنانرا ارائه کرد.

اینجانب زحمتکشی های پروین سینا را بنظر قدر و قبول نگریسته توفیق مزید برای شان استدعا می نمایم.

اکادمیسین دکتور جاوید.

پیش بیان

شعر چون انسان مو جود زنده است ، احساس‌و عاطفه‌را می‌شناسد گویی درد وآلام خو بی هاو زشتی هادر تارو پودش تنیده شده است . شعری که‌بیانگر وا قعیت های زمان‌بوده و از درد دل مردم تراو ش یافته باشد پا یا و نا میرا ست‌شعرزبان دل شا عر است شا عـــــر باحسا سات زاده می شود پرور ش‌می یا بد واین احسا سا ت در تراویده های‌فکر یش منعکس میشودوخاصه اگر آفریننده‌شعرز ن باشد در آنصور ت احسا سا تی که ازطرف اوارا ئه میشود خیلی رقیق وزیبا تر جلوه گراست به طور کلی‌زن به عنوان مو جود با احسا س علاوه از شعورشاعر ی ونویسنده‌گی‌نقش بزر گی در تکوین ثقافت بشری ودر ایجاد تاریخ جهان دارد، چه هرگاه زن نمیبود بشر با فر هنگ‌غنی وگسترده خود هرگز وجودنمیـدا شت و حتی تاریخی برای بشـــــر پرداخته نمی شد.

باوجود نقش عمده زن درتکو ین ثقافت فرهنگ جهانی و بشـــــری وتدوین تاریخ بشر ، تار یخ‌نگاران‌وتذکره نو یسان کمتر از زنا ن صحبت کرده اند واگر بر میزان‌آنچه‌پیرا مو ن مرد ها درد ستر س‌است نظر مقایسی اندا خته شود مواد ومدارك را جع به زنان خیلی نا چیز وکم است.

در حالیکه دربین گروه زنا ن‌نیزدانشمندان، قهر مانان ، سخنورا ن شیرد لان صو فیان ، هنر و را ن‌و تا جداران بزر گی را میتوا ن سراغ کرد. که در صف مرد ان خوش در خشیده اند و حتی گا هی

هم گوی سبقت از همگان ربوده اند متاسفانه بسیاری از چهره های پردرخشش و نوابغ قربانی بی التفاتی و خودخواهی مردان شده اند و عده یی در حالت مستوری از پشت پرده ستر واز زیر مقنعه گمنامی با همه فضل کمال و جمال در زیر توده های خاك برای ابد رخ از ما پوشیده اند و شرح حال آثار و کمال شان توام با اجساد شان مدفون شده است. در سرزمین خراسان با فرهنگ غنی و پر فیضش صدها زن شاعر، اندیشمند و فرهنگی داریم که نا مشان از صفحه روزگار محو شده است. زیرا در چند صد سال اخیر نظر به نا بسامانی اوضاع و شرایط اجتماعی وسیاسی عده یی زیادی از زنان شاعر وروشنفکر ما با آثار واشعار گرانبهای شان در کرانه های گمنامی قرار گرفتند.

قرن دوازدهم و سیزدهم با تمام زدو خورد هاو لشکر کشی ها و جنگها برای پیشرفت وگسترش ادبیات چندان مساعد نبود چنانکه اندك اطلاع از شاعر زنان واشعارشان ازین دوره باقی وما ندگار اند که به ما رسیده است.

نظر به فقدان مواد و مدارك و نیازمندی روزونبودن تذکرۀ مفصل دربارۀ زنان دری پرداز سده های متاخر بود که مرا وا داشت کار های پراگنده یی که در تذکره هاو کتاب ها راجع به زنان سخنورانجام یافته تاحد امکان جمع آوری و ترتیب نموده ویك بخش آن که شامل زنان دری پرداز قرن دوازدهم و سیزدهم هجری، قمری است به شکل یك مجموعه خدمت علاقمندان وپژوهشگران تاریخ و ادب عرضه بدارم.

سبب این فرو گذاری و چشم پوشی بی اعتنایی جامعه به زنان وتحقیر آنان بوده است. چه زنان در زمانهای گذشته از حقوق ومزایای زندگانی اجتماعی بهره یی نداشته و در قید رقیت مردان بوده اند جز تنی چند از زنان در باری یابزرگان که تحت تعلیم آموزگاران قرار میگرفتند. دشواری دیگر کمی مواد ومنابع بوده است همین عدم بی اعتنایی جامعه به زنان بود که کسی در صدد گرد آوری آثارآنان و کار در باره آنان نمی شد.

شا ید نو یسنده گا نی بود ندکه کار های مهمی را در این مورد انجام می داد ند اما شا ید این کاررا نا چیز و بی ارزش می دانستند.

در بین گو یند گان زن در ایـــن‌دو سده اخیر زنان شاعر و برجسته به‌چشم می خور ند باید مواد و مدارك لازم که در باره آنها و جود دارد جمع آور ی شود و چشم‌اندازی به‌دیوان شان صور ت گیرد تا با برخی از سر آمدان سخن که خیلی‌مورد تو جه قرار گر فته اندوکاری لازم و در خور شایسته در باره آنهاانجام یا بد برا بر و همسنگ‌شوند وپا یه وارزش هنر ی شان شنا خته‌شود تا همه به‌ارزش هنر ی وپا یه اند یشه این زنان شا عر آشناگردندیکی ازاین زنان سر آمد سده ها ی دوازد هم وسیزد هم عا یشه درانی‌است که صا حب دیوان اســـت و اشعارش خیلی با ارزش و مالا مال‌از مواد و مدار کی است که برای شنا سا یی خود شا عر خیلی بـــااهمیت شمرده می شود . در میا ن زنان در ی پرداز با وجود قیدوبندها و محرو میت های اجتما عی وعدم آزادی، زنا نی هم در صفحا ت‌تاریخ‌ادبیات در ی در خشیده اند که نام وشعر شان پا یاو جاو دا ن است‌چون رابعه ، مهری، عایشه، گلبدن۔ بیگم، گو هر شاد آغا و عده یی دیگر که هم در زبان آور ی و هم در سخنور ی وسیا ست نقش ها ی‌بارزی را داشته اندو در مقام برابری بامردان بر آمده و داد سخن داده‌انددر سده های اخیر در اجتما عا ت مختلف زن آهسته آهسته از زیر بارستم قرو ن و اعصار رها شد. وتا حدی از آزاد یهاو حقوق برخوردار گردید .

اما در طول این مدت دراز زنان‌هر گز خامو ش و عا طل‌ننشستند بلکه از طرق مختلف‌کو شید نــــدتا با روشن کردن ذهن زنان دیگـــر شا یستگی زن رادر برابر ی با مردونجات از قید برد گی به اثبـــا ت بر سانند ودرین میان زنا ن شا عرونو یسنده نقشی در جه او ل و حساس را به عهده دار ند .

با آنهم کار و تحقیق در این بخش‌خیلی ها مشکل است. زیرا کسانیکه باچنین کار اشتغال دار ند به طورقطع آگا هند که بر رسی زندگینامه

زنان دری پرداز امر سهل و ساده‌نبوده و منابع چاپی و خطی کم موجود است که کار یست رنـــج‌وتلاش فراوان می خواهد نگارنده این سطور نظر به علاقه زیادی که‌درین قسمت دارم در جمع آوری زندگینامه زنان دری پرداز به جمع‌آوری مواد و مطالب می پردازم نظر به دامنه وسیع کار در این قسمت تنها دو سده را مورد بررسی و تحقیق قرار داده ام امیدوارم درآینده بتوانم به معرفی چهره های برگزیده سده های قبل هم پرداخته شود نتیجه تلاش و کوششی که‌دراین باره نموده ام برای علاقمندان این بخش تقدیم می‌دارم.

مختصر نگاهی به پس‌منظر چهرهٔ زن در گسترهٔ تاریخ

از آنجاییکه افغانستان مهد و گهوارهٔ تمدن شرق بوده است این سرزمین کهن‌سال و دیرینه ما شخصیت های بزرگ و نوابغ بیشماری را در دامان خود پرورانده‌است وفرزندان این مرز وبوم سهم خود را در مبارزه با اهریمن ظلمت‌نیز ادا نموده و راه این مبارزه را به‌سوی نور و روشنی بازنموده‌اند.

مردم افغانستان از شروع وآغازسپیده دم تاریخ علم مبارزه را به طور منظم بر فراز قله های هندوکش و پار و پا میزاد در اهتزازنگهداشته و بر ضد هر نوع مظاهر ظلم‌واستبداد و حق تلفی مبارزه نموده اند . یکی از این نوع پیکار ها رامبارزات شاعره های کشور با ستانی ما تشکیل میدهد که یکجابامردان برای نیل به این مامول مقدس رهایی از استبداد قد برافراشته اند ،در ادوار مختلف تاریخ فشار و اختناق جامعه در برابر زنان به خصوص دور ماندن زنان از جامعه همراه با مسایل ستروپرده‌پوشی، زنان کار آگاه و با درک‌را واداشت که باسلاح شعر در مقابل‌این همه نا برابری هاو ناهمواری های جامعه‌راهی مبارزه‌را پیش‌گیرندوبه کمک شعر فریاد هاو نارضایتی

های خود را به‌گوش مردان وهمنوعان خود بر سانند واز بیدادپدران برادران و شوهران که حقوق مدنی شانرا سلب مینمودند صدای اعتراض بلند میکردند و در اثرهمین فشار هاو تلقین های نادرست بود که چنین زن های شاعره و فاضله تخلص خود را محجوبه،مخفی مستوره، حجابی، نهانی و غیره‌انتخاب مینمودند . تاریخ نشان میدهد که صداها و فریاد های زنان شاعره در گلو خفه میگردید عده یی هم جام شهادت نوشیدند وعده یی هم به مرگ تدریجی در زیر بار تکالیف و شکنجه ها خردوخمیر گردیدند.

باوجود این همه خرافات واندیشه های نادرست در مورد زنان جریان تاریخ نشان میدهد که زنان‌میتوانند با مردان دریك سنگر مشترك عمل کنند و دوشادوش‌با آنان به سوی پیروزی های عظیم گام بردارند.

گاهی هم اندیشه های خرافی‌که در برابر زنان وجود داشت زنان را در برابر مردان ضعیف ناتوان‌وناقص العقل تصور می کردند لیکن بر خلاف تصور ایشان چهره های‌پردرخشش‌را در طول تاریخ به‌یاد می دهیم که بانشان دادن سرسپرده گی و شهامت خویش نامشان را در صفحات تاریخ جاویدانگی و پویایی بخشیدند. مثلا رابعه بلخی . توانست به خاطر‌یك آرمان مقدس از خود شهامت انقلابی نشان دهد و خود را قربانی‌سازد. همچنان محجوبه هروی‌که در عنفوان جوانی و طراوت گل‌امیدش پر پر شد باوجود بدرفتاری وظلم شوهرش وی را از سرامدان‌شعرا و فضلای وقت می توان شمرد.

همچنان در طول تاریخ به چهره‌های زیادی از آن شاعره زنان بر می خوریم که‌هم درعرصهٔ سیاست‌وهم در عرصهٔ سخنوری و شاعری وهم در اجتماع و خانواده خوش‌درخشیده اند در اینجا چون هدف معرفی چهره های برگزیده زنان‌شاعر قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است. باوجود آنکه در این‌سده ها تعداد زیادی از زنان‌شاعر با شرح حال مختصر شان در تذکره‌ها به چشم می خورد اما از آنجایی

که‌هدف ما کار و تحقیق در بارهٔشاعر زنان افغانستان میبا شد ویا لااقل کسانی که به نحو ی ازانحا به‌ادبیات سر زمین ماپیو ند ی‌بخورد. از آنجا ییکه سده مورد بحث بـــه‌خصوص سدهٔ سیزد هـــم‌مصادف به یاد شا هی فتحعلیشا ه قا جار استواین شاه هنر دوست و عشر پروز که از بهترین حا میان علم و فرهنگ قلمرو دری زبا نا ن به‌شمار می رود مشو ق همه اعضا ی خانواده‌اش در شعر و شا عر ی بوده‌است.

علا قمند ی و جا نبدا ر ی او ازشعرا وتشو یق و تر غیبش با عث آن شد که تعداد زیاد ی ازخانواده اویعنی زو جه هاو دخترانش قلم بردست گیر ند واشعار ی همراه بااحسا سات زنا نه خود را از چکیده های فکر ی شان تراوش دهند از زوجه های او که نا مشان در صف شعرای زن در تذ کره ها آمده است‌به طور نمو نه از چندی از آنهانام می بریم . حاجیه، مستوره ، دلشاد، آغا با جی . . . .همچنان ازدختران اواز زبیده خانم، فخر ی، عصمت،عفت، طیبه،ماه‌تا بان خانم ،و عده‌یی دیگر که آوردن ذکر نام‌همه آنا ن در اینجا خارج‌ازموضوع‌مورد بحـــث ماست می توان یاد کرد .

از همه اولتر در اینجا به معر فی‌شخصیت و چهرهٔ پـــر فروغ‌ادب دری (عا یشه درا نی) شاعر پر آوازه‌قرن دواز دهم و گل سر سبـــد چمنستان شعر در ی می پردازیم.

عایشه شاعر نشسته بر چکادهای اندوه و شکوه

در آسمان وسیع ادب دری ستاره‌های پردرخشش و جوددار ندکه زینت بخش فضای وسیع فرهنگ‌جاویدانه ماست یکی از آن اختران پرجلایش عایشه است، که در سده‌های متاخر وطن فروغناک گشته و در آسمان ادبیات ما خوش درخشیده است. او نه تنها گوی پیشتازی را از زنان شاعر قبل و بعد خود ربوده است بلکه در صف سخن پردازان و شاعران شاعر یست پارسا آت دارای دید عمیق و در سنگر مبارزه علیه استبداد صاحبان تخت و تاج، این اوصاف را در اکثر شعرای همسنگر و همعصر او کمتر می‌توان سراغ کرد.

هدف ما کار و تحقیق در باره زنان دری پرداز سده های دوازدهم وسیزده هم هجری قمری است عایشه دراین دوره چهره خیلی پردرخشش است. که چون محور و مرکز تابنده گی و برازنده گی خاصی را حایز میبا شد با ایــن قدرت و برازنده گی او لا به معرفی حال واحوال این شاعر می پردازیم و به ادامه آن زنان دری پرداز راکه به حیث شاعر شناخته شده اندو هر کدام گلبرگی از باغستان ادبیات را می سازند چیده و در سبد ی عرضه دوستدا ران این گلبرگ ها می داریم.

برای شناخت بهتر شخصیت عایشه زند گی او را از چندین بعد مورد بررسی وارزیابی قرار می دهیم .

سایه رو شن ها یی از زند گی خا نواد گی عا یشه

عایشه دختر یعقوب علی بـــن عبدا لر حمان درا نی است و ی از خانواده های بود که منصب تو پچی باشی از پدر به پسر به ار ث رسیده گویا این منصب ور تبه خو بی بود که از طر ف شا هان و قت برا ی خانواده عا یشه اختصا ص داده شده بود.

وی در نیمه دوم قرن دواز دهم در کابل تو لد گردید اما را جع به سال تو لد و محل آن نه در کدام تذکره یی یاد ی شده و نه خود در اشعارش اشاره یی نموده است. سال تو لد او را محترم (حسین نـایل) بـــه صورت تقریبی از تاریخ فو ت یکانه پسرش فیض طلب و مرگ خود ش بین سالهای (۱۱۸۰ــ۱۱۷۵) تخمین نموده اند (۱)

تاریخ فو ت عایشه را سا ل ۱۲۳۵ قمر ی می دانند عا یشه چون هر زن افغان به سن قا نو نی شایه بین سنین ۱۸ــ۲۰ سا لگی از دواج نموده و ثمره این ازدوا ج یك پسر و پنج دختر بوده است اینکه نـــام شو هرش چه بوده و چه زما نی چشم از جهان پو شیده است. خود در اشعارش یاد ی ننموده است تنها در جایی از پدر فیض طلب چنین یاد ی می کند.

فیض طلب سر تا قدم عا یشه قربانت شود
نور چشم مادرو جان پدر را باختم
(ص ۳۳۲ دیوان عا یشه)

عایشه تنها یك پسر داشت فیض طلب نام وی میر اتشخا نه محمود بود ودر سال (۱۲۲۷هـ.ق) وقتی فتح خان وزیر شاه محمود پسر تیمور شاه درانی برای سر کو بی عطامحمد الکوز ا یی حکمرا ن کشمیر در جنگ کشمیر گماشته شد درین جنگ فیض طلب که قوت قلـــب لشکر فتح خان بود تیر خورد وازخاك بر نخا ست جسد او را به کابل آورد ند و در باغ بابر شاه بـــه خاك سپردند . چنانچه عا یشه در شعر ش چنین اشاره یی نموده است:

۱ــ مجله زنان افغانستان، عایشه شاعر شکوه وماتم ، ش ۱۱، س ۲ ۱۳۱۶ ص ۲۸

به فیض آباد با بر شه رسیده م   جوا نی دفن خاك تیره د یـــدم
چوبود اوفیض‌طلب بی‌فیض‌چون‌شد   گریبان را ا لی دامن در یـــدم
(ص، ۳۲۰)

از بیت بالا به‌این نتیجه می‌رسیم که آرامگاه فیض طلب در با غ بابر باشد اما متاسفا نه گزار شگرا ن‌احوال عایشه دراین مورد چیز ی مهم و قابل تو جه نگفته اند. اینکه‌عایشه در زنده گی این‌یگانه پسررا داشت وا قعیت دارد زیرا در چند جای دیوان اشاره های دا ردو حتا اورا دریکتا خطاب‌کرده است ابیات زیرین دلیل بر یگانه بودن پسرش را می رسا ند.

سخت دل سنگم نمردم از فراق‌یك پسر
ماه ذی‌الحج تحفهٔ شهر ر جب‌رایاختم
مادر،غم ،یکه رانبیند یـــار ب
آن یکه که نام او بود فیض طلب
بگر فته ر کاب حضر ت شا ه‌شهید
عبدا الله هســت و امت شـا ه عـر ب
(ص، ۳۲۰)

در ربا عی زیر ین به منا سبتی‌ازدست دادن پسر ش سوز دل‌خود را بدینگو نه اظهار میدا رد :

ما در فیض طلب گوشه نشین‌است شب وروز
لعل یکدا نه او زیر زمین است‌شب‌و روز
سینه مجرو ح و دل افکار وجگرپر خونست
مردمان در طلب تا ج و نگیـــن‌است شب و روز
(ص، ۳۱۷)

مرگ نا به هنگام فیض طلـــب داغی نا گهانی بود که بردل‌عایشه تاآخرین‌رمق زند گی اثر مند بود بخش عمدهٔ اشعارش رامر ثیه‌ها ی پرسوز تشکیل می دهد که دربخش‌دیگر به طور مفصل آورده خوا هد شد.

این جوان نا مراد به سال ۱۲۲۷وسن ۲۵ سا لگی شر بت شها دت رانو شید.

بدی خانه سال او بیست و پنج
که‌چون برق گردرخش عمرش گذر
زهجرت بد الف‌دو صدو بیست‌وهفت
چو زد غوطه در موج خون بیخبر

فیض طلب از زیبایی که‌خاصه‌یك‌جوان افغان است بر خوردار بود عایشه خط و خال وشیرینی بیانش‌راچنین توصیف می نماید.

به‌گرد رخش خط مشك ختــــن لسان تکلم چو شهد و شکــر

در باره خصوصیات و کر کتــر پسرش اشاره هایی در سرا سر دیوان دارد نه تنها در باره بردباری‌وحلم و دانش او نکته هایی دارد بلکه اصل و نسبش را سبب‌افتخاراو می داند زیرا در زمان عایشه انتساب به یك فامیل بزرگ‌سبب افتخار به آن شخص دانسته می‌شد.

سینه اش پر زنور عرفان بود صاحب علم و حلم و عقل و ادب
خان خانان و میر افغان بود قوم بارکزیی ذا صل ونسب
(ص۳۲۵)

آنجا که در باره مشخصــــات‌پسرش نکته هایی را بر می شمارد اشاره هایی به مجرد بود نش هم‌دارد زیرا او قبل ازازدواج و قبل از اولاد داشتن که ثمره زندگــی‌است جام شهادت رانوشیده است.

طوطی طبع او چو خوشخوان‌شد شاهباز اجل شد ش ز عقــب
برزنخل حیات خویش نخورد رفت وقت نشاط و عیش و طرب
برسر مادرش ز قهر خــــدا سنگ از آسمان فتاده عجــب
کوه نورم ز کف بشدوی وای روزم از گردش فلك شده شب

ازارصافی که عایشه برای پسرش‌برشمرده است معلوم میشود کــه فیض طلب جوان دوست داشتنی وکارآگاهی بود که مادرش این همه‌مرثیه های پر سوز و گداز را فدای قلم‌های‌او و یه تر بیتش نثارنموده‌است ــ گاهی او را به شیرین سخنی می ستاید و گاهی هم از شاعری‌او یادی می نماید.

یوسف گل پیرهن‌آن طوطی‌شکرشکن
بلبل شیرین سخن از دست من‌پرواز کرد

یا:

طوطی شکر شکن هم بلبل شیرین‌سخن
هم‌هما هم شا هباز بحرو بر را باختم

ازاین دو مورد پایین به این‌نتیجه‌می‌رسیم که فیض طلب از میرا ث شا عر ی مادر بهره و فیضی برده‌بوده است.

ز دست چر خ گـردو ن داد وبیداد
شهیدم شاعر شیرین کلام است
ص ۳۲۷

یا:

رنجها بسیار بر د ی ای ضیا ی‌چشم من
صفدر میدان شد ی هم شا عرشیرین سخن

عاقبت از گردش افلاك و بخت‌واژ گو ن
خورده ای تو تیشه را بر فر ق‌خود چون کو هکن

خانواده عایشه متشکل از پنـج‌دختر ویك پسر بود از بیت زیر ین راز خانواده گی او آشکار میشودکه:

در جهان این‌پنج خوا هر یك‌برادرداشتند
لاطمع از غیر او جز از خدا ی متعال
ص ۳٤٥

اما در جا یی در بیتی از فرا قودور ی دختر ش چنین یاد نموده است:

هجر پسر و فرا ق د خـتـــر دار ند مـــرا خـــراب وا بتر

از نـا ساز گـاری روز گـــارعایشه در زنده گی رنج بی شمار کشیده است وی در بیتی ازدیوانش‌آرزو دارد که کاش مانند شوهرش می مرد تارنج از دست دادن یگانه‌جگر گو شه پسر ش را نمی دید شهادت پسر، فرا ق دختر ، ازدست‌دادن شو هر ، بزر گتر ین رنجی است که فضا ی خو ش خانواده‌گی‌او را تیره و تار ساخته بود

چون کنم واحسر تا افسو س‌وارمان ودریغ
کاشکی پیش از تور فتی ما درت‌هم چون پدر

عایشه دانش های آغاز ین ادبی‌ودینی را در اونچی های کا بل‌فرا گرفته‌واز سنین‌بیست‌به‌شعرسرا یی پرداخته است . (۱)

عهد شباب چو ن به سر آمد در انتظار
هنگام پیر ی حشمت و جا هم‌چه فایده

ص ۲۴۱ـ۲۴۲

ازبیت سو م غزل به این نتیجه‌می‌رسیم که در اوایل عمر عا یشه‌از دربار شاه محمود تو قعات زیا د ی داشت که نا بر آورده مانده است. واین همه عمر دراز به خوار ی گذشته و درزا و یه قدرناشناسی هاطی شده است.

فلك به باد فنا داد خا نما ن‌مرا ربود دست قضا طاقت وتوان مرا
چو صانع‌ازلی طارم زبرجدساخت گداخت کوره هجر و فراق‌جان‌مرا
مراکه صحبت یا ران چو گل پریشان شد
بسوخت آتش‌غم مغز استخوان‌مرا
زبسکه نعره زنم از جفای چرخ‌کبود ملك بر اوج‌فلك بشنود فغان‌مرا
غم‌زمانه به یك یار یا یمالم کرد که‌انس وجن نتوا ند کند بیان‌مرا
زبان خامه‌به‌املا همی‌شود قاصر اگر شروع کند شر ح داستان‌مرا
به‌وقت فصل بها ران‌سحاب‌نیسانی
تعجبات کند چشم خون فشان مرا

اوایل زند گی ونو جوا نی‌عایشه‌برابر به روز گار تیمور شاه درانی بوده است شا ید او یا پدرش درآن‌زمان که تو پچی باشی منصب بزر- گتر ی بود دردربار راه داشت چون‌تیمور خود شا عر بودواز شعرشعرا پشتیبا نی زیاد ی می نمود در آن‌هنگا می که عایشه به در بار تیمور رفت‌و آمد داشت طبع شعر ی و ذوق عایشه مورد تو جه تیمورشاه واقع می شد از جانب دیگر عایشه‌از حامیان درانی بود البته تیمور در تشویق وتر غیب‌عایشه نقشی داشته‌است اما از بخت بد عایشه که‌تیمور ودر بارش برایش بقا یی ننموده‌اگرعایشه در مر حله پختگی اشعارش رابه دربار تیمور عرضه می نمودشا ید صله و بخشش بیشتا ر ی

۱ـ سرورگویا . (شاعره افغان)مجله کابل. س اول(ش۱۲،۱۱ ۱۳ش)

دستیاب می نمود بعضی ها که به‌این نظر اندو حتی در تذکره پرده نشینان سخنگو ی آمده است که .عایشه در در بار تیمور می زیست واز صلات گرا نبها یش بر خوردار بود سخنی است قابل تامل چو ن عایشه در نخستین سا لها ی‌شعرگویی خود سال های انجا مین‌زنده گی تیموررامشا هده می کردمرحله‌پختگی او در شعر و شا عـــر ی مصادف به زمان پسران تیمور شاه‌یعنی شاه محمود و شاه شجا ع است در سراسر دیوان عا یشه‌ابیاتی بـــه چشم مـــی خو ر د که نتیجـــه بی تو جهـــی‌محمودشاه و شاه شجا ع نسبـــت به‌اوبوده است تو قعات عا یشه همه‌نابر آورده ماند نه تنها به توصیف این دو نپردا خته‌است بلکه زبا ن گله و شکا یت ازاین دو همیشه‌در سرا سر اشعار ش طنین اندازاست‌وحتا گا هی ایشان را می‌کو بدو به بی کفا یتی و بی‌غور ی ایشان اشاره‌هایی دارد که در صفحات بعد ی به آن اشاره خواهد شد عایشه در بیست سا لگی به شعر سرود نو مر حله پختگی رسیده بود او لین‌شعر ش این است.

شفق را لاله گون‌دیدم‌نماز شام‌در گردون

مگر خور شید را کشته که دارددامن پر خو ن (۱)

این شعر را پـرده نشیـنـان‌سخنگو ی ادعا نموده‌است که اولین شعر عایشه است اما کدا م سنـدودلیلی به آن نیاورده است حتمااین شعر را استاد فلاح در مجله ادب‌شماره چهارم،س۲۵، ۱۳۵٦ اولین شعر عایشه دانسته است. شا ید این اولین شعر عایشه نبا شد قبل ازین شعر اشعار ی خا متر ی‌داشته‌است که در دیوانش گنجا نیده‌نشده است. البته راجع به شعر وشاعری‌او در بخش آینده صحبت خوا ئیم نمود.

نکا تی که در باره زند گی عایشه‌بیان شد به صراحت در اشعا ر ش انعکاس یا فته است که تمام پژو هشگران ادبی که در باره عا یشه مشغول شده اند ازاین ابیـــا ت استفاده نموده‌اند اما بعضی‌نکاتی

---

(۱) پرده نشینان سخنگوی،ماگه‌رحمانی ، کابل : ۱۳۳۱، ص ۵۳

مبهم هم در اشعارش موجود است که تا حال به آن پرداخته نشده‌است نگارندهٔ این‌سطور کو شیده ام‌تاحدامکان ابیا تی را از سرا سردیوانش که همه شوا هد ودلایل بر زند گی‌شاعر باشد مثال های با قیدصفحات آن بیاورم واز کسا نـــی کـــه‌دراین مورد تحقیقا تی انجام داده‌اند از نو شته های شا ن‌استفا د ه‌نمائیم‌تاآنچه لازم است در حق یك شا عر پرداخته آید در اینجا جمع آیـــدمنبع اساسی شناخت شا عر قسمت آخر کتاب یعنی «خاتمهٔ ا لـطبع» دیوان عا یشه‌است این خاتمةالطبع توسط منشی عبدا لرزا ق بیگ به‌رشته تحر یر در آمده است که‌برای آگا هی بهتر زند گینا مه شا عــرنکات، عمده این خا تمه المطبع را در اینجا نقل نموه‌ایم ((سپاس بیقیاس‌مر خا لق هژده هزار عا لم را ... این کتاب لاجوا ب از کلام شا عره‌جادو زبان سحر بیان که هرغزلش بحر یست که سفینه خرد در تلاطم‌امواجش در تز لزل است. در بلده کابل اعنی صا حب عفت وعصمت‌بـی بی عا یشه درانی باز کزایی‌از ابکار افکار مسوده‌نموده از نا قدر دانی کسی به او نمی پرداخت و نسخه مکتو به مر حو مه در کتابخانه‌خسرو ی بود سپس ... امیرعبدـ الرحمن خان ... کتاب مرحو مه زادرچاپ خانه سر کار ی داده امر نمود ند که چاپ شود به انتظام سیاد ت‌پناه میر محمد عظیم خان سار جن میجرو به اهتمام هیچمدان آ فاق‌منشی عبدا لرزاق بیگ به تار یخ پنجم رمضان سنه (۱۳۰۵) هجر ی‌طبع شد)).

همچنان در آخر کتاب تقر یـــظ‌مفصلی توسط احمد جان الکو زایی در آخر دیوانش به چاپ رسیده‌است که‌این تقریظ را در بخش دیوا ن می‌آوریم.

این خاتمة الطبع و تقریظ بهترین منبع برای شناسا یی عایشه‌بوده می‌تواند ازاین دو که بگذر یم‌قرارتحقیقی که دانشمند محترم حسینـ نایل (در معر فی شعرا ی قر ن سیزد هم دار ند در باره عا یشه می نو یسد که : عبدا لحمدمو دب السلطان مولف امان التواریخ اولین نگار نده یی است که ۳۵ سال بعدازطبع اشعار عا یشه یعنی در ۱۳٤۰ق دیوان او را دیده و به ملا حظه‌اشعاراو دو نوشته ذکر شده مطالبی در باره او در جلد هفتم آن کتا ب‌ارائه‌میدارد ولی چو ن کتاب امان‌التواریخ

به‌چاپ نرسیده ونسخ خطی آن نیزدر دسترس کسی قرار ندا رد و متتبعان مو ضو ع اطلا عی از آ ن‌ندار ند . قرار معلو م اخیرا پنج جلد از مجلدات هفتگا نه ا مـان التوار یخ تو سط آرشیف ملی‌خر - یدار ی شده و عکس جلد هفتم آنراکتا بخا نه اکاد می علو م دراختیار دارد))

سخنان چند را جع به عا یشه توسط نو یسنده گان ما د رمطبوعات به‌چاپ رسیده است‌و همچنان د رتذکره ها از حال و احوا ل عا یشه سخنا نی زده شده است که همـه‌تکرار ی بوده یکی از دیگر ی نقل نموده اند چنانچه مو لا نا خسته ازجمله تذکره نگا را نی است که‌حتا از چاپ کتاب عایشه بیخبر بوده است و به عو ض فیض طلب پسر عایشه که در جنگ کشمیر کشته شده است از رحمان (۱) جدش یاد نموده است.

عایشه به حیث شا عر وا قع بین‌وددراك‌تمام وا قعیت های زما نش‌رادر اشعارش انعکاس داده است از مطالعه‌شعرش به این نتیجه می‌رسیم که برای شناخت همه جانبه زند گی‌عایشه باید دیوانش از سر تا آخر مطا لعه شود زیرا بهتر ین مر جع‌شناخت شا عر بوده می توا ندازروی اشعارش می توا ن زند گی عایشه را به دو مر حله تقسیم‌نمود.

مرحله اول حیات شاعر:

علت بو جود آمدن تغییر در زندگی عایشه وبو جود آمدن‌مرزدرزندگی او فوت یکا نه پسرش فیض طلب در جنگ کشمیر بوده است. مرگ فیض طلب به تاریخ (۱۲۲۷ق)صورت گر فت، پس زند گی عایشه قبل از ین تاریخ چون یك ز ن خو شبخت پرازارزو امیدوار به فرداو جویای خو شی وسرور بوده است.در اشعارش تصو یر های زیبا یی‌از عشق و جوا نی واشعار بر هنه نیزبه‌چشم می خورد برای شناخت‌بهتر

۱-رحمان خان نو پچی با شی، پدر کلان عایشه از شخصیت ها ی براز نده و مهم زمان خود بوده‌است‌وی صا حب‌نفوذ و قدرت بیشــــ اجتما عی در زمان احمد شاه با بابود (این مطلب را استاد غلام‌فاروق فلاح در مجله ادب:ش؛ س ۲۵ ۱۳۵۵۶ ص ۱.۲ آورده اند . برای مز ید معلو مات به آن مقا له‌مراجعه‌شود.

اوسر ی می زنیم به دیوا نش و اشعار ی را که نما یانگر ایـــن دوحیه است فرا چشم خوا ننده‌گان قرار می دهیم تا خود مر حله او ل حیات شا عر را که پراز خو شی وسرور است احساس و در ك كنند.

دلر با ی مهو ش سیمین تـــن حوری لقا
بو سه ها ز ان لعل شکر بار میخواهد دلم
در چمن هردم خرا مید ن چـــوطاووس جنان
دست در آغو ش آن د لـــدارمی‌خوا هد دلم
هم زدست سا قی کلچهره شیرین‌زبا ن
باده گلر نگ را بسیار می‌خواهددلم

ص ۲۰۱ دیوان

عایشه احساسات درو نی و رازنها نیش را برهنه و بی‌پرده‌بیان‌نموده است‌وی‌توانست که علم استقلا ل‌وآزادی‌را در قرن نزدهم با و جود باریك بودن او ضاع و شرا یط و کشمکش های داخلی بر فراز قلعه ها به اهتزاز در آورد این بر هنـــه‌گو یی ها برایش‌درد سر ها یی خلق نمود و تهمت های بدی را برا یش‌به ارمغان آورده به‌این شعر توجه کنید:

ای سمنبر دست من در د امنت گربمیرم خو ن من در گرد نت
من نمیدانم چرا ای سنگـــدل التفا تی نیست هر گز با منت
کی بگیر م در بر ت همچو نقبا تاشو م آسوده چو ن‌پیرا هنت
دوش گفتی مید هم کام دلـــت گنگك باد ابر که‌اوشد رهز نت

ص ٦٩

و یا می گو ید:

ای ناز نین پسر به کجا می روی‌بیا
شیرین لب شکر به کجا می‌رو ی‌بیا

یا:

عقل و هوشم‌رفت چوآن شیرین‌پسر رفت و گذ شت
از نظر چو ن مخزن گنج وگهررفت‌و گذ شت

در تمنای وصالش صرف کردم روزگار
با تکبر ناز نین لب شکر رفت و گذشت

ص۷۲

وی با این ابیات جواب دندان شکنی برای دشمنان و تهمتیاتش می دهد.

ببین که شهرهٔ شهرم به مهرورزی تو
گذشته ام زسر نام و هم نشان بی تو

ندارم هیچ دگر جز خیال لعل لبت
مرا چو نیست دگر هیچ بر زبان بی تو

در اعتناق بگیرم تراچو پیراهن
که نیست همدم و همراز و همقران بی تو

ص ۲۳۱

عایشه داد از مساوات می زند و علم تساوی حقوق زن و مرد را برافراشته است و برای این حق را قایل است که چون مردان بیندیشد شعر گوید و عشق بورزد.

بی درد زدرد دل عشاق چه داند
بسیار تفاوت بود از راکب و راحل

ای دوست تو با مردم هوشیار بیامیز
بگریز چو باد سحر از صحبت جاهل

خواهی سفر عشق کنی شیر جگر باش
قطاع طریق اند منازل به منازل

ص۱۷۹

دوران جوانی و مرحله شباب را بهترین مرحله در زندگی می داند. وکیفیت و مزیت آنرا در این دوره تائید می کند:

خوش بود عشق بتان لیک بهنگام شباب
عهد پیری چو شد از خویش گریزان بودن

چون ترا یکر مقی هست در ین کوشش باش
همدم و همنفس لاله عذاران بودن

شد چو اوراق گلم صحبت یاران برباد
چون سر زلف بتان نیز پریشان‌بودن

گر به افلاك رسدقصر نشا طوطر بت
آخر از فعل بد خو یش پشیما ن بودن
ص ۲۲۲ـ ۲۲۳

عایشه دید و سیع دا شت نه‌تنهادیوانش انعکاس دهند ه زند گی و طـــرز د ید و تفکـــــر وشرایط زمانش است بلکه و ی از بیان زیبا یی ها ی طبیعت کنارنبوده‌تصو یر زیبا یی از طبیعت دا رد.

بهار آمد و صحن چمن گلستا ن‌شد
بنال بلبل بید ل که و قت‌المحا ن‌شد

خو شست سا یه بیدو کنار دریابار
به یاد نر گس جادو پیا له گردان‌شد....

خو شست باده احمر به بزم مهرویان
زگلشن رخ محبوب گل به دامان‌شد

دراین دو روز غنیمت شمر نشاطوطرب
که هر که عیش نکرد عا قبـــت‌پشیمان شد

بهار اگر چه لطیفست‌خزان بودزعقب
نگر که جمعیت گل چسان‌پریشان‌شد. ..
ص ۱.۸

زند گی عا یشه قبل از مر گ پسر ش گلستا نی را ما ند پر از طراوت و زیبا یی چنا نچه و ی درآغاز خود را خو شبختتر ین ز ن می دانست در اشعا ر ش بو ی امید وار ی خو شبختی و تو قعا تی از در بار استشمام میشود زیرااو به‌فامیل درانی وابسته گی دا شت توقعات بیش از پیش از شاه محمودداردو امیدواردستیا بی از صله و بخشش شان بوده است.

منت خدای را که نیم شر مساردوست
پرورده نعیم شه بنده پرور یم
ص ۱۹۲

مرحله دوم حیات عایشه

مرگ یگانه پسر به جان برابر عایشه فضای زندگی او را چنان تیره و تار ساخته بود که باغستان پر طراوت او باخشم طوفانی و غرنده گردون کینه توز از هم پاشید، و نهال پر ثمرش از بیخ وبن شکست وآن امید و آرزوی که از میوه های این درخت پر ثمر داشت به خاك یکسان گشت این مرحله از تاریخ (۱۲۲۷ق).
آغاز می یابد این حادثه آتشسوزیه خرمن زندگی عایشه سبب شد که مرثیه هایی پر سوز و جانگداز از آتشین دلش بیرون کشد وچون جنسی لطیف و با احساس حقیقت وواقعیت های زمانش را از دل پر دردش زمزمه کند و سروده هایش را به حیث شاعر واقع بین و در سنگر مبارزه علیه استبداد صاحبان قدرت نامیرا و جاودانی سازد وی تا پایان عمر توانست سوگوار باقی بماند و مرثیه های سخت اتشناك و سوزنده را ماندگار سازد و در تمام عمر به حیث یك منتقد واقع بین نارسایی های صاحبان قدرت و تخت و تاج را انگشت انتقاد گذارد.

نومیدی ها

مرگ جانگاه فیض طلب کینه توزی اطرافیانش بی تفاوتی و سرد مهری در بار های خود سر بی قدری از بازار شعرو شاعری، تبصره های بی جاو بی مورد در باره عایشه به نسبت اشعار عاشقانه اش غزلها ییکه از می و معشوق وبوس و کنار یادی کرده است. در مقابل عایشه چون یك زن مبارزوامید وآرزو به زندگی و فرداجواب های دندان شکنی در اشعارش برای این قدر تمندان خود سر داد، این مشخصه بود که عایشه را ازصف شعرای مداح در باری جدا ساخت واشعارش را پر مایه و ارجناکتر ساخت این رنج واشکریزی در زندگی و پایداری مداوم او را در برابر رو یداد های تلخ زندگی اشعارش را پایاوجاویدان ساخت یگانه سلاح که او دربرابر این همه مصایب و به کار گرفت تصوف واشعار صوفیانه است درمرحله

دوم حیات اگر یاد ی از عشق نموده‌است عشق مجاز ی نیست بلکه‌عشق حقیقی وو حدت الو جود ی است چنانچه گو ید.

هرچند جفا که بر سرم آید زروزگار
امید خود به قادر قیوم حـی کنم
ص ۲۰۱

عایشه راز سا غر تو حید مست‌کن
جانرا فدا ی دو ست بیکجر عه‌می‌کنم
خوا هی که شود مس و جودت‌ذهب خاص
اکسیر نظر بایدت ازمرشدکامل
هر سا عت هر لحظه و هر لمحه‌وهردم
از یاد خداو ند مباش عا یشـه‌غافل
ص۱۷۹

زمانی هم دنیا و لذا تش را می‌گو ید:
شرا ب نا ب عر فا ن رابکن‌نوش غم دنیا ی دون را کن فرا موش
ص ۱٦٤

عایشه و قتی هد ف‌تیر اطرافیان‌ودشمنا نش قرار می گر فت ، باتیز هو شی و خیلی زیر کا نه برا ی‌نجاتش از این درد جانگاه دست‌به تصو ف می زد و با استعما ل تعبیرا ت گو نا گو ن صو فیا نه‌جلو احسا سا ت و عوا طفش را مـی گرفت دراین غزل پایان تما مابوی از این عشق صو فیا نه به مشام می‌رسید.

زیمن‌همت پیرمغان دلم شادست
کمینه جرعه لطفش چو شط بغدادست
حباب وار بود کار خا نه افلاك
جهان و کار جهان جمله باد برباد ست

به یاد پیر مغا نم بده شرا ب مذاب
که این دلا لت خیر ت زپیرواستادست

به‌شا هراه حقیقت ببین وسیرو سلو ك
که بی و فا یی گردون مدا م معتادست

دلم چو طا هر و حشی رمیده‌می‌گردید
به دام زلف پری چهره ناگه‌افتاده است
من آن زمان که‌بزدام زما درگیتی
نه روز خو ش همه رنج وا لم مرا یا دست
فراق و محنت و هجران و رنج‌وگریه واه
مراز قسمت روز از ل همین دادست
زجور گردش ایام و بی وفایی‌چرخ
دلم گر فته زدار خراب آبــــاداست
چو سنگ خاره بود سینه نا خنم‌تیشه
مرا که‌کوه‌کنی پیشه‌همچوفرهادست
بود زخو ن جگر قو ت اهل فهم‌وخرد
فلك به مردم نا دان مطیع‌و منقادست
به شر ح راست نیا ید شکا یت‌دوران
دلم زهجر نگر سخت ترز فولادست
اگر چه مفلس و مضطر غر یــب‌وحیرانم
رجای عایشه از دولت خدا دادست

۵۸_۵۹

پیرو ی اواز شعر تصو فی کور کورا نه نبوده بلکه نتیجه تلا شــ وکو ششی است که‌وی درشناسا یی از شعر شعرا ی متقد مدا شته است عایشه از پیش کسو تا ن‌ادب‌در ی همیشه سود جسته و متا ثــر از کلام شان بوده است وبیش از همه از سبك و سخن حافظ پیرو ی کرده و حتا ابیا تی او را تضمیــن‌نموده‌است. استاد سخن حا فظ‌غزلی دارد به اینگو نه:

در خرا با ت مغان نور خــــــدامیبینم
این عجب بین که چه نور ی زکجامیبینم

ص ۲۸۳

به‌همین شیو ۀ عا یشه غز لی‌داردقرار ذیل:

عار ض میمنتت نور خدا میبینم شیوه حسن ترا صبح صفامیبینم

ص۱۹۵

به‌این غزل عا یشه تو جه کنید:

عمر بگذ شته مرا یاد بســـــی‌می آید
وز نسیم سحری بـوی کســی‌می‌آید

که به پیروی از این غزل حافظ میباشد.

مژده ای دل که مسحیا نفســــی‌می آید
که ز انفاس خوشش بوی کسی‌می‌آید
ص۱۷۹ دیوان حا فظ

گاهی هم عایشه مفا هیم ومعنای‌سخنان غزل منسو ب به حا فـــظ را در شعر ش آورده است.

اسپ تاز ی زیر پا لان گشتـــه‌مجروع وضعیف
طوق زرد ر گردن خر شدنمیدانم حرا
نزد صراف فلك خر مهره‌وسنگ‌وسفال
قیمتش با در برا بر شد نمیدانم‌چرا

اسپ تاز ی شده مجرو ع به‌زیرپالان
طوق زرین همه در گرد ن خـــرمی بینم
آه‌آه از دست صرا فان گو هـــر ناشناس
هر زمان خر مهره را بادر برابرمیکنند

از عایشه :

ای عز یزا از فرا ق وصل جا نان‌غم مخور
دولت دیدار با ز اید به سا مان‌غم مخور
ص ۱٤۲

به‌وزن و قا فیه این غزل‌منسوب به‌حافظ انشاد شده است:

یوسف گمگشته باز آید به‌کنعان‌غم مخور
کلبه اخزان شود روز ی گلستا ن‌غم مخور
ص ۲۹۰

گاهی هم تعبیرات حافظ را در شعرش می بینیم، مانند «جامهٔ‌تقوی وخرقه پر هیز» به بیت زیر توجـه‌کنید.

چو نیست «جامهٔ تـقـوی‌وخرقه پرهیز »
چرا عبث طر ف صو معه گـــذاره‌کنم

یا(پنج روز ی صحبت گل) در ین**بیت.**
مغتنم دان «پنج روزی صحبت گل **در چمن**
چهره رعنا ملیحا نز عفر ان**خواهد شدن**
ص ۲۲۸

حتا یک مصرا ع از شعر حافظرا عایشه تضمین نموده است.
«درد یست درد عشق که هیچش علاج نیست »
هر چند سعی میکنمش لا د وا شود
ص۲۳۷

یا:
«جوان شوم ز سر و زندگی دوباره کنم »
وصال دو ست میسر شود اگرما را
ص ۱۷

اندوهنامه های باز مانده از عایشه

زند گی عایشه طور یکه در بالایاد شد پر حادثه است از دست دادن یگا نه پسر سوز ی را در دل عایشه خلق نمود که ثمره آن همان اشعار سوز نا ک و مر ثیه ها یی است که بخش عمده دیـــوان اورا در بـــر دارد. این سوگ نامه ها تراوش یافته از درد د ل شاعر است دردی که تا آخر عمر قرار و آرا م ازوی ربود سروده های عایشه در آ ن هنگا می که مجال تنفسی برا ی زن کمتر میسر بود خیلی پر بها و با ارزش بوده میتوا ند یگا نه پناهگاه شاعر ووسیله نجات او از یـــن ورطه آتشین غز لیا تش بود زیرا غزل جا یست که تا خود آگاه شا عر در آن منعکس میشود صرا حت لهجه وبیان وا قعیت ها شعر عا یشه رااز میرش باز داشت شعر یکه از دردخلق حکا یه کند با وجود گذ شت سا لها دربین مردم ریشه می دواندوبرای همیش پا یا و جاودا نـــی میشود.

در صف زنان شاعر سده هـــای(۱۲ـ۱۳) شعرعایشه پخته تروروان تر است اما او را در شمار نخبه گان وسخنو را ن بر جسته یی که دراین دوره زیسته اند همسنگ و برا برساخته نمی توا نیم . زیرا اشعارش از جهت تصو یر آفر ینی وآرامش های لفظی و معنو ی کمتر بهره ورند

اما قرار گفته جر یده نسیم سحر عایشه را از جهت چاپ دیوانش از خو شبختترین شا عران و طـــن می شمارد (۱) چاپ دیوان یك ز ن در آن دوره تار یك تاریخ وطن ما واقعا درجه خو شبختی برای یـك زن بشمار می رفت چیز ی که پایه وما یه شعر ی عا یشه را بلند تر ساخت اینست که وی توانست تاساخت اینست که وی توانست تا اندازهٔ چهرهٔ وا قعی آ ن زمان را برای آینده گا ن روشن سا زد ومطالبی فراوانی را جع به خود وخا نواده اش برای عـلا قمند ان شعرو ادب ماند گار سا زد ، بخش عمدهٔ دیوان او را اندو هنا مه هاو مرا ثــــی میسا زد اما در اینجا از آورد ن همه صر ف نظر نموده تنها نکا ت مهم وباارزش آنرا درانیجا نقل می کنیم: آرزوو خواست های شا عر ازخانو- اده اش نابر آورده ماند، حتاء او شهادت پسر ش را از خا نواده خود می داند، زیرا وی ادعا دارد که یگانه پسر ش باید در جنگ کشمیـــــر فرستاده نمی شد ، همه نارضا یتی او در برابر خانواده اش ودور ماندن ازاین فامیل در سرا سر اشعا رش جلوه گراست، عدم تو جه سرداران قوم نسبت به او با عکس العمـــل شد ید عایشه اینطور پاسخ داد ه شده است.

این چنین ظلمی که برمن میشود کی به درانی کند زین سان قجار
پایمال سـم گا وو خرشدم طعنه دشمـــن نمود سنگـــــار
ص ۱۳۲

یااین بیت

مترجم ازایل درانی چه گویم وای وای
از قضا ی آسما نی گشته ام بی خانمان
ص ۳۳۳_۳۳۴

اواخر عمر عایشه همراه باسوزوگداز است، وی از شها د ت پسر دادو فر یاد می زند و مر ثیه ها یی زیبا یی سروده است که نه تنهـا در صف زنان شاعر این سوزوگداز دیده میشود حتما مردان شاعر این داغ سوز نده را به این شیوا یی بیان نکرده اندوی در اوایل از دربار شاه محمود تو قعات زیادداشت اماهمه نا بر آورده ما ند، که این همه

۱- سرور ، شعرای وطن، جریده نسیم سحر ، ش ٤، ۱۳۰٦.

دردها به اندازهٔ داغ پسرش برایش سوزناکتر نبود، عامل این عمل راشاه محمود و جنگ کشمیر می داند بعد از این حادثه بود که وی بدون کدام عاید شدن ضرر ازدربار ها به بدگویی شاه محمود و شاه شجاع پرداخت و همه آنها را با تمـــام خلا هایشان در زوایای تاریخ روشن وآشکار نمود.

به خاطر داشتم امید بسیار — فتادم نا گهان در بحر خونخوار
جفای چرخ کجر فتار بنگر — دلم را کرده چون منصور بردار
همیخوا هم فلك راواژگون باد — مرا کرد روز رو شن چون شب تار
ص ۱٤٥

بیت پایین نمایانگر غم واندوه شاعر باد یده گان اشکریز واشك الودش است.

زجور محنت وغمهای ایام — به گریه همچو ابر نو بهار م
ص ۱۹۷

در بار شاه شجاع هیچگاه برای عایشه خوشایند خاطرش نبــوده است

مال وملکم را شجاع الملك شه بر باد داد
دست خالی جیب بی پل خوشن نمی آید مرا
ص ١٦

دربیت پائین تصویر زیبایی ازخوددارد دلش را شبیه گل لا لــه داغدار و پرخون می داند

چو لاله داغ به دل دارد عایشه شب وروز
گداخت همچو ر صاص ازفراق سینه او

یا:

چو لاله داغ به دل دارد عایشه عایشه
سوز و گداز سینه فگــــاران غنیمت است
ص ٤٠

نا مرادی یگانه نور چشمش اورا واداشت تابه سرا یش این گنجینهٔ پربها که پراز سوز و گداز اســـت بپردازد این مرثیه ها یی پر سوز تا آخرین رمق حیات جلوه گر روح پر دردش بوده است .

فیض طلب یك لحظه روز خو ش‌ندید
از جفا ی چر خ ودور روز گار

بادل پر حسر ت و خـــــو ن‌جگر
رفت ازین دنیا ی دو ن بیمدار

همچو رستـــم با خت در میدان‌جنگ
جان شیرین رابه سلطان کردنثار

ص۱۳۰–۱۳۱

گا هی از پسر یکا نه اش یاد می‌کند برایش به حیث یك مادر باید حق‌داد تااین فر یاد های درو نیش را اشکار ابه رو ی صفحه کا غـذ نقش ببندد.

باختم یکدانه در بـی بها　　خاك بر سر شد مرا باکس‌چکار
خانه ام شهر زنان شد وا ی وای　باطن و ظاهر خفی و آشکـــار

ص۱۳۱

وی اعترا ض کنان مد عی است‌باوجود بزرگترین سر ما یه زندگیش را در خدمت شاه زمانش از دست‌داده کسی او را مورد دلجو یـــی وباز پرس قرار نداده است. ایــــن‌بی اعتنا یی ها در مورد ش بود که زخم دلش را تازه ترو شعله ور ترمی ساخت .

ما در فیض طلب سو خته در نارفراق
کشور رو ی زمین در نظرش چون سقراست

باخت در خدمت شه گو هربحردل‌خویش
پرسشی نیست که حا لتش به‌چسان در گذراست

ص۴۳

گاهی هم‌که از روز سیاه‌وتیره‌اش‌شکوه سر می دهد تصو یر زیبا یی از نا ساز گار ی طبیعت‌و تر فنـه‌چرخ شمول دارد بد ینگو نه .

تعلیم کرد مودب فطر ت چود رازل
اوراق گل به‌بلبل بید ل رسا له‌داد

دایم در انتظار جوا نا ن نــــامور
خمر مذاب را به صدو بیست‌ساله‌داد

داغ فرا ق فیض طلب راز نـــارهجر
عایشه را مدام به دل همچولا له‌داد
ص ۱۲۵ ـ۱۲۶

زما نی هم خود را به ساده‌لوحی‌وکم عقلی مورد طعن و ملا مت قرار می دهد که پسر ش را چرا اجازه‌ورود به میدان جنگ دادو با یـــن کار بی‌تدبیرش پسرش را به‌دست کشتن داد .

ای دریغا عقل خود را با ختم — قدر وقت‌خویش را نشناختم
مرغ دل را سر بر یدم تا گهان — در میان خاك و خون اندا ختـــم
بر نشستم بر سمند روز گـــار — تا به میدان ندا مت تا ختـــم
درمیان نار هجران روز و شـــب — سو ختم همچون سپند هم ساختم
عایشه گو ید زجور روز گـــار — رخ به خوناب جگر افرا ختـــم
ص۲۱۲

دریغا که پسر م راازدست دادم‌ودر عقب گمشده خود سر گردا نم اگر جز یی ترین‌نشا نی ازاو به‌دست‌اید آنرا بهترین تاج خوا هم ساخت وبه افتخار زند گی خوا هم کردمرگ‌فرزند او را چنان آشفته وسراسیمه ساخته بود که خود را چو ن مجنون‌آواره و سر گردان در بیا با ن می‌داند.

به صحرا ی عدم چون و حشیا ن‌افتان و خیزانم
چو مجنون در بیا با ن فنا مردانه‌میگرد م
اگران کا کل مشکین به دست‌عایشه آید
زنم بر سر چو تا ج خسرو ی‌شا ها نه میگردم
ص۲۰۳

عا یشه در برا بر شاه محمود چنان عقده یی گر فته بود که تصور می کرد مرگ فیض طلب فرز ندش‌آگا ها نه به دست او صو ر ت‌گرفته باشد بالحن تند و زشت او را بی‌کفایت ، بی غور وبی تمیز خطـاب می کند.

صاد قان مملکت اخرا ج شـــد — کاز با ن دهر شد سر رشته دار
عدل و انصاف و مرو ت شدبه‌باد — حق و با طل را نه پر سد شهریار
بنده از بی غور ی محمود شـــاه — رنج ومحنت ها کشیدم بیشمار

شاه محمود بااین ظلم و بیدادش‌شاید مرا آواره و سر گردان سر زمین ها بسازد.

شاه محمودم نکرد غور و تمیـــز می‌کنم از جور او خود را فـــرار
دست ظلمش داغ کرده سینه ام تیغ بیدادش دلم را پاره پـــار
خانه ها شد خانه گگ درعصراو خاصه می گشتم فقیر و خاکسار

ص۱۳۱ـ۱۳۲

عایشه زنی بود که بدو نهیچگونه‌راه دادن ترس به خود استبداد وبی کفا یتی زمانش را مورد انتقاد قرارمی دهد کمتر به شعر شاعری بر می خوریم که این همه صرا حـــت‌لهجه‌وحقیقت گویی را حفظ کـــرده باشد وی بااین دلیر ی توا نست‌که نامش را در صفحه تاریخ ماندگار سا زد وگو ی سبقت را از همه شا عرا ن زن دراین دو سده اخیـــر که اوضاع وشرایط افغا نستا نتیره‌وتاریك است، ببرد، وی با لحن‌تند او را در لابلای اشعارش چنیـــن‌میگو ید.

شه محمود که و صفش به زبا ن ناید راست
حیف کزمملکت‌خویش بسی‌بیخبراست
عدل وانصا ف ندا رد نبود غوروتمیز
ور نه ذوا لفهم‌و خرد صا حب‌عقل‌وهنر است
قاضی و محتسب و مفتی واهل‌علما
بی تقر ب شده اند گنج تهی ازگهرست
پند تا صبح نپذ یر ند نبود شر م‌وحیا
همه‌خود سر شده اندواد ی خوف‌وخطر ست

ص۴۳

این شعر که پر از سوز وگدازوولبریز از یاس و نو امید ی‌است نتیجه این تا ثر ات همه تصا و یرو نمادی از گذ شت زند گی او رادر نشیب و فراز رو یداد های مهم‌زند گیش با شرایط و قت و زما نش مجسم می سا زد ، با تذ کر ات‌قبلی‌وبیان واظهار نا امید ی عا یشه‌از در گاه شاه محمود رنجیده خا طر است‌واین بیت گره گشای‌عقده‌دلش میتوا ند باشد:

چند نالم ز غمت طاقت گفتـــارنما ند

گهر صبر شر یفست خر یدا رنما ند

کی بود سا عت مسعود و زمان‌محمود

که به داد دل عا یشه ر سد حی‌ودود

ص ۲۹۱

علاوه از غز لیات پر سوز و گدازبخش عمده ربا عیات او را مر ثیه ها یی سوز ناك تشکیل می دهد ،برای جلو گیر ی از دراز ی بحـــث تنها با آوردن مثالهای اندکا کتفا می کنیم .

وی از بار گاه ایزد ی آرزو داردکه‌با مردن فیض طلب او هم زنده نمی ما ند، اگر این خوا سته ا و پذ یر فته نشود تقا ضا ی آنرادارد که یگا نه رمز رو شنا یی چشما نش از خاك پای فیض طلب میسر خوا هد بود .

ربا عی

ما در بیو فا ی فیض طلب	چون نمرد ی برا ی فیض‌طلب
کحل اسا کشم‌به‌دیده خویش	یابم از خاك پا ی فیض‌طلب

ص ۳۱۳

یا در رباعی پا یین چنین اظهار ندامت میکند :

عایشه تا میتوا نی روز و شـبفر یاد کن

از ندا مت خا ك عا لم بر سرخود باد کن

باختی یکدا نه در بی بهـــا ی خویشرا

رشك ماه و مهر و یاد از قا مت شمشاد کن

در ربا عی‌زیرتصو یر و نمادنیکی‌ازپسرش فیض طلب دا رد د رمقابل از شاه محمود و شاه شجا ع نمادبدی‌میتراشدچهرهٔ فیض طلب د ر سرا سر اشعارش جلو ه خو بی نیکی و حق به جانب است اما بر عکس این دورا مورد طعن و ملا مت‌قرار داده از آنها چهره هاو تصویر های‌زشتی‌ترسیم نموده‌است،دراین‌رباعی علاوه از تشبیه زیبا صنعت تلمیح هم خیلی زیبا به کار رفتـــه‌است:

چو کوه نور من تا را ج کرد ند   مرا با نا کسان محتا ج کرد ند
چو خاك راه پا مال جفا یــــم   دلم بردار چو ن حلاج کرد ند
ص ۳۱٦

یا:
کوریك دیده را تو بینا کــــن   فیض طلب را به خیر پیدا کــن
زنده اش کن به حق علم قدیم   تا مه عمر وی تو امضا کــن
ص ۳۱۷

سوز ی در دلش نهفته است‌ازنبودن مرد در خانه اش نو حه‌سرمی دهدو خانه خو یشرا شهر زنان می‌دا ند که البته این حا لت برا ی او خیلی رنج آور بود ه است.

شهر زنان و دشت پلان خا نــه‌منست
مجنون فیض طلب دل دیوا نــه‌منست
روزم شب است‌وهمه شب‌بیخودم‌زخویش
گفتار مردو زن همه افسا نــــه‌منست

بی اعتنا یی و عدم دلجو یی همه‌نسبت به او سبب شد که امیــد وآرزو یش تنها به بار گاه الهـــی‌منهمك شود.

قادر الله فیض طلب را از تــومیخوا هم حیات
هم به حق ذات پا ك بهتر یــن‌ممکنا ت
پیش قدر تهای تو سهل است‌حی‌لایمو ت
نــزد مخلوقات تو هر چند نماید‌مشکلات
ص۱۸ ۳

عایشه پسر ش را قو ت قلــب‌و مداوای زخم های دلش می‌داند.

فیض طلب نور هر دو دیده من   مونس قلب آرا میـــده مـــن
مر هم ریش سینه مــــا در   هم عصا ی قـــد خمیـــده من
ص۳۱۹

وی را مانع سفرش به کشمیرمی شود و خیلی آگا ها نه وی را از رفتن به سفر باز می دارد امافرزندکمتر گفته های مادرش را می‌پذ یرد. به‌این پرداخته عایشه که نما دی ازذهن آگاه و فرورو ی او را د ر مسایل جلوه گراست تو جه کنید.

بیا ای فیض طلب ترك سفر کن　خیال جا هلی از سر بدر کن
اگر هر چند دار ی ذو ق کشمیر　به حال ما در بیکس نظر کن
ص۳۱۹

شعر ی تحت عنوا ن (فی الشکا یت) در صفحه ۳۲۲ دیوان عا یشه نما یانگر خود سر ی و بی کفا یتی صاحبان قدرت بوده است در این شعر میخوانیم.

تعجب از چنین سلطان بیغور　که عا لیجا ه کرده با غیان را

در صفحه ۳۲۳ شعر سوز نا کی از پرداخته های درو نی دل شا عر است این شعر هم ارج هنر ی داردوهم پایگاه تاریخی وی حا دثه شهادت پسر ش را اینطور بیا ن میدارد.

عزیز ا در ایا م محمو د شاه　وزیری بد اورا چگویم دگر
فتح نام نمود عزم کشمیر چون　روان شد به جمعی ز شیران نر
یکی تو پچی با شی آن شاه بود　که ثانی ورا نیست دربحر و بر
هژبرو شجاع فیض طلب نام او　ذوی الفهم و ادراك و صاحب هنر
ص۳۲۳

بعدقطعه یی دا رد که چنین است:
تو پچی با شی به هیچ ایا می　غیر سلطا ن نر فته عا یشه
فیض طلب را کجا فر ستادی　که نکرد ی زاول اند یشه
وی سخنان گله آمیز ی دا رد وادعا دارد که چطور مرا به داغ یگانه پسرم دیده می توا نید.

تو رضا یی که بی پسر با شم　زخم نا سور بر جگر با شم
از فرا ق یگا نه فیض طلب　سینه مجرو ع ودیده تر با شم
ص۳۲۷

یا:

عایشه تا به کی بد ین منوال　بی پسر زار ودر بدر با شم
ص ۳۲۸

گا هی هم سخنا نش رنگ کنایه آمیز دارد و خطاب کنان به پسرش می گو ید که بااینکه در در بار محمود شاه صاحب شان و شو کت بودی، صد ها حسرت و افسو س که جان شیرینت را از دست دادم .

میر اتشخا نه محمود شاه نـــامدار
چون کنم و احسرتا شیر ین پسررا باختم

زمانی‌هم خود راه موردملامت قرارمی دهد و به ناقص العقلی خودچنین اشاره دارد.

ناقص العقلی چو من نبود درعالم‌هیچکس
جنگ کشمیر از که بود وفیض‌طلب را باختم
ص ۳۳۲

گفته های شکا یت آمیز ش تنهامنحصر به در بار شاه شجا ع و شاه محمود است در بیتی چنیـــن‌اظهار عقیده می نما ید.

مال و ملکم راشجاع ا لملك شه بر یاد داد
خا نه ام در عهد شه محمود شدشهر زنان
فیض طلب را با ختم در خدمت‌محمود شاه
جانشینش شد رقیب و گم شدم‌نام و نشان
۳۳٤

در سرا سر زند گی عایشه نتوا نست حتا نفسی‌را حت بکشدخودش مدعی این اندیشه است .

نیا سوده اندر جهان یکنفسس جگر ریش و دل پاره پار عا یشه
ص۳٤٦

برای شناخت بهتر گو شه های زند گی عایشه تا حدا مکا ن کوشش به خرچ داده شد که ابیا تی‌سوز نا کی از سرا سر دیوا نش انتخاب و دراینجا گنجا نید ه شود.

از آوردن همه آنها گر چه پر ازسوزو گداز است خود دار ی شدتا از دراز ی بحث تا حد ی جلوگیر ی‌شده باشد .

باز تاب مسایل اجتماعـــی در سروده های عایشه

درو نما یه شعر عا یشه از شرا یطوزمان اواب خورده و هموار ی ها و نا هموار ی های زمانش نقش‌پای‌خویش را بر سروده هایش اثرمند به جا گذاشته است.

رخداد های گو نه گو ن وشکست‌در زند گی خانواده کیش روا ن حساس او را متاثر ساخته و شعروسروده هایش که زبان احسا س

اوست ازین رو یداد ها ی گو نه‌گونهٔ مایه گر فته است.

عایشه رو یداد هاوواقعا ت‌زندگی‌خود را در شعر ش باز گو می کند چنا نچه غزل ها ربا عی هاو قصایدوقطعات او بهتر ین تابلو هاو تند- یسه باز گو ینده از زند گی و پدیده‌های اثر مند بر زند گی او می‌باشند. مرگ فیض طلب و ایجاد بدبینی‌های او نسبت به در بار واطرا - فیانش داغ سوز نده و درد نا کی‌بود که در سرا سر اشعارش قا بل درك واحساس است. در و جود عایشه طور یکه قبلا هم در قسمت اندوهنامه هایش تذکررفت،خون‌شهامت‌و دلیر ی در رگ رگ و جودش در جر یان بوده است وی با و جودخشه نت و نا مهر با نی های دربار وتهمت‌اطرا فیانش با پناه برد ن به‌چکیده های فکر ی و ذهنیش جواب دندان شکنی به در بار ها ی وقت‌داده بوده است . با صرا حت لهجه وراه ندادن هیچگو نه تر س واندـیشه بی کفا یتی و بی غور ی صا - حبان قدرت و تخت و تاج راانگشت‌انتقاد گذا شته و به الفاظ سبـــك وابسته گا ن در بار ها را کو بیده‌است به‌این ابیات تو جه کنید.

بی بی زنان مضطر و حیرا ن شد ند
ما چه خرا ن سلسله جنبـــــان‌شد ند
حجله نشینا ن حر یـــــــم‌حجاب
هم نفس غو ل بیا بــــــا نشد ند

شیرو شان گو شه نشین شدهمه   سگ صفتان در صف‌میدان‌شدند
کرد فلك بیشه شیرا ن تهـــی   مسکن رو باه و شغا لان شد ند
بار نهاد ند به پشت سمنـــــد   گاوو خرا ن قابل جو لان شدند
شهر زنان خانه عا یشه شد   اینهمه از گرد ش دو ران شدند

ص ۱۰۰-۱۰۱

شهر زنان خانه عایشه‌شدچندین‌باردراشعارش آورده است قسمیکـــه در بالا اشاره شد وی در زند گی‌فقط‌همین یك پسر را داشت که بعداز فوت شو هرش این یگانه مرد خـا نواده اش بود با شهامت او واقعـا خانه اش شهر زنان شده بود .

وی بدون هیچگو نه اتکا به دربار در سنگر مبارزه علیه استبداد وقت به پیکار بر خاسته است وبا تیغ برنده قلم اوضاع وشرایط نابه

سا مان زمانش را چو ن شمع‌فرو زان‌برملا سا خته و به علا قمندا نو دو ستدا را ن با غستان شعر وادب‌مرد می عر ضه نموده است و قتی شعر درخدمت دربار ها نباشد‌حتماً از درون دل می تراود چیز ی که بیا نگر درد دل با شد در اعما ق دل مردم جا می گیرد و پسند خاطر خلق هاو توده ها ی مردم قرا ر میگیرد.

آگاهی او از شرایط اجتماعـــی‌زمانش بود که گلبرگ های لطیف سروده ها و نشیده های دل انگیزدیوانش را سخت گیرا و نا میرا ساخت وی به دانش خلق و مردمش‌ارج می گذا شت و ضر ب المثـل های عا میا نه که بزر گتر ین گنجینه‌پر بهای یك زبان است دراشعارش جلوه خو بی یا فته است.

عایشه شاد بزی زانکه جهان‌در گذراست

صبر تلخست ولیکن بر شیر ین‌دارد

ص۱۲۱

همین مطلب را به گو نه دیگردرشعرش می خوا نیم.

صبر اگر تلخست و لیکن ثمـــره‌شیرین دهد

از شکا یت لب ببند و صبر کن‌در کار خو یش

ص۱۶۰

مفاهیم عمیق وارز ندهٔ اجتما عی‌در اشعارش ریشه دوا نده است استفاده از فر صت و غنیمت‌شمردن‌وقت در اشعارش انعکاس خو بی یافته است که این مطلب بیا نگر درك همه جانبه او از مفا هیم‌اجتماعی است.

صنما عمر میرود به شتا ب	صحبت دوستان و می در یا ب
شیشه شا می و می گلگو ن	به سرود و ترا نه جنگ ورباب
از برا ی بت جهان ا فرو ز	مر غ دل را بز ن به سیخ کباب
نوش از دست سا قی گلر خ	جام چون افتاب پر می نا ب
این نصحیت شنو به گوش خرد	چند غافل گذ شت عهد شبا ب
خانه دهر را ثبا تی نیست	چون حبابی که هست برسرآب
پنج روز ی به دهر خر م با ش	رفتگا ن باز کی دهند جوا ب

وی طر فدار تحرك و پشت کاراست، حر کت و تلاش است کـــه راهگشا ی انسان به کشف حقا یـق می گردد.

عزیزا گر همیخوا هی که سیرا ین جهان بینی
گذر میکن درین واد ی عجا یب کا روان بینی
ص۲۷۵

وی سخن و نظمش را به دست کم نمی گیرد ، ارزش و بهای هربیتش را کمتر از گهر نمی دا ند اما درمقابل منا عت نفسش را از دست نمی دهد ،وگو شه قنا عت را همیشه می پسندد.

عایشه تا میتوا ن کنج قنا عـت بر گزین
زانکه هر نظمی تو با شد خوشتر ازگنج و گهر
ص۱۳۸

زمانی هم خود را در شمار بزر گترین سخنو را ن عر صه شعـــر وشاعر ی به شمار میگیرد .

شا عران رفته و عا یشه توهم خوا هی رفت
حافظ و مو لو ی و سعد ی وعطار نما ند
ص۹۱

بیت با لا نما یانگر آگا هی عایشه از شعر حافظ مو لو ی و سعد ی و عطار را میر سا ند . عا یشه به شعر ودیوان شعرا ی متقد م علا قمند بوده است و آگا هی و دانش او از این اشعار ست که گا هی هم شیو ه شا عر ی اواز سبك آنان متا ثر گشته است واز جانب دیگر در میدان سخنور ی پا یه و ما یه شعرش را کمتر ازاین سخنو را ن بزر گـــك نمیدا ند با این در ك عمیق وشناخت عایشه با ید اشاره یی کو تا هی به آمو خته ها و تحصیل شا عر و ارزش واهمیت کلامش سخنی چند پرداخته شود، دراین دوره کشمکش ها ی سیاسی بود که با زار شعر و شاعری برای شا عران تنگتر شد. با تما م مو ثر یت این شرایط عا یشه د ر صف شا عرا ن زن شا عر بلندپرواز ناز ك خیال شیرین کلام و در عین حال فهمیده وارا سته به علو م متداول عصر و مجهز به صرا حت لهجه و استقلال فکر ی به میان آمد که از اوضاع زمان وحتا شاه وقت انتقاد میکرد و گا هی روش سردا را ن و قت را انگشت انتقاد می گذا شت .

وی به خا نواده مر بو ط بود که‌شرابط تحصیل از هر جهت برایش آماده بود و سایل و زمینه ها ی تحصیل برای او فرا هم میشده است، طور یکه از مطا لعه دیوا ن عایشه معلو م میشود تحصیلا ت این شاعره دامنه وسیعی دا رد و به صرف ونحو ومعانی و بیان و تجوید وفقه و علم کلام و حدیث صا حب معلو مات خو بی بود و نزد علما ی عصر در محله ((او تچی با غبا نان «نزدیك (مهتاب قلعه) ذکنونی کابل تحصیل کرده است .(۱)

از مطا لعه سرا سر دیوا نش‌این واقعیت آشکارا می شو د کـــه او شا عر یست با سواد و دراشعارش‌کلمات و تر کیب های زیبا یی راگاه گا هی به کار گر فته است چو ن‌تر کیب:

کاس الکرام

هر که نو شد جر عه از باده کاس‌الکرام

قطب و غو ث واتقیا گردند همه یکبار مست(۲)

ص ٤٤

گاهی هم صنایع‌لفظی را آرایشگـرا بیا تش نموده‌است : در بیت پا ئین صنعت تجنیس زاید را زیبا به کار برده است:

ما را به بهشت و دوز خت کاری‌نیست

از فایض فیض تو لقا می‌طلبم

ص ۲.٦

زمانی هم از تر کیب هاو لغات‌عر بی استفاده نموده‌است که این همه دلیل بر گستره دانش و معلو ماتش بوده می توا ند .

دل به مهر مهو شان بستن بود‌فکر عبث

زانکه از خو بان عا لم کس وفادار ی ند ید

انما ا موا لکم پند یست ا زنا صح‌شنو

جیفه دنیا نمیجو یند جز اهـــل‌پلید

۱ــ پشتنی مید رمنی عبدا لرو ف‌بینوا کابل ۱۳۲۳ ص ۱.۲

۲ــبرای مز ید معلو مات را جع‌به‌این تر کیب به نو شته پو ها ند دوکتور جاو ید تحت عنوا ن نمو نه‌((تحول معنا ی چند کلمه)) در مجله خراسان ،ش۲ـ۳س اول، ۱۳٦۰وش‌اول ــس دوم ۱۳٦۰ مرا جعه کنید.

یا:

مرا عهد که‌اول‌کرده‌مولی هم الله و معك والله اعلم

ص۱۹۹

چشم اندازی بر دیوان عایشه .

دیوان عایشه باقطع (۲٤ × ۱٦)شامل ۳۸۰ صفحه است در صفحات (۱ × ۲۸) قصاید‌و‌حمد به آمده‌است‌به ادا مه آن بخش غز لیات تا صفحه ۲۷۲ادامه دارد که البته بخـــش عمدهٔ دیوان اورا غز لیات می‌سازد از صفحه ۲۷۲ به بعد تا صفحه ۲۸۰سا قی‌نا مه اسست به ادا مه آن تا صفحهٔ ۲۸۱ مخمس و از صفحـــهٔ ۲۸۱ـ۲۸۷ بخش تر جیع بند و در صفحهٔ ۲۸۷ به بعد بخش شعر یست‌تحت عنوا ن (وا سو خت).

علاوه‌از بخش اشعار این دیوا ن‌دارا ی یك تقریظ و خا تمة الطبع است هر صفحهٔ دیوا ن حدا کـثـر۱٤ بیت دارد و مجمو ع اشعارش به (۰۰۰ه) می رسد‌بخش مهم وعمدهٔ‌کتاب که در بارهٔ شنا سا یی شاعر مدرك خو بی به شمار می رود ویگانه‌مرجع و ماخذ برای گزار شگران احوال‌عایشه به‌شما ر می‌رود همین‌خاتمه الطبع و تقر یظی است‌که در آخر دیوان آمده است . این خاتمةالطبع بهتر ین مر جع شنا خت شاعر بوده می تواند .((سپاس‌بیقیا س مر خالق هژده هزار عا لم را ....)) که بهتر ین مخلو قا ت حیوا ن ناطق‌است و تخصیص نطق که به نظم باشد واخص آن از انوث لهذا این‌کتاب لا جواب از کلام شا عرهٔ جادو-زبان سحر بیان که هر غز لش بحر یست که سفینهٔ خرد را تلا طم‌امواـجش در تز لزل است ، در بلدهٔ کابل‌اعنی صا حب عفت و عصمت بی‌بی-عایشه درا نی بار گزا یی از ابکارافکار مسوده نمود ه‌از نا قدر دا نی کسی به او نمی پرداخت و نسخهٔ مکتو بهٔ مر حو مه در کتا بخا نهٔ خسرو ی بود سپس امیر عبدالرحمن‌خان کتاب مر حو مه را در چاپ‌خانهٔ سر کار ی داده امر نموذند که چاپ‌شود به انتظام سیادت پناه میرمحمد عظیم خان سا رجن میجرو به اهتما م هیچمدان آفاق منشی عبدالرزاق بیگ به تاریخ پنجم رمضان سنهٔ ۱۳۰۵ هجر ی طبع شد)) (۱)

---

(۱) دیوان عایشه، قسمت خاتمة لطبع ص‌ص ۱۳٤۸ ـ ۳۵۱

از نقل قول با لا مطالب جا لب‌وسود مند که برا ی معرفی یک‌نسخه مهم وضرور ی است به دست می آید همچنان از تقریظ مفصل احمد جان الکوزایی که‌به ادامهٔ خاتمـــهٔ الطبع آمده است نکات مهم و بدرد خور آنرا که برای شناخت هویت‌عایشه خیلی ارز نده و گو یا است می آوریم .

« تقریظیکه در هنگام طبع این‌کتاب بلا غت فر جام به قلم .... احمد جان الکو زا یی مهتم‌حساب‌گیر ی د فاتر کل افغانستان ... مر قو م گردید اهل معنا را مژ ده‌وصا حبان اشارت را بشا رت که درین‌زمان‌فیض توامان‌وایام سعا دت‌انجام به فرا لطاف سبحا نـــی‌و فیض انفاس رحما نی گلستـــا نپژ مردهٔ نکته سنجان ملیح سیرا ب وبو ستان افسردهٔ و غزل خوا نان‌فصیح خرم و شاداب شد بلبلان نغمه سرا ی گلزا ر فصا حت‌راگلی‌تازه دمید و طو طیان شکر فا ی گلشن بلا غت را شکر ی بی اندازه‌رسید، یعنی دیوان ملا حت عنوا ن محبت تر جمان مشحون از انو اع دلال و اصناف غنج المو سو م به شکر گنج از تصنیف عفیفهٔ ظر یفهٔوشا عره لطیفه ... بی بی عا یشه بنت یعقوب علی خان تو پچی باشی‌بار کزا یی درانی افغان عمر خا نـ زا یی که در عهد سلطنت محمود شاه بن مر حوم مغفور جنت آرامگاه تیمور شاه‌مقارن‌سنهٔ (۱۲۳۳) هجری‌مطابق (۱) ۱۸۱۷ میلا دی به اتمام رسیده بودو پسر ش فیض طلـــب‌نام‌داشت .... تا حال که سنهٔ ۱۳.۵ هجرت است مدت هفتاد و سه سال‌به‌سبب علم قدر دانیهای کمال و ظهور رفتن و اختلال در طا ق‌نسیان‌وکنج فرا مو شی افتاده و از غا یت فرسوده گی با خاك سیاه یکســان‌گردیده بود به حسن التفـــات ... امیر عبدا لر حمان خان و به مو جب‌فرمان واجب الاذعان چا بك‌دستان مطبع فیض منبع دارا لسطنه کا بل... به تصحیح تام و تنقیح مالاکلام آنرا به قالب طبع در آورد ند و نقاب احتجاب را از چهره این‌عروس زیبا براندا ختند (۲) به‌ادا مه‌این‌تقریظ بحث کو تا هی است زیـــر عنوا ن(نکته دقیق وسیر عمیق)

۱ـ عایشه‌درانی، غلام حبیب‌نوابی کابل ۱۳۵٤ ص۳

۲ـ دیوان عایشه، ص۲۵۱ـ۲۵۲

محمد عزیز دربارهٔ خانوادهٔ درانــی ونبوغ شان آورد، که یگانه اــثر ارزشمند تا حال به‌این کیفیت دیده‌نشد ... زیرا که از ابتدا ی ترو یج شعر پار سی دیوا نی به این‌اسلوب‌واینقدر حجم از زنان اهل زبان به ظهور نر سیده چه جای آنکه از اهل‌زبان دیگر البته از دیدن این بهار بیخزان ... ظاهر و اشکار خوا هدشد، که زن طا یفه چو ن بد یــن تهذیب و کمال بر سد ....)) البتــه‌عایشه در زمانی که حیا ت داشت دیوانش را تر تیب و تنظیم نمودوبه‌نام شکر گنج به روز ٥ شنبه ٢٦ـ رجب ١٢٣٢ به اتمام رسانید اماوی‌به تاریخ ١٢٣٥ چشم از جهـــان پو شیده است. نسخه که به‌دندان‌ چاپ سپرده شده بود سه سا ل‌قبل از فو ت او بوده است . که اشعارسه سال اخیر عمرش در دیوا ن چا پی موجود نیست البته سرور گویا اعتماد ی در انجا ی که بحثی در بارهٔ عایشه دارد یاد آورمیشودکه دردیوان خطی نسبت به دیوا ن مطبوع (٧) غزل ٣ قصیده و ٢رباعی‌اضا فه تراست ودیوان مطبوع شاید از رو ی نسخهٔ دیگر است .(١)

به باور نزدیك که نسخهٔ تنظیم‌شده ١٢٣٢ به خط شا عر نزدخودش بوده با شد. و نسخهٔ دو می بـــــاترتیب دیگر توسط شخصی دیـــگر تنظیم شده باشد که از رو ی همین‌نسخهٔ چاپ کابل در ١٣٠٥ صورت پذیر فته است اما اشعار ی راکه‌شا عر در مدت سه سال اخیــــر عمر ش سروده به نسخهٔ مو جود در نزد خود اضا فه کرده است و نسخهٔ ایکه به دستر س گو یـــــااعتماد ی رسیده و هفت غزل سـه قصیده و دور با عی اضا فه تردارد‌به گمان اغلب همان نسخهٔ اصلـــی شاعر بوده است که اشعار سه‌سال‌اخیر عمر ش را در آن زیاد نموده است. شا ید نسخهٔ های دیگر ی ازدیوان عا یشه مو جود باشد که به دسترس اشخاص مختلف بوده می توا ند که در صور ت‌دستر سی به دیوان های دیگر، دیوان چا پی اوباتجد ید نظر دو باره به زیر دندانه چاپ سپرده خواهد شد .

نسخه تر تیب شده سا ل(١٢٣٢)در پنجم ماه رمضان (١٣٠٥)ه. ق در

١ـ سرور گویا : شاعره افغان کابل .ش١٢ـس١ ١٣١١ ص١٤ـ١٧

مطبعه سر کار ی دارا لسطنه کا بل به اهتمام منشی عبدا لر زا ق بیگ به طبع رسیده است.

گو یا اعتماد ی او را از خو شبختر ین شعرا ی این و طن می‌ـ داند زیرا دیوانش در زمان حیا ت او به زیور چا پ آرا سته شده است.

واقعا در آن هنگا می که افغانستان از نگاه او ضاع سیاسی تیره روزبود چاپ دیوان یك شاعر خیلی دشوارمی نمود خصو صا آنهم یك شاعر زن زیرا از جانب دیگر چا پ کتاب هم خیلی ها دشوار بود زیرا ما نند امروز چابخا نه های مجهز و فعال ندا شتیم باوجود آنهم چا پ دیوان عایشه خیلی ها مفید دانسته شده خوب و کمتر غلطی های چا پی و طبا عتی در آن به چشم می خورد تنها چند نکته محدود در سرا سر دیوان مو جود است که یاد کرداین مطلب ضروری و لا زمی است به جای عبث عبس

چنانچه دربیت پائین.

عاشقم بیچاره ام غیر از شکیبم چاره نیست
در تمنا ی و صا لت عمر من بگذشت عیس
ص۱۵۸

یا:

سرسر بود کار گردون عبس به نام جهان آفرین کو ش وبس
ص۲۸۰

به جای گلزار ـ گلذار :

گلشن رو ی توام چو ن شـــده غایب زنظر
در گلستان جهان زینت گلــذارنما ند
ص۹۱

برای وصف گلذار جما لـــــت چو من بلبل هزاران آفر ید ند
ص۱۱۳

اندر پی نظاره گلذار جمالت
مر غان سحر خیز وهزاران شده محتاج
ص۱۲

گر چه اشعار عا یشه به او زا ن عروضی ساده معمول و مرو ج زبان

دری یعنی بحررمل و هزج سرودەشده است اما گاه گا هی در پهلوی ابیات ناب و غز لهای یکد ست کمی‌هاو کاستی های دروزن دیده‌میشود چنانچه دربیت پا یین تو جه کنید.

همچو مجنون در تمنا ی بت لیلی‌صفت
گاه خود را مست و گه هشیارمیخوا هد دلم

در مصراع اول در کلمه همچو یك(ن) اضا فه است یعنی اصل کلمه به شکل‌همچون است که و جود(ن) باعث سکته گی در وزن شعر میشود.

یا:

استحقاق است نتا یج حســـن‌براو
دل‌برد زمن آن سیب زنخدان‌ایوای ایوای
ص ۲۵۸

به بحر غم افتاده ام روز وشب براز نده از مو ج طو فان تو یی
ص۲۵۸

در پا یان دیوان عا یشه این‌شعرآمده است که بهترین شنا سنا مهٔ خو بی در بارهٔ او و دیوا نش‌است.

کاتبه عایشه از امتی شاه عرب
بنت یعقو ب علی والد ۀ فیضـــ‌طلب

قوم بار گز یی و شا عره ملك‌وجود
عهد سلطا ن زما ن بحر عطاشه‌محمود

پشت در پشت خطاب آمده مارامنصب
تو پچی با شی همه بود ند ذو ی‌الجاه‌و حسب

یوم پنجشنبه بدو بیست و شش‌از ماه رجب
یافت تحر یر شکر گنـــج به مضمو ن ادب

یکهزار و دو صد و سی ودوازهجرت بود
که چنین نظم گهر بار بار قـــام‌نمود

ساعت چاشت بد، این نسخهٔ به‌اتمام رسید .
که‌به ار باب خرد فر حت و ی‌باد مز ید

ساکن کابل و در مو ضع‌اونچی‌مر قو م
شد کین فطنت اشعار پذ یرد مفهوم

رنج بسیار کشیدم چو سخن ضم کردم
هر زمان پارهٔ از خون جگر کم کردم

خوا هم امرزش خود را ز کرم ربانی
زانکه پایندهٔ و باقیست وراسلطانی

اول وآخر وهم باطن و اظهاریکیست
هم کریم و کرم وغافر و غفاریکیست

ص ۳۴۸

عایشه شاعریست که در آن‌زمانی‌که اوضاع افغانستان نسبتا تیره‌و تار بود با سروده ها و گفته‌هایش‌که پر از مواد و مطالب فراوان از شرایط آن عصر بود نامش را دردل ماند گار ساخت بااینکه دیوان اشعارش بزرگترین گنجینهٔ است‌امابانهم اشعارش در سلاست روانی وتصویر به پایه بزرگمردان‌میدان‌شعر و شاعری نمی رسد گاهی هم کمی و کاستی بعضی ابیاتش‌درغزلی سبب میشود که‌آن‌ابیات از غزل وی کشیده شود تا غزلی‌یکدست زیبا و پر محتوا به دست‌آید دوسه غزلی عایشه را انتخاب‌نموده‌در اینجا می آوریم .

شیشه دلرا پر از خون جگرکردعایشه
وز ندامت خاك عالم را به سرکرد عایشه

از فراق لیلی خودبیقرار ست‌روز وشب
همچو مجنون‌رخ به سوی بحروبر کرد عایشه

سوخت در نار جدایی جامهٔ‌عیش وطرب
هم لباس هجر و محنت را به برکرد عایشه

قیس وش دیوانهٔ محبوب‌میباشدمدام
از وجود خویش خود را بیخبر کرد عایشه

از جفای چرخ کجرفتار و ظلم‌روزگار
چادر اندوه و ماتم را به سر کرد عایشه

عقل از ملك سر ش اخراج‌وسوداجاگرفت
قصهٔ‌شور ونمارا مختصر کـــــــر د عایشه

از کهن خمری که پنهان در خم‌تو حیدبود
. جرعهٔ نوشیده و آنکه ترك‌سرکرد عایشه

بزد ازسر خواب حیرت کین نوید آمد به گوشی
شام هجران ترا ایزد سحر کرد عایشه

دلم چون طایر سرگشته در ویرانه میگردد
رفاقت نمی جوید پی غمخانه میگردد

گرفتار شب تار ست ز عمر خویش بیزار است
به گرد شمع وصل دوست چون پروانه میگردد

ندارد مسکن و ماوی چو مجنون گشته بی پروا
به صحرای علم چون وحشیان دیوانه میگردد

به دام زلف مشکین بتان دانم گرفتار است
به گرد خرمن عارض برای دانه میگردد

نجوید تخت سلطانی نخواهد تاج خاقانی
چو سیاح از پی هر قصه و افسانه میگردد

ندانم قسمت عایشه از فطرت چسان آمد
که دایم از وجود خویشتن بیگانه میگردد

ص ۹۸

نگار نازنین ای سرو آزاد	نمیدانم که حوری یا پریزاد
برفت از من قرار و طاقت و هوش	ترا ای کاشکی مادر نمیزاد
به تیری غمزه ام کردی نشانه	کنم پیش که از دست تو فریاد
دلم بردی و رخ پنهان نمودی	چه باشد گر به دیدارم کنی شاد
چو شمع از فرقت تا پا میگدازم	ز جورت ای ستمگر داد و بیداد
جفا های که از ظلم تو دیدم	نکرد این ظلم را شیرین به فرهاد
ترا این رسم بدعهدی که آموخت	که هرگز از غریبان ناوری یاد
مسوز ای بیمروت بیش از اینم	قسم بادت به روح پیر و استاد
ترا شمع و مرا پروانه کردند	مزید ت باد این حسن خداداد
وجودم سوختی در نار هجران	چو خاکستر مرا دادی تو برباد
ندارم طاقت روز جدایی	هزاران جان فدایت شاخ شمشاد
نمیدانم ترا زین چیست مقصود	که دلها را به دام آری چو صیاد

زکو تم ده که مسکین و فقیر م   همیشه خانه خیر ست آبـــــاد
ندا نم از قضا ی آسما نـــــی   چسان عایشه دردام تو افتاد
ص.۱۱

این بر داشت هاو یادداشت ها نتیجهٔ تلاش و کو ششی است کـــه از خلال دیوان و از لابلای اشعار عایشه صور ت گر فته است. علاوه از ما خذی که در پا ور قی یادشده‌است‌اشخاص دیگر ی هم زندگینامهٔ او را به طور مختصر آورده اند.که‌یاد کرد این مطلب لازم است.

زند گینا مهٔ او را فارو ق فلاح‌در مجلهٔ ادب ش ٤ س ۲۵ ــ۱۳۵٦در صفحات ۱.۲ و۱۱۱و همچنان‌صدیقی‌در مجلهٔ ادب ش ۳ــس ۲۳ ۱۳۵٤ ه.ش در صفحات ۳۳ــ٤۷ آور ده‌است.

از بر گز یده زنان‌قرن دواز دهم‌عایشه درانی چهره‌در خشا نی‌است که تا حدامکان سخنا نی در بارهٔ اوگفته شد دراین دو قرن به چهره های شاعران وادیبا نی بر می خو ریـــم‌که یا نا می از آنها در تذکره ها برده شده و یا شرح مختصر شان د ر تذکرهٔ شعراءآمده است. عدیی‌دیگر هم زند گی بر سرو صدا یی راپشت‌سر گذاشته اند.

در سدهٔ های ۱۲ــ۱۳ چهره‌های‌ادبی را سرا غ داریم که هم د ر عر صهٔ شعرو شا عر ی علم بردار بوده اندوهم‌درزندگی شان‌جلوه‌های از عشق های پاك و آتشین چو ن لیلی‌ومجنون انعکاس خو بی یافته است .

خد یجه سلطان :

عشق آتشین وا لهٔ دا غستا نی باخدیجه سلطان در آنزمان آشوبی را بر پا نمود که نه تنها وا لهٔ بانو شتن تذکره مفصل و پرمحتوا ــ یش نامش را در صفحات تاریـــخ‌جاودا نگی بخشید بلکه عشق پا ك وبی آلایش او در برا بر خد یجه‌اورا وادا شت تن به سفر در دهـــد وجریان این عشق پر سوز و گدازرا که قرار و آرام از اور بوده بودبه شا عر معرو ف یعنی فقیر دهلو ی‌حکا یه کند. داستان عشق ایـــن

دو دلداده پر ارمان سبب شد که‌این‌شا عر (۱) مثنو ی مشهور (وا له‌ـ سلطان) راکه از گنجینه های پربهای‌معنوی سدهٔ (۱۲ هجر ی اســـت عرضهٔ دو ستدا را ن و علا قمندان‌عرصهٔ شعر و شا عر ی بنما ید. آوردن ما جرای عشق این دودلداد در این بخش که آوازه و ســـرو صدا یی را ایجاد کرده بود دور ازمو ضو ع نخوا هد بود زیرا این مثنو ی سرا پا لبر یز از عشق های‌پر سوز و گداز ی است که تلا ش وپایداری عاشق نـــامراد را دربرا بر معشو قش نشان می دهد همچنان خارج از دلچسپی نخوا هد بودکه نکات‌مهم‌وارزنده‌یی که‌جریان زند گی این دود لداده را طور یکـــه‌فقیر دهلو ی نظم نموده است در اینجا بیاوریم .

خدیجه سلطان دراواخر دورهٔ صفوی‌می زیست ، وی دختر حسن علیخان داغستانی و دختر عم علیقلی خا ن‌خان‌والهٔ‌مولف ر یاض‌الشعراونوامهٔ ایلدرم شمخال فرمانروی داغستان‌بود او در اثر تو جه وا لد ین خود

۱ـشمس الدین فقیر دهلو ی متو لد در سنهٔ (۱۱۱۵)و متو فی (۱۱۸۳) هجر ی شا عر و نو یسنده‌مشهور این سده است وی علاوه‌از دیوان اشعار صا حب مثنو ی به نام (والهـ سلطان) وکتاب‌حدایق‌البلاـ غت است. وی در فنون نظم و نثرمعانی وبیان و بدیع و عرو ض‌و قوا فی از بزر گان زمانش بود درسالهای آخر عمر کسو ت فقیر ی به تن کرد وگو شه انزوا وعز لت‌قبول نمودو در فر صتی که خواهان سفر از بصره به سو ی هند بودازقضا کشتی شکست و سر ما یه حیاتش در گرداب فنا در افتادنمونه‌پایین از فراورده های ذهن اوست:

طرف چمن چو بر شکست سنبل‌حلقه زای را
فتنه یکی هزار شد نر گس سرمه‌سای را

یار نشنا خته قدر دل بی‌کینه‌مـــا
کاش میدید ر خ خو یش د رآئینه ما

این مطلب از کتاب تذکره نتایج‌الافکار محمد قدرت الله گو پا موی بمبی : ۱۳۳۶ ص‌ص ۵۴۷ـ ۵۴۹ گرفته شد .

تعلیم کا فی به دست آورد (۱) وی‌به شعر وادب علا قمند شدو بـــه سرودن شعر وادب دست یــافت.خدیجه با پسر کا کایش را بطـــه عاشقا نه داشت و این قصه درقرن‌دوازد هم هجر ی در محافل اد بی شهرت یا فته بودوی در مدر سه شعرمی خوا ند و خود ش هم بــه تخلص سلطان ابیا تی می سرود چند بیت از اشعار او را در اینجا می آوریم :

من سا قیم و شرا ب حا ضر	ای عاشق تشنه آب حا ضر
آب‌است شراب پیش لعلم(۲)	هان لعل من و شرا ب حاضر
باحسن من آفتاب هیچ‌است	اینك من و آفتا ب حا ضر
گفتی سخنم (۱) خوش است‌یاقند	گر فهم کنی جوا ب حا ضر
خواهم من‌اگر گزك زجبر یل	سازد ز جگر کبا ب حا ضر(۲)
(سلطان) چو منی نبوددرد هر	عالم عا لم کتا ب حا ضر

یا :

افسا نه دردمن اگر گوش کنـــی از لیلی ودا ستانش فراموش کنی ور قصه عشق ابن عمم شنـــو ی مجنون‌وحکایتش فراموش کنی(۳) خدیجه در شعر با لا از عشق خودباوالله پسر کاکای خود یادکرده‌است

او عشق خود را چون عشق لیلی‌و مجنون می دا ند و حتی در پایداری این عشق خود را از آنها بر تـــرقیاس میکند کاراین عشق به‌ جا یی کشید که افسا نه های اندو همه‌جارافرا گر فت شمس الدین فقیر ــ دهلو ی ازین ما جرا ی عشقـــی‌داستا نی مانند لیلی و مجنون‌منظوم

۱ــپرده نشینا ن سخنگو ی، ماگه‌رحما نی، ۱۳۳۱ ، شمسی ص(۴۹ــ ۵۰)

۲ــاین بیت در کتا ب((از رابعه‌تاپرو ین)) تالیف کشاورز صدر، تهران :۱۳۲٤ ص ۱۵۲ به نقل ازکتاب دانشمندان آذر با یجا ن ، ص ۱۷۹ چنین آمده‌است ((آب است‌شراب پیش لعلم)).

۱ــهمچنان در کتاب از را بعه تاپروین کلمه(سخنم) به شکـــل سخنت آمده است .

۲ــاین بیت از رو ی کتا ب(ازرابعه تاپروین) ص ۱۵۲ نقل شد.
۳ــ زنان سخنور علی اکبرمشیرسلیمی تهران ۱۳۳۵ ج اول ص ۲۵

گردانید و آنرا مثنوی (والهٔ سلطان) نام نهاد وی در باره خوبی بیان خود گوید.

و جه دگر این که نظم واله‌ٔ کز عقد گهر بود بسی به
در جیست درین صحیفه نغز زانسانکه بپوست جا کند مغز
کاین قصه که ما یه اثر هاست بهتر ز فسانهٔ دگر هاست

خواستخنواه دل خدیجه‌مردشاعرنویسنده و ادیبی بودوی صاحب تذکرهٔ معروف به نام ریاض‌الشعرا است .

این تذکره با ارزش که در قطاردیگر نسخ خطی در آرشیف ملی محفوظ است شامل (۱۲٤۸) صفحه‌وغنیمت ترین ماخذ برای شعرای متاخر افغانستان به شمار می رودوزیاده از سه هزار شاعر را دربر دارد ریاض الشعرا به روضه های‌مختلف تقسیم شده که هر راوضه به اساس الفبایی تخلص یا نام شاعر ترتیب شده است که مجموع این روضه ها روضة‌الشعراء نام‌دارد والهٔ قسمت اخیر ریاض‌الشعرا یعنی بعد از صفحه ۱۱۸٦ را به‌اشعار و شرح حال و عشق خود با خدیجه سلطان اختصاص داده که‌در نسخهٔ ذکر شده به خط خودش میباشد او در باره خودسخن رابدینگونه آغاز می کند.

«معروض رای خورشید ضیای‌ارباب فهم و ذکا میدارد که درهنگام حدوث فتنهٔ‌هلاکوخان و زوال‌دولت‌عباسیان جمعی که از آن سلسلهٔ باقی ماندند مانند بنات‌النعش ازجفای زمان متفرق شده برخی محمل ارادت به سمت مغرب زمین‌وگروهی ناقه توکل به طرف‌حجاز و جماعتی مرکب مقصود به سوی‌هندوستان رانده متوطن گردیده ــ اجداد فقیر را قاید تقدیر به جانب‌داغستان (۱) بردهٔ جماعه لزگی که متوطن آن ملك اند این معنا را غنیمت دانسته غاشیهٔ طاعت بر دوش و حلقهٔ ارادت ایشان درگوش‌کرده به ریاست خود بر داشته‌لفظ خلافت به عبارت شمخال تبدیل‌یافت ....) (۲) بعد می افزاید .

۱ــداغستان (جمهوری مستقل‌جزو اتحاد جماهیر شوروی واقع در سواحل بحر خزر (۹۳۰۰۰)سکنه شهر عمدهٔ‌آن(مخاچ قلعه)، فرهنگ معین، ج پنجم ،ص ۵۰۱ .

۲ــریاض الشعرا، والهٔ‌داغستانی‌نسخهٔ خطی محفوظ در آرشیف ملی، ص ۱۱۸٦ــ۱۱۸۷.

((...از مهر علیخان چهار پسر به‌هم رسید که اصغر آنها محمدعلیخان والد را قم حروف است و تو لـداین‌فر سوده نوایب‌زمان در شهر صفر (۱۱۲٤) ه.ق دردارا لسطنهٔ اصفهان‌واقع شده ،در سنهٔ(۱۱۲٦ه) که بیکلر بیکی کری ایر وان وآذر بـایجان و قند هار به ضمیمهٔ آن‌مرجوع شده منو چه تسخیر قند هار بودبعداو یتیم ماندو با متعلقان به‌اصفهان آمد در سنه ۱۱۲۹ ه فتح علیخا ن‌عم والد فقیر از مـنصـب وزارت واعمام واقوام دیگر همگی از منا صب و حکو متهای خود معزول شده تفر قه عجیبی به احوا ل تما م سلسله رو داد ودر آخرهمان سال افوا ج افغان از قند هار آمده‌اصفهان‌را محصور داشته فتنه از هرطرف سر به عیو ق کشید در محر م۱۱۳۵شهر مز بور مفتوح آن جما عه‌شده .....(۱) و در جا ی دیگر گو ید .

((صورت اجمال احوا ل این‌شکسته‌بال اینست که در صغر سن بـا دخترعم خود نا مزد شده با آنکه‌درآن حال تمیز راه از چاه و سفید از سیاه نمینمود وی بی اختیار فر یفتهٔ عارض آن گلعذار گـر دیده...»در ریاض الشعراء را جـع‌به مناصب‌او اشاره یی دا رد که (او بـــه منصب چهار هزار ی و دو هزارونو بت‌و خلعت وچیغه مر صع و چند زنجیر فیل و جا گیر و نقد ی و خدمت میر توز کی سرافراز ی‌یافت)

وی به سن شش سا لگی به مکتب‌رفت که فقیر دهلو ی در مثنو ی (واله سلطان) به این مو ضو ع‌چنین‌اشاره میکند.

وا له چو به شش رسید سا لش داد نه به‌درس اشتغا لشـــی
در خا نه به شغل درس پرداخت فردوس نمو نه مکتبی ساخت(۲)

گویند خدیجه سلطان حتا در کودکی زیبا بود وزیبـــــا یی اوجلب تو جه می نمود فقیر دهلو ی درباره‌زیبا یی او گوید.

شد زان به رشك مهر تا با ن بیت الشر ف حسن علیخـــان
حق زیبا دختر ی به او داد شد خانهٔ او ز حسنش آباد
در طفلی بود از ملا حـــت انگا ر شور صد قیا مـــت
ص۳٤

۱ـریاض الشعرا. وا لهٔ داغستانی،ص ۱۱۸۸ .
۱ـ مثنوی (والهٔ ـ سلطان) میرشمس الدین فقیر دهلو ی

وا لهٔ از ایام طفولیت با خدیجه‌دختر عم خویش همدرس گشت وانس والفتی بین آنان پدیدآمدوی‌در تمام حال حتا در جریان درس از عشق خدیجه فکرش خالی‌نبود.

از هرا لفم که در نظر بود   سرو قد یار جلوه گر بود
عم نیز برای ماه نخشسب   آراست درون خانه مکتب
در پیش معلم ملك خو   بنشست بدرن آن پریرو(۲)

وحالا نکته هایی دلچسپی را درباره‌عشق وا له و خدیجه سلطان از خلال مثنوی واله سلطان فقیر دهلوی‌با تفسیر های مختصر در معرض مطالعه میگذاریم.

پدر والهٔ از سنین کودکی اندوتصمیم گرفت که وا له و خدیجه باهم نامزدشوندو به همین دلیـــل‌دعوت ترتیب داد ند و مجلسی آراستند.

شد شاد دل پدر به رویش   عم را جان تازه شد به بویش
از مقدم آن بهار عشـــرت   داد ند به هم قرار عشـــرت
ص۳۵

بعد نا مزدی اندو به موا فقه‌دوبرادر صورت گرفت.

در پهلوی یکدیگر نشستنـــد   با هم زینگونه عهد بستنـــد
کاین مهر لقای ماه رخسار   کش حور سزد به جان پرستار
سازیمش تا مزد به وا لـــه   باز هره قران مشتـــری به
ص ۳۶

اندو عاشق و معشوق کـــه‌صمیمیت و دوستی بیش از حـــد داشتند بعد از سه سال نظر به رفتن‌پدر وا له از صفا هان به ایروا ن‌به فراق همدیگر مبتلا شد ند.

زانجا که شاه داشت اخلاص   شد صوبهٔ ایروا ن به او خاص
با اهل و عیال خود روا ن شد   از اصفا هان به ایروا ن شد
ص۳۷

پدر وا له بعد از دوسال‌حکمرانی‌روانه قند هار شد ودر آفت آنجادر

۲ـ ریاض الشعرا ص ۸۹ ۱۱ ـ ۱۱۹۰

راه و فات کرد این ما جرا برا یوا له بر یشا نی بزر گی را به‌بار آورد.

شد عازم وترک ایروان گفـــت   تا گه در راه تر ك جا ن گفت
ص۳۸

بعد از مرگ پدر وی موردنوا زش‌والطا ف عم خود قرار گر فت وپنج سال تمام را با نامزد در خا نه عم‌خود (پدر خدیجه) به خو شی وسرور سپر ی نمود.

با نا مزد خود آن و فا کیش   میدا شت علا قه ز حد بیش
باباز ی خو ش ندا شت بی او   دمسا زی خو ش ندا شت بی او
ص۳۹

چندی بر این واقعه گذشت‌تادرسال ۱۱۳٤ﻫ محمود افغان از قندهار به اصفهان آمدواین شهر را درمحا صره‌گر فت جمعی را کشت و عده‌یی رابه زندان افگند از جمله کسا نی‌که اسیر بند محمود شد ند حسن‌علیخان عم واله و بعضی دیگر ازاعضا ی خاندان او بود ند بعدجنگی رو یداد وو اله آماده جنگ شدواین‌جنگ به‌نفع محمود خاتمه یافت.

محمود چو حال اینچنین دید   برخو یشتن ازنشا ط با لید
آن فتح که شد میســـر او   افراخت بر آسمان ســـر او
ص۶۵

در آن هنگام قحطی و مر ض وباباعث تشو یش و درد سر همه مردم گردید.

نان بود به نر خ جا ن آد م   نی بیش ازو بد ید و نی کـــم
مردم چو به شهر درخز ید ند   از قحط و و با به جان رسیدند
ص۶۶

محبت وا له و خدیجه به او ج‌خودرسیده و عشق اندو به اندازه یی شدت گرفته بود که ازندیـــد ن‌یکدیگر رنج می بردند . امامایوسی وا له از پیو ند با خد یجه کـــه طلبگاران دیگر برایش پیـدا شده بودسبب شد که آتش حسر ت او شعله ور گردد.

گو یند که چو ن شه و امیرا ن   کشتند اسیر بند افغـــان

از جملهٔ ان همه امیـــر ا ن بوده است یکی حسن علیخا ن
وا لهٔ به دل زعشق پر خو ن درخانه نشسته زار و محزون
ص۶۹

ازین عشق خدیجه هم سوز ز یادداشت.
زآنجا تب هم خدیجه سلطا ن میسو خت به دا غ پنها ن
مادر خدیجه سلطان زن‌هو شیاری‌بودو از پیو ند خدیجه با وا لـــهٔ رضا یت‌خا طر داشت.
از بسکه به وا لهٔ اش نظر بود زاولاد خودش عزیز تر بو د
ص۷۱

مادر که به وصلت اندو دلداده‌موافق بود به پدر خدیجه می گو ید: که‌به ازدواج اندو رضا یت نشا ن‌دهد اما پدر خد یجه که مزاج تنـد داشت از عاقبت این وصلت دچـارتشویش بود که از آینده لین‌ازدواج آندو دلداده در فامیل خصو مت‌های‌پد یدار نشود .

خصمان همه در کمین نشسته در راه نفاق و کین نشستـــه
تر سم که سگی زجا در آید آهو برهٔ مرا ربا یـــــد

او به گفتگو ی خود ادا مه داده گفت:

زانجا که به طبع کینه جو بود دل سخت به سان سنگ وروبود
با وا لهٔ خد یجه سلطـــا ن بی موجب داشت کین پنهـــان
ص۷۳

پدر خدیجه بعد از ازدواج آندوخودرا درمقابل عمل انجام شده‌میابد زیرا اوبه ازدواج اندو عا شق و معشو ق سر سپر ده ر ضا یت خاطر ندا رد به همین جهت وا له سر به‌بیا بان می‌زند و آواره و مجنون وار گشت و گذار می کند از طر فی‌دوری‌وفرا ق خد یجه‌خاطر او را تیره وتار ساخته بود و از جانبی خود را دربرابر دشمنان پر زور و قو ی میا بد زیرا سران قبایل هر یك از زیبایی‌خیره کننده خدیجه در تلاش بودند که با اوهم کابین شو ند از جمله شخصی از نزد یکان محمود بـــا استفاده از قدرت او با و جود نار ضا یتی والدین خدیجه باوی ازدواج میکند همه ازاین ازدواج رضا یت خاطر اندا شتند حتا عده یی مویه وزار ی می کردند. حال واله بد تراز همه بود بی صبرا نه آرزو ی‌دیدار

خدیجه را به سر می پرورا نید فرصت برای خدیجه دست می دهدو به دیدار مادرش می آید در همین جـــامو قع مسا عدی برای وا له است تااز نزدیك معشو ق به جا ن برابرش را دیدار کند، اندو از وصل هم بی نها یت خو ش گردیده و به گفتگوی وصحبت ورازونیاز مشغو ل میشوند.

چشمش به جمال یار وا شد　　گو یی گر هش زکار وا شـــد
ص۹۷

خدیجه از دیدار واله فکر می کردهمه چیز را دارد و به خا نه پدر می نشیند و قنا عت اختیار میکند.

چون جای به خا نه پدر کرد　　از دل غم و غصه را بدر کرد
خور سند نشست بار غ یار　　قانع به نظاره یی ز گلزا ر

دیدار خدیجه همیشه برای وا له میسر نبود و گا هی هجر و فرا ق هم دست می داد.

گاهی زو صا ل داشت شادیی　　گاهی ز فراق نا مراد یی
ص۱۱۳

بعد از اینکه شاه طهما سب ثانی بر سپا هان مسلط می گردد ومحمود از جهان رخت می بندد، وا له احساس آرامش می کند و مد تی در خانهٔ عم خود به سر می برد.

در خانه عم مراد خود یا فت　　وز خانه خو یش رو ی بر تا فت
ص ۱۱۶ــ۱۱۹

وا له که از دیدار جمال و زیبایی خدیجه مد تی دورما نده بود دو باره مجال دیدار میسر میشود و ایـــن غزل را وا له برایش می خوا ند.

کای چشم و چرا غ زند گا نی　　خر م به تو با غ زند گا نی
دوری زتو مشکل است و ر نه　　داریم فرا غ زند گا نـــی
ص۱۲۶ــ ۱۲۷

در مقابل خدیجه با خوا ند ن غزل های پر آب وتاب دل واله راخویش میسازد .

القصه که آن دو یار د لبند　　بودند به سیر با غ یکچند
ص۱۳۳

عشق خدیجه وا له را ما نند مجنون ساخته بود مجنون در کوه و دشت

باآهو انس گر فته بود اما وا له‌باسگ کو ی معشوق عشق می‌ورزید این عملش او را رسوا ی عام‌ساخت.

وا له چو نگار قدر دان یا فت — از مر حمتش هزار جا ن یا فت
افشاند همه ذخیره جـان — در پای سگ خدیجه سلطـان
ص ۱٦۰

یا:

بگر فت به شو ق در بر او را — زد بو سه به صور ت وسر او را
ص۱٦٦

وی شبها وروز ها باسگ یکجا بودوحتابا او یکجا نان صر ف‌می‌کرد
میکرد به سگ مقام یکجـا — میخورد به سگ طعام یکجـا
ص ۱٦۹

وا له در عشق خدیجه چنا ن پایدار ی از خود نشان می داد که هر نوع رنج و مشکلی را در برا بر معشو قش به جان خر یدار بود.

میگشت به گرد خا نه بیبا ك — چون چرخ به گرد مر کز خا ك
در موسم بر ف وروز با را ن — شبها رفتی به کو ی جا نا ن
وی در کو ی معشو ق نا لان‌وسر گردان بود .

بااین همه وصل یار می جست — زافسرده گی کنار میجست
ص۱٦۲

زان جمع یکی ملا متش کرد — کا ی هر زه درا ی بیهده گرد
ص ۱٦٤

القصه که وا لۀ گر فتار — چون خواست رود ز خانۀ یـار
در صحن حرم سرا ی آن مـاه — چشمش به سگی فتاد نا گـاه
زیبنده و ناز نین و مطبـــو ع — مقبو ل به سا ن عذر مســوع
سر تا قدمش ادا و انـــد ا ز — در هر سر مو ی او دو صد ناز
ص ۱٦٥

مادر وا له با اندرز های مداو م‌می‌خواست پسرش را از این عشق منصر ف سازد.

مادر چو بد ید حال زار ش — آغشت به خو ن دل کنار ش
ص۱۷۲

رودست بدار از خد یجـه   زین شکل طلب مکن نتیجه

ص ۱۷۳

پا پدار ی وا له در عشق خدیجه‌چنان بود که تمام خو برو یا نجهان را در مقابل زیبا یی خد یجه ناچیزمی دانست و به جواب مادر میگفت.

دلبستگیم نما نده جا یی   کود ل که دهم به دلر یا یی
پیشم نبود زخو برو یـــان   کس به زسگ خد یجه سلطان
در حسن رخ خدیجه جا نـم   آنی دید م که محو انــم
گر چشم به غیر اوکشایم   از حلقه عا شقی برا یٔ م

ص ۱۷۷

سوداش زبسکه عقل برد ه   سگ را کس بیکسان شمرده

ص ۱۸۰

سرانجام مادر وا له با لعن تند وزشت مادر خدیجه رامورد ملا مت قرار می دهد واظهار میدا رد که دختر اوسبب گمرا هی پسر ش‌شده استم جوا ب مادر خدیجه در مقابل‌چنین بوده است.

فرزند تو گر شد به سگ یار   معذور بدارش‌ای تبه کـــار
جون دامن یار رفتنش از چنگ   سوی سگ او نما ید آهنگ
از دست تو با دل شکستــــه   بیچاره به حال سگ نشسته
خود دشمن پور خویش بود ی   خود نور ز چشم خود ربود ی

ص۱۸۱

برعکس مادر خدیجه به گفتار خودادامه داده رسوایـی ایـن عشق‌رآ به نسبت دختر عم و پسر عم بودن‌هم می داند:

بوده است به او خدیجه تا حال   از سترو حجاب فار غ البــال
اکنون که شود به پرده پنها ن   گویند به هم همه عز یزا ن
کا ین مه که‌به‌پرده‌رفت‌و بنشست   باابن عم خودش سر ی هست
از طعنه مرا به خون نشا نند   زین پرده بسی نوات خوانـنـد

ص۱۸۲

ما در وا له از سخنان کنا یه امیزوز شت مادر خدیجه نومید می‌شود:

جون ما در وا له سیه روز   این حرف شنید از آن دل افروز

نو مید به سو ی خانه‌برگشت   با محنت جاودانه برگشت
ص۱۸۳

پا یان کار از وا له خوا هش نمودند که از عشق خدیجه دست بردارد وا لهٔ در جوا ب گفت :

از طعنه اگر چه قوم و خو یشان   بر من کرد ند سنگ با را ن
اینها همه سهل با شد امـــــا   از تو نتوا ن بر ید قطعـــــا
چون پیش نر فت آن مـــد ارا   نشد زهر صبور ش گـــو را
نا چار به رفتنش ر ضـــا ذاد   غم را بر خوا ن ذل صلا د ا د
آهی به و داع او بر آو رد   گو یی که وداع جان خود کرد
ص۱۹۱ ـ۱۹۲ ۱

گذشت ایام این دود لداده راازهم دور می سا زد وخدیجه غز ل مقبولی‌در وداع وا له‌می خواند:

تلخیست جدا یی تو بر من   این زهر نمیشود گوارا ...
ص ۱۹۲

در جواب وا له پس از شنید ن غزل معشو قه اِش که بسی بر او تاثیر گذا شته بود گفت :

وا له چو غزل شنید از یار   دست ودل او بر فت از کار
ص۱۹۳

خو ن دل او زدیده زد جو ش   وزذوق کلا م گشت بیهو شـــــ
آمد به و دا ع یار زیبـــــا   یکباره و داع کـــرد خود ر ا
ص ۱۹۳

غزل زیبا ی در وداع معشو قه‌دارد.

از کوی توای نگار رفتــــم   اما به دل فکار ر فتــــم
کرد م زدر تو عز م رفتـــــن   رفتم اما ز کار رفتم...
ص۱۹٤

کردند و دا ع یکد گر را   بستند زز ند گی نظر را
ص۱۹۵

واله چو قدم نهاد در راه   از نقش قدم فتاد دو چا ه
ص۱۹۵

بعدوالهٔ از سپا هان ترك د یارمی کند و در کوه وبیا بان آوار ه‌می گردد:

از هر را می که شد گذار ش — در مد نگاه بود یار ش
در هرقد می به شورو افغان — میگفت همین خدیجه سلطان

ص۱۹۸

وا له ازدوری واز فرا ق یار می‌نالد و شکا یت را سر می دهد:

چشمم که از وست شکو ۀ من — وی بود به رو ی یار رو شن
امروز کزا ن نگار دور م — در چشم نما نده است نور م

ص ۲.۳

واله بعد از آواره گی زیاد مصمم**شد که مهاجرت**کندودر سال ۱۳٤٤ھ عازم هندوستان شد .او در شر ح‌حال خود در تذکرۀ ریا ض الشعراء می گوید:((رخت اراده‌بر نا قۀ توکل‌بسته خود را به ظلمت اباد هندو- ستان که ما نا به سواد زلف جا نان‌است رسا نید)).

ودر جای دیگر می نو یسد : ((القصه به زحمت بسیار ومشقت بی شمار هلال محر م سفینه بختم‌در سال افق شام هندو ستا ن‌طالع گردیدۀ خور شید مرادم از پیشن نظر غایب شد)).

چون هند به زلف او ست مانند — دل را به سواد او کند بنـــد
از هجر توای نکو تر از جـــا ن — شد.تنگ به من د یار ایران

ص ۲۱۵

اکنون سو ی هند میل دار م — بابحر سر ی چو سیل دا ر م
آواره گیش به هر طرف بـــرد — تا آنکه قد م به دهلـــی **افشرد**
دهلی چو قرار گـــاه او شد — پردود زبـــــر ق آه او شد

ص ۲۱۷

خدیجه سلطان بیگم در مفار قت‌وا له سر گردان چنین نا له و فریاد سر میداد .

وا له می گفت و آه میکرد — وز آه جها ن سیا ه میگرد
نثر ی چو زلال زند گا نی — بنو شت به غا یت روا نـــی

ص۲۲٤

خدیجه در نامه یی از وا له چنین شکایت می کند.

دل بردی و یاد من نکر د ی — کار ی به مر اد من نکرد ی
کردی به سواد هند مسکن — شر مت نا مد ز طره من ...
من بید ل ودین نشسته بیتو — با جان حز ین نشسته بیتو

ص ۲۳۱_۲۳۲

وا له در پای قا صد یکه نامه خدیجه را آورده بود خم میشود .

قاصد چوز در در آمد او را — از شام سحر بر آمد او را
از شو ق به پا ی قا صدافتاد — کاین پای ز کو چه یی دهد یاد

ص ۲۳۶

واز دیدن نامه معشو ق درلباس خودنمی گنجد

از بسکه به خود ز شو ق بالید — در جامه چو بو ی گل نگنجید

ص ۲۳۷

واله در جوا ب نامه خدیجه گفته‌ها یی دا رد که از دید گاه عشق او باخدیجه قابل تو جه است.

ای نور دو چشم و راحت جا ن — ای مو نس جان خدیجه سلطان
ای اسم تو بهتر ین آسمـــا — آسما همه را تو یی مسمـــا

ص ۲٤۱

عشق خدیجه چنان دا منگیر واله شده بود که هر ان آرامش ازوی می-ربود وی دراین ابیا ت چنیـــن اظهار عقیده میکند.

نامت گذرد چو بر زبا نم — خیزد چو جرس فغان زجا نم
ای جمله شها ن در اهتما مت — صد همچو علی قلی غلا مت
ای جان علی قلی کجا یی — بر من رخ خود نمی نما یی

ص ۲٤٤

واله و خدیجه نا مه ها ی پیا یی وپراز سوز و گداز به یکدیگر ردو بدل می کنند با لاخره وا له شبی معشو قه خو یش را درخواب می بیندو با او رازو نیاز میکندوهمبستر میشود.

از لعل لبش حلاو تی برد — تلخی بشنید و لذ تی برد
بادوست حکا یت جدا یـــی — سر کرد زرو ی آشنا یی

ص ۱۲۵ _ ۲۵۷

برای شنا سا یی و شنا خت منظو مه (وا له ـسلطان) و نظـــر گو ینده آن را جع به آن در اینجا اشعار ی را می آوریم که بیانگر ارزو های نا بر آورده او در مقابل این دو دلداده است فقیر دهلو ی از صمیم قلب اراد تمند وا له وپایداری‌واستوار ی او د ر برابر این عشق شده بود در لابلا ی اشعار زیر ین‌خواهان‌بر آورده شدن این‌آرزوست تافر صتی مناسبی‌در آینده برا یش‌دست دهد که پایان عشق این‌دورا منظوم سازد فقیر دهلو ی به‌حیث شاعر رسا لتمند می خوا هدآخرین دین خود را در برا بر این عشـــق‌پاك ادا نماید دراین ابیات می خوانیم

گر هست مرا حیا ت با قی — وین عیشم را ثبات با قی
از آخر کار آ ن دود مسا ز — شر حی دیگر فزا یمش با ز

این منظو مهٔ عشقی را با این‌بیت‌پا یان می دهد:

کاین مثنو ی خجسته انجام — از کلك فقیر یا فت اتما م

ص ٢٦٣

وی هر لفظش را رو ح افزا وجانبخش می داند.

لفظش که چو آب زگانیست — پیرا هن یو سف معا نیست

ص ٢٦٢

بیت زیر ین تعداد ابیا ت ایـــن‌مثنو ی راو هم مد تی را که این داستان منظوم شده است جلـــوه‌گر است.

با شد چو شمار و اهل معنی — بیش از سه هزار ودوصدو سی
خو نها خورد م به عر ض یکسال — تا شد ر خ نظم من چنین آ ل

ص ٢٦٤

دزدرستی و راستی این داستان‌چنین پرداخته است.

این نظم زنظمها ی دیگـــر — از چند جهت بود نـکوتـــر
اول آنست کا ین حکا یت — منقو ل نگشته از روا یـت
نبود چو حکا یت سما عـــی — یا همچو فسا نه اخترا عی
یا جمله لطا یف و فوا یـــد — بر اصل و قو ع نیست زاید
آنا نکه سخن زعشق گفتند — بردر که به نو ك خامه سفتند
پرداخته خیال شان بـــود — بر سا خته کمال شان بـــود

ص ٢٦٤ ـ ٢٦٥

فقیر دهلو ی قصه عشق این دودلداده را از زبان خود وا لهٔ شنیده است و مد عی است که همه سروده‌هاو پرداخت هایش باز تاب کا مل و تمام نمای از زند گی اندو سر سپرده میدان عشق بوده است ابیات پائین بیانگر این گفته است.

وجه دگر این که آن‌دل افگار — بوده است مرا شفیق و دلدار
میگفت به من زدرد هجر ان — شر حی که زخو یش داشت پنهان
چون یافت ز عشق سینه ریشم — خالی میگرد دل به پیشم
دردش دل ریش را خبر کرد — بیمار ی او به من اثر کـــرد
از بهر علاج آن گر فتـــار — این نسخه سا ختـــم من زار
وافسا نه قیس وحرف فر ها د — از غیر گر فته نا ظمش یـــاد

ص۲۶۵_۲۶۶

خم وپیچ های زنده‌گی والـه‌وعشقش هر آن افسانهٔ عشق قیس عامر ی (مجنون) و فرهاد کو هکن‌رابه یاد می دهد زیرا وی با سر سپرده گی وو فادار ی در مکتب‌عشق توانست در قطار رهروان این راه قرار گیرد و فرو هیده خاطره یی‌ازخود در ذهن ها ما ند گار سا زدبا تمام و فادار ی واله در برابرخدیجه‌اونتوانست باوی عقد نکا ح بندد چنانکه در کتا بها ی تذ کره آمده‌است. پنج بار ازدواج برو ی تحمیل شده است. از از دواج خد یجه‌تذکرهٔ‌خزا نه عا مره در صفحات ۴۴۷_۴۴۹ چنین یاد کرده‌است.

((چون افا غنه بر اصفهان مسلطشد ند کریم داد غلام محمود خا ن افغان خدیجه سلطان را به نکاح‌خوددر آورد. اخر مردم شاه طهما سب کریم داد را کشتند بعد از آن نا درشاه او را بی نکاح در تصرف داشت وبعد از چندی نادر شاه او را درسلك ازدواج نجف قلی‌بیگ حا کم یزد پسر عم خدیجه سلطان کشید نادر شاه فو ت کرد مردم یزد نجف‌قلی بیگ را کشتند پس از آن صالح‌خان قاتل نادر شاه باخدیجه سلطان عقد نکاح بست انجام کار صا لـــح‌خان را کریم خان زند به قتـــل رسانید.

سپس میرزا احمد وزیر اصفها ناو را در حبالهٔ نکاح خود آورد و میر زا احمد هم بردست کریم خان‌کشته شد بعد از قتل میر زا احمد

خدیجه سلطان اراده هند کردوروانه‌کربلای معلی. شد که از انجا بـــه بصره و از راه در یا خود را به هندپیش وا لهٔ بر سا ند. با لاخره درراه در بلا دکر مانشا هان و فات‌یافت)).

والهٔ باینکه‌دیر زمانی در انتظارمعشو قش نالان و سر گردان بود نتوانست به وصل هم بر سند و لحظه یی خو شی را پشت سرگذراند بااین همه سر گردانی و نا لانی اوصاحب تذکرهٔ نا یاب و بی نظیر ی است که اثر ش بزر گتر ین گنجینه‌یی در سدهٔ دواز دهم به حسا ب می رود تذکره ریاض الشعرا به‌سال (۱۱۶۱ هـ) تالیف شده است ودیوان اشعار وا لهٔ که گنجینه بزر گ‌ادبی‌است به سال ۱۱۵۷ هـ به اتما م رسیده است.

در تمام تذکره ها نمو نه یی‌کامل‌از شعر وا لهٔ به چشم نمی خورد اما خو شبختا نه یك نسخه نا یا ب ازاشعا ر وا لهٔ نزد دانشمند محترم ـ صالح پرو نتا مو جود است که‌قرارگفته خود شان این یگا نه نسخهٔ مو جود در افغانستان است کتا ب،پوش کپره یی زیبا دا ردو با خـــط زیبا ی نستعلیق کتا بت‌شده است. این نسخه به قطع (۱۱ضرب۱۸)شامل ۳۰۸ صفحه است که دربرگیرندهٔ ۲۴۹ غزل می باشد از لابلا ی غز ـ لیاتش به‌این نتیجه می رسیم که‌وی‌شا عر یست آگاه و با دانش‌اشعارش شیوا و روا ن است و آمیخته بـــــه‌مطالب عشقی و عر فا نی دیوا ن اشعارش به این ابیات می آغا زد.

عالم بر ند رشك به عیش مدام ما   گرعکس چهره تودر افتد به جام‌ما
جز یار هر چه هست فرامو ش‌کرده‌ایم.
اینست در طریقت دکر دو ا م ما

گشتیم ما گدا ی در عشق و میزنند
درهفت چرخ نوبت شاهی به‌نام‌ما

ای باد صبح چون به صمنخانه‌بگذری
انجا رسا ن به حضر ت بت رام‌را م‌ما

صو فی بیا به میکده یکبار وخوش‌ببین
جبر یل در زیار ت بیت الحرا م‌ما

از خود شدم که دوش همیخواندمطر بی
بیتی‌زشعر حافظ شیر ین کـــلا م ما

ما در پیا له عکس ر خ یار دیده‌ایم
ای بیخبر ز لذت شر ب مدا م ما

واله زضعف آه نما نده است دردلم
دیگر که میبرد به صفا ها نپیام‌ما

در صفحات (۲٤۱ـ ۲٤٥) دیوا ن‌واله پنج غزل زیبا و مقبو ل د ر وصف خدیجه سلطان معشو قه‌اش‌آمده است که از طرفی بیانگر ارادت واله به خدیجه است وازجانب‌دیگرخیلی زیبا و نادر است به طورنمونه یکی از آن‌غزل هارادر اینجامی‌آوریم.

شمشاد زند دست به دا ما نخدیجه
خیزد چو زجا سرو خر ا ما نخدیجه

در با غ دگر لب نگشا ید بـــه‌تبسم
گر غنچه ببیند لب خندا ن خدیجه

یك لحظه دلم را نگذار د که‌شودجمع
قر بان سر ز لف پر یشـــا نخدیجه

مشکل که دگر سر بدر ارد ز خجا لت
گر مهر ببیند مه تا بــــا نخدیجه

ازعالم و آدم نه نشا ن بو د نــه‌نا می
روز ی که شدم واله و حیـــران‌خدیجه

از لابلا ی مثنو ی که در و صـــف‌مولا نا جلال‌الدین بلخــــی (٦۰٤ ـ ٦٧۲) دارد بیانگر این مطلب است‌که وی شنا خت وآگا هی کامل بردو- اوین شعرا ی متقدم داشته است ازجمله همه سرا ینده گان شعر دری به مولانا ارادت بیشتر داشته است‌شعر با ئین دلیل براین مدعااست.

چون خلیفه مقتدا ی جزو کل — آن براهیم دوم پیر سبـــل
دفتر هفتم بگفت از مثنو ی — مثنو ی مو لو ی معنو ی ...

از آوردن همه ابیات مثنو ی‌برای‌جلو گیر ی از درازا ی مطلب در اینجا صرف نظر شد همچنان بـــه‌خاطر آنکه چهره خدیجه سلطا ن این شخصیت‌اد بی و شاعر سده‌دوازدهم‌را در روشنی قرار داده باشیم و

بیشتر از پیش بااو آشنا یی بهم‌رسانیم گلبر گها ی از منظو مـــهٔ
واله ـ سلطانم فقیر دهلـوی زاکه‌بیان عشق آتشین خدیجه ـ سلطان
با واله داغستا نی است بر گز یدیم‌واین نبشته را بدان اذین بستیم و
نیز کمبود مدارك در بارهٔ این شاعرزن سبب شد تا یاد ی هم از وا له
داغستانی عاشق با وفای او به‌میان‌آوریم که همانند مجنون و فر هاد
در داستا نهای ((لیلی و مجنو ن))و خسرو شیر ین به راهیان جا د ه
پرخم وپیچ عشق و محبت در سروفا دار ی و پا یدار ی داده است
بنابر ین آوردن ابیا تی از آن‌منظومه‌ویاد ی از (واله داغستانی) در یـن
نبشته به هیچ و جه‌بیجا و بی موردنبوده بلکه روشنگر گو شه ها یـی
از زندگـی و روابط ایـن چهرهٔ ادبی‌بشمار توانند آمد.
غزل پائین بیانگر علا قه وا له‌نسبت به خدیجه بوده می تواند.

عمر یست کسی نا مده از کو ی‌خدیجه
باو ی نر سا نیده به من بو ی‌خدیجه
جان خا ك نسیمی که رسا ند به‌مشامم
عطر ی ز سر زلف سمن‌بـــو ی‌خدیجه
آیین و فا از دل او هیـــچ مجو ئید
کاین سنگ نبا شد به تر از و ی‌خدیجه
بانگی خاطر خو شم از بهر همین‌هن
کـــز غنچـه دل میشنوم بوی خدیجـه
ببینید به ابرو ی کج پهـــن‌بلندش
این تیغ بـود در خـور بـازوی خدیجـه
پنلم مده تا صبح بید رد کـــه‌باشد
هر مو ی مـرا کـار به هر مـــوی خدیجه
واله زر خش دیده د می بـــازبگیرم
یکبار دگر بینم اگر رو ی‌خدیجه

در کتاب ریحانة الادب در جلـدچهارم صفحـــات ۳۸٤ ـ۲۷۵ د ر
صور ت بو جود آمدن این منظو مه‌عشقی گفته شده است که.(امیـر
شمس الدین فقیر به میل علیقلیخان‌واله منظومه مثنوی در بارهٔ عشـق
واله به دختر عمـویش خدیجـه ـسلطان در سال ۱۲٦۰ (ده سال پیش

از مر گ وا له) گفته که یك نسخهٔخطی تذ هیب شده نفیس به خط نستلیق محمد رضا در شاه جها نآباد هندو ستان نو شته شده و در کتابخا نه (سلطان القرا ئی) مو جوداست.

واین ربا عیات در اول و آخر آنبه خط علیقلیخان واله نو شته شده است که مر بو ط به خدیجه‌سلطا نمعشو قه‌اش میبا شد (۱) به خو بی آشکار و هو یدا ست که چند ین نسخهٔ ازاین مثنو ی در کتا بخانه های دنیا مو جود خواهد بود .

در اینجا هدف، تحقیق و بررسی‌شعرا یی در ی پرداز یست که به نحو ی از انجا به اد بیات سر زمین‌ماپیو ند ی داشته باشند گر چه خدیجه سلطان از داغستا ن استاماز انجا ئیکه ثمرهٔ عشق اندو با هم باعث ایجاد بزر گترین مثنو ی‌عشقی‌در قرن دوازدهم هجر ی است و از جانب دیگر آن را هرو را ستین راه‌عشق(وا لهٔ داغستانی)را واداشت که اشعار پر سوز و گداز ی راکه‌از اعماق دلش بر خواسته بودزمزمه کند ودر پهلو ی آن این دانشی مردبه‌ترتیبو تنظیم بزر گترین گنجینهٔ مثنو ی قرن دوازدهم هجر ی یعنی‌تذکره ریاض الشعرا دست‌یازیدوبا

۱ـدر صفحه ۱۵۳ کتاب (ازرابعه‌تاپروین) این رباعیا ت را می‌خوانیم.

از دختر عم خویش دارم فر یاد   زان ظالم جور کیش دارم فریاد
فریاد کسان بود زبیگانه‌ومن   پیو سته‌ز قوم و خویش‌دارم‌فریاد

واله ز فراق روی جانان مردم   درهند غریب وزار و حیران مردم
نگذاشت الر زهستیم مهر رخش   مردم ز غم خدیجه سلطان مردم

جانا نه مرا بی سرو سا ما ن کرده ست
آشفته ام آن زلف پر یشان کرده‌است
گفتی که تو را کر ده چنیـــــــنآواره
آواره مراخدیج سلطـــــا ن کرده است

یا:

این نا مه نه نا مه را حت جا نمن است
مکتوب نگار سست پیما ن من‌است
آن چیـز کزان به نبـود آن من‌است
یعنی خبر خد یجه سلطا ن مـن‌است

دقت و جد یت تمام به تکمیل آ ن موفق گردید که امروز این تذکره در باغستان ادبیات در ی تذکره یی است بی نظیر و در بر دار نده ٔزنده گینا مهٔ صد ها مردو زن شا عردری‌پرداز سر زمین افغانستان هند و ایران‌و ماو را ا لنهر از این شا عروتذکره نویس بزرگ قرن دوازدهم دختر ی به دنیا آمدکه بیان حا لهوذکر چند شعر محدود باز ما نده‌اودر قرن دوازدهم هجر ی خا لـــــی ازدلچسپی نخوا هد بود .

آنچه را جع به گناه بیگم د ختـــرعلی قلی خان وا لهٔ داغستا نی‌تذکرهٔ هاآورده است خیلی ها اند ك و کم‌نمر است ، آنچه را تذکر ه الخواتین در صفحه ۱۵۸ زنان سخنور جلددوم‌صفحه ۱۰۹ تذکره پرده نشینا ن سخنگو ی در صفحه ۵۱ آورده است‌دراینجا می‌آوریم:

گنا بیگم:

وی دختر علی‌قلی خان‌وا لـــــهٔداغستا نی و زو جهٔ اعتماد الملـــك غازی الدین‌خان بها در است .صبح‌گلشن در بارهٔ وی می نویسد .

((هر یکی از خبیران بصیر وبصیران‌خبیر او را گل رعنای گلستا ن کمال حسن و جمال صور ی و معنو ی می‌انگاشت و از غایت لطافت ونزاکت به نو سیر ی اشتهار داشت یعنی‌چشمش به وزن نه سیر بود)) در عظمت ووقار همسنگ کوه می نمودابیات زیر نمو نه یی از اندیشه‌های تابناك اوست این شا عره که‌استعدادخود راز پدر به ار ث برده بود در اردووفارسی شعرمیسرود ومیرقمرالدین (منت) میر سوز و میر زارفیع (سودا) اشعار او رااصلاح مینمودند.گویند یکی از اطفال او بعد ازمریضی طولانی فو ت شد نواب از مر گئاو خبر نداشت‌واز بیرو ن ا حوا ل او را پر سید ، گنا بیگم این شعر رابه جوا ب اونو شت :

ازحال‌مامپرس که دل چاك کرده‌ایم
لخت‌جگربریده تـهٔ خاك کرده ایـــم

روزی باران بسیارشدیدمیبارید، به مناسبت این با را ن گنا بیگم ـ رباعی پائین را سرود :

فواره زهر گ وشه شرار ه بر زد	از تار تر شح گره گو هـــــر زد
نی‌نی غلطم که در رگ وریشه‌آب	فصاد هــوا هزار ها نشترزد

دو بیت ذیل نیز از اوست :

تا کشیدی از نزاکت سر مـــهٔ دنباله دار

شـــد عصای ابنوسی چشم بیمار تـــرا

جگر پرسوز دل پر خون گریبان چاک و جان بر لب

قضارا شرم می آید ز سامانیکه مـــن دارم

از تـذکره های که راجع به زنان و زندگینامه های شان معلومات به دست می دهد، تنها همین پنج بیت از گنا بیگم ضبط شده است ، از پنج بیت بالا که هم از لحاظ عدد اندك است و هم از نگاه شکل هنری ومحتوا ارزش و مایهٔ کمتر را حایزاند به این نتیجه می رسیم که وی شاعر زبر دست و چیره دستـــی عصرش نبوده است چون شمار شاعره های زن اندك است و آثار فکری شان بنا به بعضی جهات یا ازبین رفته و یا امکانات و مجال چاپ برایشان کمترمیسر بوده است وی را در صف شاعر زنان قرن دوازدهم بر شمرده یم.

بزرگترین ستارهٔ فروزان شعردراین دوسدهٔ عایشهٔ درانی بود که تا حدود امکان سخن های در بارهٔ او گفته شد به سلسلهٔ معرفی شاعره زنان این دو سدهٔ خدیجه سلطان شاعریست که نه تنها در صـــف شاعـران زن صاحب قدرت و مقامست بلکه در عشق و پایداری در این راه نامش را در صفحات تاریخ جاویدانگی بخشید .

خانوادهٔ او به حیث یك فامیل شاعر و پشتیبان از میراث فر ـ هنگی کشور نام و شهرتی رادراین سده ها حایز اند بعد از شرح حال مختصر گنا بیگم به معرفی چهره یی شاعره زنی از ملیت برادر ترکمن ما می پردازیم که اشعاری به زبان دری از او باز مانده است .

خانم کوچك :

زنان زحمتکش ترکمن علاوه بر سهمگیری در تولید و انکشاف اقتصاد کشور وامور منزل وتربیه طفل ، کار های عمده یی فرهنگی را انجام داده اند ، خانم کوچك درپهلوی اشعار ترکمنی ، اشعار نغز ودلکش به زبان دری دارد، آنچه راتذکرهٔ (ازرابعه تاپروین) درصفحات (۱۱۵ــ۱۱۹) در بارهٔ خانم کوچك آورده استدراینجا می آوریم.((عمان

ساماني شاعر معروف قرن سيزدهم‌ملقب به تاج الشعرا در تذکره یی که در احوال شعرای معاصر خودنوشته و موسوم به مخزن الدرر است مینویسد « خانم کوچك‌متخلص به خانن دختر محمد بیگ پسر محبعلی بیگ تر کما نست‌وياد آور میشود که محبعلی بیگ همراه نادر شاه به اصفهان آمد وبه‌حکومت (چهار محال) اقامت گزید ودر دوران توقف یاد گار های‌خیری‌مانند حمام ومسجد از خود درانجا باقی گذاشت تا در پایان دوران نادر شاه که مبتلا به جنون جوروستم و آدم کشی شده بود محبعلی‌خان دچار خشم و غضب وی گردید سرانجام برای مصادره دارایش به‌دست دژخیمان خونخوار سپرده شد، وزیر شکنجه جان سپرد و تاریخ مرگ محبعلیخان را بین سالهای (۱۱۵۵ـ ۱۱۶۰) هجری ضبط کرده است واین داستان را ادامه داده و متذکر میشود محمدبیگ پس از مرگ پدر از قریهٔ شهرك به قصبهٔ دهکرد (شهر کردفعلی) نقل مکان کرد ودرآنجا پدرود حیات گفت ودر ابتدای جلوس فتحعلیشاه محمد زمانخان قاجار که از امراء و متنفذین‌قاجار یه بودطرف‌غضب فتحعلیشاه قرار گرفت وبه اصفهان با حشم وخدم تبعیدگریدودر اصفهان شهرت جمال و کمال خانم‌کوچك‌راشنیدو به خواستگاری‌اوفرستاد برادر و کسان خودخانم کوچك ازموافقت سر باز زده‌و کاربه مخاصمه و زدو وخورد کشیدوبه دستور خان قاجار فشار هایی به‌خانواده محمد بیگ وارد شد که منجر به تفرقه و برهم خوردن اساس زندگانی آنان گردید تابالنتیجه خانم کوچك به همسری زمانخان تن در دادو به خانه اورفت ومورد علاقه واحترام تام و تمام‌واقع شدو به تاج الدوله‌ملقب‌گردید عمان سامانی پس از ذکر احوال‌خاندان این بانو اورا به ذوق سرشار وطبع لطیف میستا ید و به اشاره‌به اینکه دیوانی ازاشعار او تدوین‌یافته مخمسی‌در مدح حضرت‌امیر ازاو ضبط کرده که چنین است.

در عرش برین است مقام‌اسد الله
خوانده‌است نبی خطبه به نام اسد الله

شا هان جها نند غـــلام اسد اللـــه
قرآن مجید است کـلام اسد اللـــه
ایجا د جها ن شد زبـر ا ی اسدالله
بادا سرو جانم به فدا ی اسد اللـــه

بو د ی بر پیغمبر ما نیـک و خردمند
میداد به خو یشش ز خو شی نسبت پیو ند
با شیر خدا نیست کسی همسر و مـانند
مصحوبی رو ح القد س از نزد خداو نـد

والشمس بیا یـد به ضحـا ی اسدالله
بادا سرو جانـم به فـدای اسد الله

در عوج به بط را ز ق در مو ج به ماهی
یکتای به یکتا یی او داد گوا هـــی
حق داد ورا دردو جهان منصب شا هی
سرتا به قدم مظهر او صا ف الهـــی

پس چو ن بود او صاف خدای اسد الله
بادا سرو جانم به قدا ی اسد اللـــه

از رو ضهٔ فر دوس چو آدم شد مهجور
از تر س الهی شد آزر ده و رنجـــو ر
در عر ش خدا نا م علی دید چو مسطـو ر
بنمود شفیع خو یش آن نا م پر از نور

بیش از همه بوده است بقای اسدالله
بادا سرو جـانـم بـه فـدای اسـدالله

چون نوح به کشتی ماند از شدت طو فان
میجست نجات و زبلا بـود هـــر اسا ن
از حر مت نا م شه دین منبـع احسان
کشتیش به جود ی نجا ت آمـد آسـا ن

پس خوا ند به تکرار ثنـای اسدالله
بادا سرو جانم به فدا ی اسد اللـــه

هر چند که دار ی به غر یبی جگر ریش
ببریده امید تو ز بیگا نـه و از خو یش

داری به جگر درد و الم بیشتر از پیش
ای (خان) بگو مدح علی هیچ مینديش

چون یار ندارم بسوای اسدالله
بادا سر و جانم به فدای اسدالله

از این پرده نشین شاعر تنها همین یك مخمس باقی است که در بالا آورده شد.

محجوبهٔ هروی :

در صف دیگر زنان سخنسرا و خوش قریحهٔ معاصر این دیار محجوبهٔ هروی است که سالهاست صیت شهرت و آوازهٔ شاعری او نه تنها در افغانستان بلکه در کشور های آسیایی که به زبان دری علاقه و آشنایی دارند پهن گردیده است وی توانست باسرودن اشعار سلیس و روان نامش رادرصف گوینده گان زنده و جاودان نگهدارد. وی درآغوش خانواده یی بافضیلت و دانشپژوه دیده به جهان کشود ، محجوبه به حیث شاعر دراك وواقع بین واقعیت های زمان ومحیط خانواده گی خودرا دراشعارش به وجه نیکویی منعکس ساخته است. از خلال اشعارش به این واقعیت خانواده گی او پی می بریم که گفته است:

جدو آبایم که سردارا ن ترکان بوده اند
ملك شان خوارزم وانجا نامداران بوده اند
چون به میل خویش از خوارزم هجرت کرده اند
سالها اندرهرات و در خراسان بوده اند

از شعر بالا آشکار می شود که محجوبه، هروی الاصل بوده است واجداد و اسلافش سالهای متمادی در هرات و خراسان بودو باش داشته اند همچنان در شعر پایین به معرفی اجداد و پدرش که سمت استادی را برایش داشت چنین اشاره می کند.

در زمان شاه افضل امیر نامدار
منعمان حکمرا ن و کار دا نا ن بوده انـد
میرزا عصمت که جدامجد ما بوده است
روزحرب وجنگ چو ن سا م نریمان بوده اند

چو نکه و قت پیر ی آمد گو شهٔعز لت گر فت
دایم‌اندرذکر و فکر حی سبحا ن بو ده اند

شاه محمد میـــر زا عم گر ا م‌من دبیر
درمزاراندر جوار شاه مردان بوده انـــد

ابن عم با سپهسا لا ر چر خی روزوشب
وقت‌رزم‌وجنگ اندر کا فر ستان بوده‌انـــد

با سراج وا لدین به هندو ستا ن‌چور فت
چند وقت‌آنجا به حکم شاه دوران بوده اند

وقت عـودت داعی حـق رااجابت‌گفت ورفت
اقر باازرحلت او زار و گریان بـوده‌اند

حضر ت مو لای من استاد مـــن‌یعنی پدر
در سپهرفضل چون خورشید تا بان بوده‌اند

نام پا ك شان ابو القا سم به نام‌مصطفی
پیشواومقتدای خو یش و ا قران بوده‌اند

در فصا حت در بلا غت بی نظیرعصر خود
بلکه درعلم‌فصا حت رشك سبحا ن بوده اند

محجو به دستر سی به شعر و شاعر ی را از پدرخطاط ودانشمندش منشی ابوا لقاسم و لد عصمت الله‌خان جمشید ی افغان ار ث گرفته است.

پدر محجو به دانش ابتدا یی رانزد محمد اقبال حکمرا ن‌شبر غا ن آمو خته بعد به وطن عزیز خود کشان‌هرات عودت نمود بیست سوار که‌در آنوقـت به تام خوانین ســـواری پدرش قیددفتر عسکری بودبه‌اوتعلق گر فت در زمان امیر عبدالر حمان‌به حیث منشی عسکری‌همراه مرحوم جرنیل غو ث‌الدین خان مقرر شدومدت سی سال باوی این وظیفه را صاد قا نه اجرا نمود بعد از و فات‌جرنیل در زمان حکمرا نی اخند زاده عبدا لر حیم خان بار کزا یی سرمنشی حکومتی اعلی مینه مقررگردید وی‌در سال ۱۳۰۱ شمسی به خواهش‌مر حوم شجاع الدو له وزیر امنیه ونایب الحکو مه هرات‌از میمنه به‌این‌دیار باز گشت ودر همین سال به عمر هشتاد ودو سا لگی در هرا ت‌از جهان رحلت نموده در گازرگاه

مدفون گردید. منشی ابوالقاسم درانشاء وحسن خط لیاقت و مهارتی به سزاداشت و خط شکسته خفی را بسیارخوب‌مینوشت. منشی‌علی خان میمنه گی و مرزا محمد یحیی‌نادم و میرزا محمد صالح و میرزا ـ محمد امین قیصاری از شاگردان‌او بودند.

منشی به علوم فقه و صرف‌ونحوومنطق وریاضی و حکمت معلومات داشت تصوف و عروض را نیز به‌خوبی میدانست و لی شعر کمتر میسرود.

قصیده یی در مدح مرحوم سردارمحمد آصف خان محمد زایی‌سروده که به خط خود او موجود است . درمطلع میگوید :

اگر چه هستم اندر شعر مایل — ولی طبعم ندارد فکر قابل
به هر تقدیر بر حکم تشویق — شدم تا ئید خواه از حضرت دل
چه‌باشد گرمدد گاری نمایی — نماند خاطرم زین شغل عاطل
بگفتا گر ترا فکری چنین است — نگردی زین تصحیت هیچ غافل
کنی در شعر اگر مدحت سرایی — نپردازی به توصیف اسافل
زبان مگشای در مدح زبونان — به‌یک نان بهر دونان ار ادل
درختی کحا صل اونبود برومند — زفرعش کی توان میوه حاصل
سخن باید شرف از مدح عالی — بیان از وصف سامی رتبه حاصل
به تخصیص آنکه ممتاززمان‌است — به فکر صایب و بادست باذل
محمد آصف آن سردار عالی — عدیلش را عدم گردیده حایل
تجمل ازوجودش در ترا یـد — تجشم را تصالش گشته فاصل
فزاید گرچه زو فر جوانی — به تدبیرات باشد پیر کامل
چنان در حسن خلقش نیست‌مانند — به لطف خلق کس اورا مشاکل
به‌سرعت خط‌پذیر دحسن‌تحریر — ز کلکش قبل تحریک انامل
کلامش زینت افزای مجالس — نکاتش فیض بخشای محافل
معطر از وجودش باغ اقبال — به سان بوستان از فیض وابل
بود مرهون اخلاقش اعاظم — همه ممنون اشفاقش افاضل
به گلزار صفاتش کلک مادح — صریرش میشود صوت عنادل
بود قاموس فکر تیز بینش — یقین کشف اللغات هرمسایل
الا ای صاحب روح مصور — ترا زیبد فزونی برامائل

وجودت را ملازم باد اقبـــا ل بقا یت را سعادت باد شا مـــل
دلت برهر مرادی باد فا یـــز به هر مطلب ضمیر ت باد نا یل

از این پدر با فضیلت ، دختری‌شاعر و دانشمند به جا ی ما ندوی از خو شبختر ین زنا نی است که‌خو شبختا نه دیوان اشعار و آثـار براز نده و شیوا و مو زون او به‌دسترس علا قمندان و پژوهشگران مسایل ادبی قرار دارد. طور یکه ازیادداشت های او بر می آید که به روز جمعه اول برج جدی سال ۱۲۸۵شمسی در بادغیس (کشك هرات) تو لد یافته است.

مادرش (ماه خانم) از باد غیس‌هرات، وزنی نجیب وبافضیلت بوده است محجو به در ایام کود کی به‌اسم (صفورا) شهرت داشت وی از آوان صباوت به حسن تر بیت و تعلیم همت گماشت صفورا علو م فارسی و عر بی رانزد والد ما جدخود آمو خت و به علم فقه اســـلام نیز معلو ما تی حا صل کرد به اثرقر یحهٔ اد بی و دوق فطر ی وفامیلی دختـــری منورو هو شمند بارآمدودراثر اندو خته های علمی د ر پرورش استعداد او افزود صفورادر چارده سا لگی شعر سرو ده و محرك احسا سات تابناك او درتبارزکلام موزون ، حکایتی است که‌روزی منشی ابو القاسم قطعه یی ازاشعارمستورهٔ غـوری راکه مطلعش این است:

ثبت شد عشق تو بر قلم چنیــــن گوئیا گنجی است در اینجا دفین

برای دخترش صفورا خوا ند درهمین حال صفورا به‌و جد آمد ودر یافت که او هم قر یحهٔ شعر ی داردومیتوا ند کلام موزون بیا فریندوی بعد از لحظه یی فکر واند یشه 'این‌فرد را به حضور پدر ش خواند.

نیست مثلش در همه روی زمین بلکه در جنت نبا شد حور عیـن

پدر صفورا بعد از شنید ن این‌فرددر پی تر غیب و تشو یق‌دخترش برآمد از آنروز به بعد شهر ت‌وآوازهٔ‌سخنرا یی او در آسمان ادب در ی اوج گر فت و به‌نام وتخلص محجوبه‌افاق دنیای شعرو سخنسرا یی را به صدا در آورد.

محجو به تصمیم دا شت هیچگـــاه‌از دواج نکند ودر زند گی از فضای آزاد افکار شا عرانه والهام و عواطف رقیق ادبی خود لذت یابد . هر

خواستگاری را به بهانه یی رد میگرد ودراین امر نظر پدر و برادر خودرا هم باادب و احترام مقابله‌وتردید مینمود تا اینکه چند ماه‌قبل از وفات پدر بزرگوار خودتقاضای‌گرم ومهربانانه میرزاغلام جانخان ننگرهاری را پذیرفت و در عین‌حال از وی در حاشیه کلام الله — مجید عهد وسوگند گرفت که همه‌عمر ویرا در هرات گرامی دارد وبه هیچ صورت نرنجاند این عهدنامه‌در ظهر اول قرآن کریم طبع محمدی بمبئی سال ۱۳۱۰ قمری موجود است که بعد از فوت محجوبه به موزیم هرات حفظ شده است به خطشوهرش بدین عبارت نوشته است

«باعث تحریراینکه اقرار میدارم من‌غلام‌جان ولد مرحوم حاجی عبدالعزیز خان که بی‌بی صفورا نام را به‌عقدنکاح صحیح و شرعی گرفته‌ام به شروطاینکه در بردن او از ین ملك به طرف جلال آباد اقدام نکنم‌و اورا از خود ازرده نسازم و ملالی‌برای اوواقع نشود...» محجوبه تا سال ۱۳۲۲ ه.ش که شوهرش‌فوت نمودباوی در منزل واقع شمال زیارت خواجه نور در محله‌قطبیچاق‌زندگی داشت‌ولی چنانچه ازاشعار محجوبه در دیوان او پیدا است ازوضع حیات خود سخت شاکی‌بوده و محرومیت آواز وجود فرزندوقیودیکه‌بر طبع آزادی پسند و شاعر مشرب وی نهاده شده بر رنج ومحنت او در زندگی افزوده که در خلال اشعارش تشریح نموده‌است.

از طرفی هم محجوبه به نداشتن‌فرزند را با تربیت و پرستاری‌سه خواهر زادهٔ عزیزش تسکین می بخشید. و لی متاسفانه این نوجوانان در طی یکسال و چند ماه‌یکی بعد دیگر از جهان در گذشتند وداغها ورنجهای قلبی او را که‌ازمرگ پدر و مادر ودو خواهر جوان مرگ خود در زندگی نهایت‌متالم‌بودتازه‌ساختند.بنابرین از دست دادن تمام عزیزان فامیل‌و در عین‌حال‌فشار رفتبار حیات خانوادگی به حدی دورشك واه و حسرت و نالهٔ‌محجوبهٔ افزود که دراکثر غزلهایش پریشانی هاو ناگوار یهای صحنه‌های زندگی را شرح میدهد و بدینوسیله خود را تسلی می بخشد.محجوبه بعد از مرگ شوهرتاپایان عمر غالبا در ساعات فراغ ازخدمت تعلیم و تربیت دخترا ن‌لیسهٔ مهری در تنهایی به تلاوت قرآن کریم و مطالعه کتابهای علمی و ادبی میگذرانند .

بنا بر ین چو ن محجو به درمراحل **زند گی بیشتر** در آتش فرا ق و فقدان اقارب خود سو خته بابرادرش محمد اعظم که دورازو ی در قیصار میمنه زند گی داشت غا لبا . مکاتبات موزو نی مینمود چنا نچه در تهنیت دامادی اش میگو ید .

روان شو قا صدا چون باد صر صر — سلام را رسا ن نزد بـــر ا در
سلامی همچو ریحا ن رو ح پرور — مشام جان زبو ی او معطـــر
سلامی همچو گلها ی بهـــا ر ی — چوا هو ی ختن در مشکبـــا ر ی
پس از عر ض سلا م واحترا می — رسان از من به سو ی او پیا می
که گر پرسی مرا ازراه رأفت — بحمد الله همه جوریم و صحت
شنید ستم که گشتی تازه‌دا ماد — ترا از فضل حق شد خا نه آباد
ترا از دور ساز م دستبو ســـی — مبارك باد ت ایشا این عرو سی
همیشه طا لعت فر خنده با دا — دلت شادو لبت پر خنده بـــادا
همی خواهم که گردانی مراشاد — به مکتو بت مرا دا یم کنی یـــاد

احوال مر یضی برادر برا یش خیلی گران تمام میشود با حترا م ومحبت برایش چنین می نو یسد .

قا صد ز غم جهان به جا نـــم — بر خیز که زار و نا توا نـــم
بگذر به سو ی بر ا در مـــن — آن اخو ی مهر گستر مـــن
آن سرور شا عرا ن شیـــــوا — سر حلقهٔ سا لکـــان د انـــا
آن بلبل بو ستا ن کشـــور — کز خا مه فشا نده دور گو هـــر
شیر ین سخن و طـــن بود ا و — طو طی شکر شکـــــن بو د او
نقاد سخـــن اد یب نا مـــی — بر جسم وطن چو جان گرامی
دارا ی کنوز نکتـــــه دا نـــی — دانا ی حقایق معا نــــــی
بر گو ی به احترا م و تکر یم — از جانب من سلام و تعظیـــم
کز عارضه ات شد یم مغمـو م — هر گز تن تو مباد مخمـــو م
هستم به دعا همیشه شا غـــل — خالق دهد ت شفا ی عا جـــل
تا خا ك نگیرد م در آغو شـــ ــش — احسا ن تو کی کنم فرا مو ش

محجو به از زند گی تنها وپرملال خود همیشه رنج میبرد مخصو صا از نداشتن فرز ند نها یت متا سف بود و لی باز هم خاطرش را بـــه داشتن آثار جاو ید موزو نش تسکین میدهد چنا نچه میگو ید :

شبی از غم دلم رسید به جا ن
در دلم بود عقده و بندی
بعد مردن مرا که یاد کند
متلهف شده م ز رنج و ملا ل
ناگهان جلوه کرد پیش نظر
چون گل و لاله و دلکش و رنگین
سرو ها یی زبا غ دل زده سر
تازه و تر به سا ن گل به بهار
جمله گفتند ما از آن توا یم
پیشه ما عفاف و عصمت ما ست
ماگلیم و گل همیشه بهار
گر به گیتی رسد هزار خزان
از عطیا ت خا لق جبار
مانگردیم پیرو پژ مرده
ای بسا شب که کردهٔ تو سحر
ما هم اکنون به شب انیس‌توا یم
گلشنی ایمن از خزان با شیم
ما به هر انجمن کنیم گذر
مسکن ما به محفل ظر فا ست
هر کجا کرده ایم ما منزل
کاین گهر ها زکا ن‌محجوبه‌ ست
زند گی گر چه نیست پاینده
بعد مردن هم از تو یاد کنند
دل من شد ز نطق شان مسرو ر
زین مفرح فزود فرحت من
شاد بادا همیشه در عا لم

خاطر آشفته همچو ز لف بتان
که ندار م به دهر فرز ند ی
روح من در دعا که شاد کند
غرق گشتم به بحر فکرو خیا ل
شا هدان جمیل خو ش منظر
همه چون قند وانگبین شیرین
پرور یده شده به خو ن جگر
از خط و خال رشک مشک تتار
پاک ودوشیزه دختران توا یم
جای ما در حر یم حر مت ماست
در ریاض جهان گل بیخار
مانگر دیم از خزا ن پژ ما ل
عمر ما هست در جهان بسیار
نشو یم از حواد ث افسرده
بهر ما خوردهٔ تو خون جگر
روز تنها ئیت جلیس توا یم
یاد گار تو در جهان با شیم
نزد هر نکته دا ن دا نشو ر
جای ما در مجا لس اد با ست
نام تو یاد شد در آن محفل
همه مر غوب طبع ومحبوبه است
نام تو میشود ز ما زنده
شا ید اندر دعا ت شاد کنند
شد زخا طر غم و کدو ر ت دور
رفع شد درد ورنج و کلفت من
هر که اندر دعا کند یا دم

حیات فرهنگی و ادبی محجو به

محجوبه با ذکاء و دانش‌وعشق‌ولیا قت سر شار یکه به تعلیم و تر بیت دختران داشت از لحظه اولی‌تاسیس مکتب دختران هرا ت که با

نام کود کستان به تاریخ هشتم حوت ۱۳۲۶ بوجود آمده بوشد وظیفهٔ شریف معلمی را پذیر رفت و این خدمت مقدس را تا سال ۱۳٤۰ که کود کستان مذکور به حیث لیسهٔ مهری به مراحل تحول و انکشاف رسیده بود به منتهای نزاهت و علایق انجام داد و شاگردان زیادی را به علم و معرفت آشنا ساخت که غالب شان اکنون به حیث استاد و سخنور و نویسنده در محیط عرفانی وادی نسوان خدمت میکنند ، وچندی در سال ۱۳٤۰ متقاعد گردید ولی باز هم تا آخرین ساعات زندگی با لیسهٔ مهری ومجلهٔ مهری و روزنامهٔ اتفاق اسلام و مجلهٔ هرات و دیگر نشرات وطن علایق همکاری ادبی و فرهنگی خود را حفظ نمود و همیشه دوستدار ارتقا لیسه و افزایش دانش وحسن تربیت دختران وطن بود

وی به دانش و محیط فرهنگی خیلی علاقمند بود گاهی هم در اشعارش این موضوعات چنین انعکاس یافته است.

حمد پرورد گار عالم را — که مکرم نمود ادم را
علما را به علم کرد عزیز — منبع فیض و فضل کرد وتمیز
شد مساعی علم و فضل و کمال — ملك از و یافت عزت و اجلال
کرد مکتب به شهرها تاسیس — امر فرمود تا شود تدریس
وطن از نور علم رخشان شد — معدن فیض فضل وعرفان شد
یکی از زمرهٔ دبستانها — که بود رو کش گلستانها
مکتب ماست در سواد هرات — که بود جای در سر مستورات

دخترانیکه شامل او یند — همگی راه علم می پویند
متحلی به زیور دانش — کرده از علم و عفت آرایش
اکثر امسال کامیاب شدند — از محك همچو زرناب شدند

هست لازم تودهٔ ملت — که تشکر کنند ازین نعمت
دارم امید از خدای جهان — وز مساعی شهر یار جوان
که معارف فزون شود به وطن — عالم از نور ان شود روشن
اعتلائی دهد دبستانرا — ارتقایی گروه نسوانرا
شاه ما زنده باد و پاینده — اختر طالعش فروزنده

وی به تعلیم و تربیه ارزش بیش از حد قایل است مقام و موقف معلم را در خلال ابیات زیر ین چنین توصیف می کند.

ای معلم بر جهان کن افتخا ر … روز مسعودت رسید از روز گار
ای معلم مظهر لطـــف الله … گمر ها ترا گشتهٔ تو خضر راه
ای معلم خا ز ن گنج علـــوم … مستفیض از فیض توگشته عموم
افتخا رت این بس‌است اندرجهان … که تو باشی وار ث پیغمبرا ن
حق‌ترا داده است عز و اعتـــلا … بـــاد دایـم رتبه ات در ارتقـــا
اختر او ج سعا دت هم تو ئـــی … رهنمایی دین و ملت هم تو ئی
هاد یی بر جمله او لاد بشـــر … رهبر ی در شار ع علم و هنـــر
مستعد هستی به‌درس‌ای‌مستطا ب … جمله طلاب از تو کا میـــا ب

دایما با دا مبار ك روز تـــو
در تر قی طالع فیروز تـــو

وی زنیست آزادمشر ب‌وپشتیبان‌از آزادی زن ، گاه‌گاهی هم درخلال اشعارش فریاد ی از این حسن آزادی‌خوا هی به گو ش می رسد .

یار ب این فرحت ز تا ثیر کدامین‌اختر است
نی‌اختر بل زیمن آفتاب کشوراست

زمره نسوا ن شد ند آز'د ازقید‌حجـــاب
بیشتر‌از بیشتر سا عیٰ به علم و اکتســـاب

از آوردن بعضی از ابیات‌مدحی‌شعرفوق دراینجاخودداری‌شد شاید شا عـر بنا به بعضی معاذیروشرایط‌اجتما عی زمانش مجبور به سرا یش همچو اشعار شده باشد.

در خلال اشعار اجتما عی وعشقی‌خود افکار عر فا نی‌ووحدت‌الو جودی را پرو را نده است ،گاهی هم‌هوای‌سفر حج دابه‌سر می پرورا ند.

نظر مجحو به به شعرا ی سلف

زمانی هم به سر زمین علم پرورهرات مبا هات می کند و به‌مناسبت سیمینار خوا جه عبدالله انصـــارآن بزرگمرد میدان علم و دانش‌چنین داد سخن می دهد.

حبذا شهر فیض بخش هرا ت … که نگهدار د ش خدا ز ا فـــات
خاك او به ز کیمیـــا با شـــد … مدفن جمع او لیا با شـــد
مرور خیل عار فـــان کبار … شیخ ا لا ســـلام خوا جهٔ انصار

مظهر نور پا ك يز دا نـــی — منبع فيض و فضل سبحا نـــی
رو ضة او ست رشك با غ جنان — درگهٔ او پنـــاه مسكيـــان

از و فا تش گذ شته نهصدسال
یاد بود ش کننـــد با اجـــلا ل

محجو به مقام عر فا نی مو لا ناعبدا لر حمان جا می را چنین می — ستا ید :

هرا ت ای‌مبنع علم و فضا يـــل — هرات ای مدفن پیران کـــامل
سزد بر عزو شان خود بنازی — کنی بر جمله او طا ن سر فراز ی
بسی پرور ده او لاد نا مـــی — از آن جمله یکی مو لای جا مـــی
که اوشهباز قد سی اشیان‌است — رفیع المنز لت غو ث زمان است
بود در یا ی علم و کان عر فان — به‌اوج معر فت خور شید تا بان
شر یعت را امام وپیشوا اوست — طریقت را به ملك رهنما او ست
زنظمش گوش عا لم پر زگوهر — زنشر او جهان پر شهد و شکر
بسی آثار ازوی یاد گار اســـت — کزان مشهور پنجاه وچهار است
سواد رو ضة‌اش جنت‌نشان‌است — که پندار ی بهشت جاو دان است

چرا غ روشن شر ع مبین است
لقب او را از انرونوردین است

وی علاوه بر خوا جه عبدا لله ـ انصار و جامـــی به مشایخ وروحا ـ نیون معا صرش اراد تمند بـــوده‌است که این اراد تمند ی او ازخلال اشعارش هو یدااست.

دستگیـــری از در ما نده گان ،لطف واحسا ن و تر حم بربیچاره‌گان را یکی از اخلاق خو ب وپسند یده‌اجتما عی می داند واین مدد گار ی را برایشان موجب رضای خداوندمی داند همچنا ن ازموسسات‌خیرهٔ آن زمان مثلا(هلال احمر) درشعرش‌چنین یاد می کند.

کسی یا بد رضا ی ایز د پا ك — که ارد رحم بر مسکین غمناك
کنون روز هلال احمر آمـــد — زمان بخشش سیم و زر آمـــد
که هریك صا حبان ما ل‌وثروت — به محتا جان فزاید لطف‌ورافت
به بذل مال خود یار ی نمایند — به لطف خودمدد گاری نما یند
بجاار تد رسم رحم و شفقـــت — که باشد تو شهٔ راه قیا مت

عمل کشت است گر کشتی نکاری   به حاصل چون بود امید وا ر ی

همی خواهم چو (محجو به) زیزدان
که تو فیقم دهد برخیزو احسان

شهرت ادبی محجوبه :

بعد از تاسیس انجمن اد بی هرات در سال (۱۳۱۰) ه.ش در مجلهٔ اد بی هرات در سال (۱۳۱۱) مقا له یی از محمد حسن هرا تی زیر عنوا ن (حالات محجو به و مستوره) دربارهٔ محجو به چنین آمده است.

ادیبهٔ لبیبه زین المستورات بـی بی صفورا متخلصه به محجو به بنت مرحو م منشی ابو القاســـم خان که بار ها جایزه شعر ی از همگنان خود برده علم فقه شریف و صرف و نحو را درنزد پدر مرحوم خود خوانده حسن خط واخلاق وحق پرستی او ظاهر و هو یدا ست چنا نچه اکثر شعرا ن مو جوده با او مشاعری نمودند هریك را به سبکی جواب شیرین ورنگین داده مو لف آثار هرات در دیوان اشعار خـود صفت محجو به را از طبع سرشارش در یك غزل گهر ریزی کرده مطلعش این است.

خو شا محجو به و طبع روا ن و وضع نحریرش
که پا برفرق شعر ی میز ند شعر گهر گیرش

محجو به از اعیان واشرا ف اقوام جمشید ی هرا تست نهال زند گانی او در سن (۳۵ سا لگی) قدبرافراشته ثمره سعادتش دکان با زار معر فت رابه دیدهٔ مشتر کین عا م و ادب جلوه میده هد .

اشعار ابدار محجو به به سه هزاروبیست وپنج بیت بالغ میگردد. لوازم وتنا سبات شعر ی در سلسلـــــهٔ اشعارش مزین است. اکنو ن مر غیست در قفس که غیر از درد فراق دیگر چیز ی ازوی ظاهر نمیشود در غین و قفسی که به هـــوای آزادی پرو بال میز ند این ربا عی به خط معر خی در بیا ض شهیر شعر قوم ماست.

بلبل نه هر زه این همه فریادمیکند   بیچاره زاشیانه خودیاد میکنسـد
محجو به در ترا نه آزاد ی بشر   نفرین به ظلم ووحشت صیاد میکند

محجو به بعد از سال (۱۳۱۱) به حیث عضو تا مدار انجمن اد بی

هرات نیز هم از پرده حجاب به‌همکاری فرهنگی دوام میدهد و آثارموزون همیشه در مجله‌مذکور و هم درجریدهٔ اتفاق اسلام ودیگر نشرات مملکت به دوستداران شعر و ادب عرضه‌میشود و خودش نیز با سایراعضای انجمن ضمن ملاقاتها و اشتراک در حلقه‌ها و اقترا حات سال به سال به خدمات ادبی و اجتماعی خود می افزاید واز اینکه در سال ۱۳۲۲ انجمن موقتا از میان میرود سخت نومید و متاثر میشود تا اینکه با تاسیس مکتب دختران و پیوستن محجوبه به خدمت تعلیم وتربیت واحیا مجدد کلوپ ادبی ومجله هرات باغ آرزو های محجوبه شگفتا گردیده احساسات خود رابه صورت این دسته گل در مجله منتشره جدی (۱۳۲۷) هرات تقدیم میکند.

ما دراینجا چند بیتی را انتخاب نموده دراینجا می‌آوریم .

ملمکت رو نق دگر دارد — کار دانان با هنر دارد
چند مدت کز اقتضای زمان — بوستان امید شد پژمان
از کلوپ ادب نشد خبری — وز مجله نبود هم اثری
بعد از انتظار نا محدود — جلوه گر گشت شاهد مقصود
ای خوش آن شاعر شیرین گوی — کاورید ندآب رفته به جوی
سبزه کردند باغ عرفانرا — تازه کردند رسم احسانرا
ماتشکر کنیم ازین تاسیس — زانکه ما را مجله گشته انیس

دایم از فیض دوستان وطن
باد سر سبز بو ستان وطن

شهرت ادبی و عرفانی محجوبه بعد از سال ۱۳۲۵ که رسما به خدمت آموزش وپرورش دختران آغاز کرد. از طرفی هم رابطه ادبی اش باریاست مستقل مطبوعات ونشرات مرکزی محفوظ بوده است.

سفر محجوبهٔ به کابل:

در سال ۱۳۴۱ محجوبه بنا بردعوت مو سسه نسوان آنوقت به همرا یی یک عهده رو شنفکران آن وقت چون خدیجه بدیعه احراری و سا یه هروی به تاریخ ۲۸ اسد عزم کابل گردیدند د راین مدت که ۲۳روز طول کشید خاطرا تی خو بی برایش به یاد گار ماند. وی در طی

چند مثنوی به وصف حاجبان قدرت زمانش پرداخته است که از آوردن آن در اینجا صرف نظر شد.

مجحوبه از شعرای قدیم به‌حضرت بیدل، جامی و سعدی و از شاعره های قدیم به زیب النسا مهری و از شاعره های معاصر به اشعار مخفی بدخشی و مستوره افغان علاقه دارد. مجحوبه شیفتهٔ زیبایی طبیعت وصدای خوش است بدین لحاظ باهمه رنجها و غمهائیکه دیده وکشیده هنوز آثارش شور و طراوت خاصی را دارا ست و مجلسش برای هر پیرو جوانی خوش آیند و با جذبه بوده است.

بزرگداشت از شخصیت مجحوبه

مجحوبه را ازخوشبخترین زنان شاعر وروشنفکر می توان شمرد زیرا چاپ دیوان برای یك شاعر به‌خصوص شاعر زن در گذشته ها و از جانب دیگر عطیه پنجاه جریب زمینی از طرف پادشاه و قت و به مرتبه سوم نام گذاری لیسهٔ مشهور به نام وی، این ها همه قدم های پر ثمری بود که در برابر مجحوبه برداشته شده است.

اشعار پایین بهترین نمادی پرخروش برای استقبال یك شاعر بوده می توانند.

سلام ای گل بوستان هنر   که گردیده کشور ز تو بهره‌ور
تو ئی مخزن حجب و کان‌حیا   توئی زینت علم ومهرو وفا
زفیض کلامت درخشان وطن   زاشعار نغزتورو شان وطن
خوشی آمد خوش‌آمد منورمنش   به دیدار او کرد دلها تپش

بلی! قلب ماشاد و مسرورشد
دبستان مجحوبه پر نور شد

خاطرهٔ دل انگیز لیسهٔ مسمی به‌نامش آن بلبل‌سخنسرا را واداشت تا با سرودن این شعر خاطرات‌شیرین‌آن سفر را برای همیش درخاطره ها زنده نگهدارد.

باد صبا به مکتب‌مجحوبه کن‌خرام   ازمن‌سلام‌گوی به‌صدعزو احترام
با آمران مکتب وبا سر معلمه   با دختران مدرسه شاگردها همه
خوش‌آنزمان که‌صحبت‌تان‌شد میسرم   گلها فشانده‌اید زالطاف برسرم
انخیر مقدمی که‌زبهجت‌سروده اید
احسان ولطف وشفقت‌وافی‌نموده‌اید

دیدار دل به‌ساعت مسعود دیده‌ام
نطق فصیح دلکش تانرا شنیده‌ام

دیده نگشته‌سیر ز دیدار تان هنوز
چون تشنه‌ایکه برلب‌آب‌است‌در‌تموز

گردون مرا ز صحبت تان دور کرد زود
یکسا عتی مجال نداد م در آن قعود

گردور گشته‌ایم ازآن محفل سرو ر
یك لحظه یی‌ازخاطرمن کی شوید دور

الطاف تان به‌صفحه قلبم‌مصور است
برلوح دل‌محبت‌تان سخت‌مضمراست

خواهم ز فضل‌و لطف خد ز لم‌مستعان
باشید شاد مان به‌جهان تا‌بود‌جهان

دیدار مججو به از شعرا ی‌معاصر

زمانیکه مججو به برای اولین باربامستوره افغان در میر منو تو لنه آوقت ملاقی شد روابط هر د وطرف خیلی صمیما نه بودو به پا س این آشنایی مستوره به تو صیف اوچنین می پردا زد.

مججو به تو یــی شا عر ملـت‌افغان
بسیارسخن سنج و سخن گو ی وسخندان

خو ش آمد ی از شهر هر ی‌جانب کا بل
روشن‌شده از دیدن تو چشم عزیزان

بسیار عز یز است و جود تودرین‌عصر
تو بلبل‌خوش‌گو ی وا ین ملك گلستـــــان

اشعار تو مو زون و گز یده است‌در افشان
الفاظ‌تو بر جسته و مضمو ن تو شیر ین

پر لطف بود بیت تو چون ابروی‌خو بان
دلچسب‌بود نظم تو چون قند مکـــــر ر

اینگو نه که شعر تو دهد نشه به‌مستان
ازحضرت‌جا می مگـــــر ت فیض رسیـــــد

حقا که بود مثل تو کم لا یــــق‌وشا یان
وصف‌تو شنیدم کنو ن شخص تو دید م

مایل به دلایل تو یی و خوا ندن قرآن
جشمم به مثال تو ندیده است عفیفه
باید که کنی شکر خداوند تو هر آن
اینگونه سعادت نبود قسمت هر کس
مستوره دعای تو چنین گفت به پایان
خواهد ز خدا عمر تو با عزت و اقبال

به مناسبت ورود او به کابل مجالس و محافلی که ترتیب شده بود هریك را تو سط اشعار تابوقبول شی خیر مقدم گفته است.
همچنان به خاطر مسافرت او به سال ۱۳۴۴ به ولایت فاریاب سخنوران ولایت میمنه به خصوص غوث الدین نادمی با سرودن شعر پایین از مقام شاعری او اینطور استقبال نموده است.

افتخار نسوان

ای مادر شعر و علم و عرفان — ای دختر با شکوه افغان
ای باعث افتخار نسوان — ای شمع معارف از تو رخشان
محجوبه شدی به نام مشهور — شعر تو به هر کجاست منظور
تقوی و عبادت است کارت — گردیده خدا همیشه یارت
گر پیر شد و ناتوانی — در شعر و ادب بسی جوانی
شعر و ادب از تو جان گرفته — آوازهٔ تو جهان گرفته
در شعر و ادب تو بی نظیری — همپایهٔ نادم و ظهیری
خشنود ز تو روان مهری — هر چند به منزلت سپهری
ای خواهر مخفی بدخشان — همسلك تو نیست در خراسان
تا وارد فاریاب گشتی — سمبول ادب حساب گشتی
در شعر و ادب شدی سر آمد — گوید به تو نادمی خوش آمد

وفات محجوبه

صفورا (محجوبه) به سن هفتاد و چار سالگی روز سه شنبه العیدالضحی سال ۱۳۸۶ ه.ق مطابق ۳۰ حوت (۱۳۴۵) هجری شمسی در منزل شخصی خود به اثر حملهٔ قلبی وفات نمود افول ستاره زندگی این سخنور بلند پایه و سخندان وگرانمایه در حلقه های علمی وادبی کشور با تاثر و حسرت زیاد تلقی شد. مو سسات کلتوری وفرهنگی هرات مراسم تدفین او را با احترام زیاد انجام دادند و به پاس خدمات

فرهنگی‌اووی را در جوار حضرت خواجه عبدالله انصاری به خاک سپردند.

مادهٔ تاریخ فوت او چنین است «محجوبه روز عید زدار فنا برفت» (۱۲۸۶) منظور ما اینکه به مناسبت حلول عید اضحی یک روز قبل از فوتش سروده است اینست.

کنون ایام عید و نو بهار است | نسیم صبحگاهی مشکبار است
درین موسم نظر کن سوی گلزار | ببین آثار رحمت را پدیدار
به رنگ و بوی مشو از باغ قانع | نظر کن به قدر تهای صانع
تعالی قادری کز قدرت پاک | هزاران نقش زد بر صفحهٔ خاک

لما محجوبه بر صنعش نظر
به تماشایش همیشه کن نظر

همچنان به خاطر قدردانی بیشتر از شخصیت ادبی محجوبه مقبره وزرا به بهترین طرز تزیین و تعمیر نموده‌اند و در دو جانب سر قبر رعریبی صندوق مرمرین شعرانی حک شده است.

قالب تهی نموده مگر پیکر هرات | یا در گذشته شاعره اشهر هرات
محجوبه انتخاب ادب ماه معرفت | محجوبه آسخنور دانشور هرات
کم زاده است مادر گیتی به مثل او | در سر زمین علم وهنر پرور هرات

امرزش از خدای جهان میکند طلب
(مشعوف) صبح وشام به این اختر هرات

چشم اندازی بر دیوان محجوبه:

اولین غزل محجوبه زیر عنوان حمد و نعت بدون تخلص او در شروع بخش غزلیات دیوانش آمده است در مقطع دومین غزلش تحت عنوان مناجات نامش آمده است البته سومین غزلش که به نام دل گمشده یاد شده در مقطع آن تخلصش آمده است غزل مذکور چنین است.

بسکه میر یزند خون خلق چشمان شما
می تپد در خاک و خون هر دم شهیدان شما
چون نمودم جان و دل را من به قربان شما
چیست این شمشیر باز یهای مژگان شما
میشود سرو و صنوبر پست پیش قامتت
گر خرامد در چمن سرو خرامان شما

گل عر ق کرده است در گلشن‌زشرم عار ضت
سنبل‌اندر تاب از زلف پر یشان شمـــا
تا نگاه چشم خوا ب الوده ات رادیده‌است
نرگس‌اندر با غ گردیده است حیرا ن شما

گر مقا بل با لبت یا قو ت‌رمائی‌شود
آب‌میگردد زشر م لعل خندان شمـــا
همچو فر هاد حز ین ای خسروشیرین لبان
تلخی‌آمد قسمتم از شکر ستان شمـــا

گر کشید ی دامن از چنگم به‌دنیاباك نیست
دست‌من‌باشد به محشر در گر بیان شمـــا
یوسف دل‌ازبر (محجو به)نا گه‌گم شده است
تشنه‌لب افتاده در چاه زنخدا ن شمـــا

در صفحهٔ ٤ دیوان غـزلی آمده‌است تحت عنوا ن سو گنددرسراسر این غز ل شا عر به و صف‌سراپای‌جوا نی پرداخته است که شا ید او رادوست داشته اما در مقطع غزل می‌گوید.
که ارزو ی دل و جان زار محجوبه تو ئی‌واز تو ندارد به دیگری‌پروا
سراسر زندگی اوبادرد وهجران‌و نا امید ی گذشته است وی اظهار ندامت می کند واز عمر ی که به غفلت و نا امید ی گذ شتا نده است نادم وپشیمان است.
چنانچه گوید :

به غفلت عمرمن بگذشت صدحیف تدار م تو شـــهٔ روز جـــزا را
ص ٥

سو گند عا شقا نه غز لی است‌سرا سر عشقی که قدرت محجو به را در آوردن تشبیها ت رنگین و زیبا نشان می دهد غزل به این ابیات می آغازد.

به بادا م سیاه خوا بدا ر ت — به زنجیر دو زلف مشك بارت
به‌سرو قا مت با لا بلنـــد ت — به آن مر غو لهای تا بدارت
به محراب دوابرو ی خمید ه — به رنگین چهر هٔ همچون‌بهارت
به‌مروار ید دندا نهای در وا ر — به یا قو ت دو لعل ابدا ر ت

به تأثیر نگاه ترک مستست — که عقل ودین من‌را کرده غارت
به تاو کهای آن مژگان خونریز — به چشمکهای چشم پرخمارت
به ناز و عشوه عاقل فریبت — به تیره غمزهٔ مرد مشکارت
به مغروری وکبر خودپسندی — به استغنا وتکبین و وقارت

که چون مجنون به مفتونی نیابی
وگر پیدا شود عاشق هزارت

غزلیاتش مملو از یاس و اندوه‌است. گاهی از وصل و دیدار — دوست ناامید است وزمانی هم‌ازجوروجفای اوپر از سوز وی دلیل همه ناامیدی ها را از دست بازی‌قضا و قدر می داند چنانچه دریك غزل زیبا چنین داد سخن می‌دهد.

خداوندا از غصه خون است — غم‌و اندوه من از حد فزون است
به حال خویش حیرانم شب‌وروز — نمیدانم مآل کار چون است
چه سازد کس به تقدیر الهی — عنان اختیار از کف برون است
یکی را داده چندان علم وحکمت — که افلاطون به پیش اوزبون‌است
یکی را ساخته جهل مرکب — که دایم کار او حمق و جنون‌است
یکی را کرده رشك صبح صادق — یکی چون لیل مظلم‌قیر گون‌است
نه‌هرکس ره بردبر آب حیوان — مگرانکس که‌خضرش رهنمون‌است

همچنان دراکثر غزلیها اظهارغم‌ورنج ودرد کرده‌است.

زبس غمها که مجنون به کشیدم چولاله در جوانی پیرم‌ای دوست

وی علاوه از غزلیات عاشقانه‌مطالب خوب اخلاقی و اجتماعی را در لابلای ابیاتش پرورده‌است

صحبت دانا چواب خضر می‌بخشد حیات
اکتساب‌فضل‌وعلم‌از صحبت دانا خوش‌است

زمانی در شاهراه پر پیچ و خم‌عشق خود را چنان نالان و سرگردان می یابد واد عا دارد کـه‌بزرگترین سرمایه زندگی خودرا دراین راه از دست داده است‌بیت‌پایین به تایید این گفته اوست

سالها علم و ادب آموختم — رفت از دستم به یکبار الغیاث
کس نمیدانم که‌باشدهمچو من — بیکس ورنجور وبیمار الغیاث
ص۳۸

وی همیشه خوا هان فضا ی‌صلح‌وصمیمیت بین همه است تو صیه‌یی او در اکثر غز لهایش این است که‌از صحبت نا جنس و نادان با ید پرهیز کرد او به حیث زن‌روشنفکروعاقل از همنشین بد گریزا ن‌است.

حریف بدنخواهد هیچکس‌محجوبه‌درعالم

که‌دایم ازغم وتشو یش اواندو هگین باشد

گر چه در غز لیات وی صورخیال‌کمتر نمادی دارد اما محجوبـه د ر مضمون آفرینـی وتضمین شعــرشعرادر قطار دیگر سـخنگو یا ن‌دری زبان قرار میگیرد .این شعر بیا نگرفکر دقیق اوست که‌به‌اقتفا و پیروی از سعدی گفته است.

ای سار بان یکد م بمان کزغصه‌جانم میرود

هو شم زسرصبرم زدل از تن توا نم میـــرود

نالم چو قمر ی هر زمان شیو ن‌کنم چون بلبلان

کان‌سروقدمه جبین سرورو ا نم میـــر ود

درپیچ و تابم این زمان چون حلقه‌زلف بتان

روزم سیه‌شد در جهان کان دلستا نم میرو د

در آتش سوز نده ام زین زند گی‌شرمنده ام

بیجان‌چسان‌من زنده ا م رو ح و روانم میرود

خاطر مرا افسرده شد قلبم ز غم‌پژمرده شد

جسمم‌به‌سان مرده شد زیرا که جانم میرود

مانند جیحون هر زمان آب از دوچشم من روان

وز آتش‌دل در جهان دود د خا نم میرو د

(محجو به)ما ند م در غمی نه‌محرمی نه همد می

تاچر خ‌گردون‌هر دمی آه‌و فغا نم میرود

ص ٦٤

محجو به به پیـروی و اقتفــای‌شعرا شعر سروده و از عهده یی این کار به خو بی بر آمده است چنانچه شعر پایین را به اقتفـــای غزل محمد ابرا هیم رجا یی که درمعرض اقترا ح گذاشته شده بود سروده و مقطع آنرا به بهتر ین‌وجه‌آورده است این شعر تحت عنوا ن (دلر با یی) چنین است.

گهی که چهرهٔ خود یار بی حجاب کند
خجل‌زطلعت خود ماه و آفتا ب کنـــــد

فتاده شور به عا لم ز پستـــهٔ‌دهنش
به‌خندهٔ نمکین خلق را کبا ب کنـــد

به هر طر یق که خوا هد دلـــم‌زدست برد
گهی‌کر شمه و گه نازو گه عتاب کنـــد

مباش دربی آزار خلـــق ا ی‌ظالم
ازآن‌بتر س کـــــه خا لق ترا عذاب‌کند

چو شمع انجمن از جمع میشـــودممتاز
کسیکه‌علم و هنر دایم اکتســـاب کند

به حشر جا ی دهند ش به جنت‌الماوای
زپیروی‌هوا هر که اجتنـــا ب کنـــد
ص ٦٥

به نزد شعـــر اذیبا ن جـوابمحجو به
شبه‌بود که به سلك درخو شاب کنـــد

محجو به در همه حال واحوا ل غصه و غم بردل دارد حتی در ایام نوروز و عید در روز نهٔ دلش‌کمترین‌نور نشاط و طر ب به چشم نمی‌خورد شعر پایین گواه این مطلب است.

عید قـــربان است و ایام گل وفصـــل بهار
خلق‌درعیش و نشاط و من ز دردو غم فگار

هر کسی در بوستان با دوستان‌می میخورد
قسمت‌ما خو ن دل شد دور از یارود یار

محجو به به بزر گان و اهل قلم‌به نظر قدر و احترا م می نگر یست شعر ی دا رد که به یاد پیرهرات‌خواجه عبدا لله انصار ی گفته‌است.

خدا را خوا جه عبد الله‌انصار مدد کن بامن رنـجور بیمـــار
ص ٧٤

وی خود را چنان در ما نده ، بیکس ونا توا ن می دا ند که‌بیت پایین را گواه براین مطلب می‌گیریم.

مبادا هیچ کس را اینچنین حال غریب‌وبیکس و بیمار و رنجـور
ص ۷۵

همچنان در جا یی دیگر نیز چنین‌یاد آور می شود که :

شنو حال خرا بم ای بــرادر بود چشم بر آب و دل پرآذر
به غربت ما نده‌ام رنجور وتنها ندارم هیچ کس غمخوار و یـاور
مراصد غم به با لا ی هم آمــد برادر گو ببین احوال خوا هر !

شعر بالا مبین درد و غم و بیچاره‌گی اوست .

محجو به طر فدار تحر ك و پشت‌کار است غفلت و کاهلی را باعـث پسما نی انسان در زند گی‌می داند:

غفلت به جز اد بار ثمر هیــــچ‌ندارد
این‌نخل عنا را بکش ازبیخ وبر انداز
ص۷۹

در پارو قی صفحهٔ ۸۰ دیوا ن محجوبه پنج بیت شعر به عنـوان برادر محجو به مر قوم است شعر مذکور بیانگر روابط نا گوار خانواده گی اوست دراین‌شعر برادر محجوبه‌عتاب کنان خوا هر ش را می گوید:

چو بودی زیر ك ای مر غ‌سخنگو چگونه هم قفس گشتی به‌کرگس

اشاره یی برادر او در زند گی محجو به از جهت همسر ش بوده است که در زنده گی مشترك او نتوانست خا نمش را از خود راضی نگهدا رد .

او به‌حیث زن صا حبنظر و بادرٔهران از صحبت انسان های‌نا دان وکود ن احترا ز می گز یند و حتی‌همصحبتی و زند گی با آنها ر ا دشوار می پندا رد .

زند گانی با بدان و جا خلا ن کار یست صعب
مرك‌کوتاه‌ساز دم از صحبت ایشان خلا ص

نامید ی محجو به علاج نا پذیراست. حتی کسب علم و دانش را برایش بی ارزش میدا ند .

تا به کی محجو به دار ی جستجو ی‌علم وفضل
همچوعنقاگم‌شده است از خلق عالم این متا ع
ص ۸۹

غزل پایین که درشماره قوس ۱۳۱۶ مجلهٔ هرات به زیور چاپ آراسته شده است دلیل بر وطن‌دوستی ووطن پرستی‌محجوبه است درقدم دوم این غزل را با شایق‌هروی به شکل مشاعره سروده است،این سخن بیانگر آنست که محجوبه در سخنوری و دانش همسنگ‌و همقطار دیگر شاعران‌معاصرش بوده است و به حیث زن روشنفکر و مترقی با ب‌مشاعره‌راهمیشه با شاعرمردان زمانش باز نموده‌است غزل مذکور تحت عنوان‌بستان وطن چنین است.

در غریبی هر نماز شام گریانم‌چو شمع
زآتش‌دوری و مهجوری گدازانم چوشمع
هر شب اندر گوشهٔ تنهایی ازسوز و فراق
تاسحراز دیدهٔ خود اشك ریزانم چو شمع
دود سودا اینچنین کاندر سرم‌پیچیده است
زآتش‌غم خرمن هستی بسوزانم چو شمع
از فراق شعله رویی همه‌شب‌تاسحر
جای‌آب آتش همی بارد زمژگانم چوشمع
روشنی طبع ما را تیره بختی‌همره‌است
پیش‌پای خود منور کرده نتوانم چو شمع
در شب‌دیجور من طالع شوای‌بدر منیر
گرمنورمیکنی شام غریبانم چو شمع
غرق آب دیده گشته جیب ودامانم‌هنوز
آتش‌دل‌میکشد سر از گریبانم چو شمع
گر زبستان وطن (محجوبه) آیدیك نسیم
صبحدم‌جانرا به بوی آن‌بر افشانم چوشمع

غزلیاتش شیوا وروان است این‌غزل دلیل براین مدعااست: ص ۹۰

اسیر حلقهٔ زلف سیاه پر خمت‌گردم
شهیدخنجر مژگان ناوك افگنت گردم
به سوی من نهان‌دیدی وخندیدی‌وبگذشتی
بلاگردان‌پنهان دیدن و خندیدنت گردم
مرادیدی که رنجورم ز استغنانپرسیدی
فدای‌نازو استغنا وناپرسیدنت گردم

به امیدی که بیند ماه رخسا رتومحجو به
همه‌شب‌تا سحر بر گرد با م وروز نت گردم
ص۱۱۲

طور یکه در سرا سر غز لیاتش‌یاس واندوه جلوهٔ به خصو صی دارد . شکا یت و تار ضا یتی اوازشو هرش در لابلای غز لیا تش به خو بی قابل در ك واحساس‌است:

غزل زیر گواه این گفته است:

ای باد صبا بسی غمینـــم — از هجر نگار نازنیـــم
یکره سو ی یار من گذرکن — گو قصهٔ خاطر حزینم
زان دم که قرین بدگرفتم — با محنت و درد هم قر ینم
بابخت مرا گمان بد بو د — امروز شد آن گما ن یقینم
درد اکه زصحبت مخا لـــف — از دست بر فت عقل و دینم
دیدار رقیب را ند ید ی — ای کا ش اگر ترا نه بینم
یارب ز چه داد سا قی دهر — زقوم به جا ی انگبینـــم

غزل صفحهٔ (۱۱٦) تحت عنوا ن‌رنج بیحساب بیانگر درد و رنـــج درو نی اوست .برا ی جلو گیر ی‌ازدراز ی مطلب از آوردن آن صر ف نظر شد.

—

دررگ رگ جان محجو به‌احساس‌وطن دوستی ووطن پر ستی درجریان بود ه‌است این احساس گرم او درسرا سر غزل قابل در ك است به طور نمو نه در مقطع‌این غزل محجوبه‌گفته است:

از خدا محجوبه میخوا هد مدام — ار قـا و رفعت شـان وطـن

تن پرور ی ، آزوحرص جر قه‌های‌سوز نده یی اند که با غستا ن بر طراوت زنده گی را به کو یـــروخشکستان سوز نده تبدیل می‌کند.

تو تن می پرور ی‌و غا فلی‌زا ن — که قوت‌مارو مور است‌این‌تن‌تو
زیکسو می کشدحرص آستینت — زیکسو آزدا رد دا من تـــو
به غفلت بگذرا نی عمرو ناگاه — اجل آید بی جا ن برد ن تـو
ص ۱۳۰

در جا ی دیگر تحر ك وپشت‌کار را می ستا ید و کسا نی راکه زنجیر کسا لت و غفلت را به پابسته‌اند مورد نکو هش وسر زنش قرار می‌دهد.

به غفلت کنی صرف عمر ازکسالت   قناعت نهی نام کردار خود را

همچنان در پاور قی صفحا ت ۱۵۲ــ۱۵۳ آن کتاب آمده که دو غزل تحت عناوین (علم وعمل) و (یار ی توفیق) که به شکل مشا عره محجو به با شایق هرو ی رجایی بهره تو فیق طالب قند ها ر ی‌منعم حاذق ، غلام احمد نوید ، حاذقـــه‌سروده است بیانگر این مطلب‌است که‌وی باشا عران‌ومعا صرین زمانش‌همیشه مشا عره نموده‌اســـت و هیچگاه از حلقه دانشمندان و شـــاعران خود را جدا نمی دانست به مقام وارزش هنر و دانش ار ج و منز لتی قایل بود نخل هنر را پر ثمر می دانست چنانچه گو ید.

هر که او بیکمال و بی هنراست   در زمانه در خت بی ثمر اســت

شرف اد می است علم و اد ب   نه به بابا و جدو مال وزر است

ص۱۵۸

طور یکه از سرا سر دیوا نش پیداست . گلشن بیخ درخت علم و ادب را بی زوال می دا ند و هر که‌راآراسته به زیور علم ودانش است‌از شر ند روز گار در امان‌می دا ند.   دوبیت شعر ش رابه حیث مثـال می آوریم .

از زیور علم و هنر دانش و صنعت

گردیده مز ین همه نسوا ن‌معارف

ایمن بود از باد خزان تابه قیامت

هرگل که شگفته زگلستان معارف

مخمس زیبا یی بر غزل مستورمغور ی دا رد که آوردن آن خا لی از دلچسپی نخوا هد بود زیرا هر دوشاعر از سدهٔ مورد مطا لعهٔ ماست.

مخمس محجو به بر غزل‌مستوره

که اگه سا زد از حا لی من آن‌سلطان خو بانرا
نگارما هرو ی مشکبو غار تگر جا نـرا
بت مه پیکر لـــب شکر بر گشته‌مژ گا نرا
بررقاصد زمن بر گوی آن سروخرامانرا
که کی خواهی منور ساخت شام‌مــا غـریبـانـرا)

سهی سرو ی که بر گیسو ی عنبر سا گره دارد
به ابرودایماء از نا زو استغنا گره دا رد
به کا کل از برای بردن د لهـــا گره دارد
بتی‌کزناز بر بند د قبا صد جاگره‌دا رد
به بزم خو یش کی آرد من صدپـاره دامانـرا

نگشتم هر کز از بزم و صا لش‌خو شدل و خرم
ولی‌پیوسته‌ام‌زا ندوه و هجر ش در غم و ما تم
نه در دم‌را دوا پیدا نه قلب ریش‌را مر هـــم
(رود اشکم‌برون هر چند مژ گان رانهم‌بر هم)
(بلی خا شاك سیل آورده نتوان‌بست عما نرا)
نبی اگه که من مفتون تو بی‌اشك و بـی دیبسم
ندانندهیچکس احوال من جز عالم الغیبم

وی منحیث شاعر چیره دست وزبان اور مخمسات زیبابراشعارشعرا دارد بطور نمو نه در تخمیسی که‌برشعر شاه شجا ع کرده است‌توانسته است از عهده یی آن‌به خوبی برایداین شعر که خیلی مقبول وآهنگین است در اینجاوبخشی از آنراانتخاب‌نموده ضمیمه این سطور نمودیم.

عشق آن سرو خـرامان داشتـم‌دارم هنوز
همچو قمر ی شورو افغان داشتم‌دارم هنوز
میل آن سلطا ن خو بان دا شتم‌دارم هنوز
از غمش‌سوز یکه بر جان داشتم دارم هنوز
دردل‌اندردیکه پنها ن داشتم دار م هنـــوز

ص ١٦١

صیت شهرت و آوازهٔ سخنوری او در حلقهٔ شاعران و نویسنده‌گان معاصرش چنان گسترش یافته بود که بزرگترین شاعران چیره دست معاصرش چون شایق ، افغان و فضلای دیگر کشور پیام های عنوانی تامش ارسال داشته اند که از آوردن آن دراینجا صرف نظر شد. این پیام ها و جواب‌ها که از طرف بزرگترین شعرای سخنگوی دری عنوانی تامجحو به فرستاده شده بود خوشبختانه همه در اخر دیوانش موجود است.

این شاعر برخاسته از سرزمین علم خیز وادب پرور هرات نه تنها در غزل بلکه در قصیده سرایی هم دسترسی داشته است. قصیده یی دارد تحت عنوان کمال انسانی طوریکه از نام این قصیده پیداست این قصیده ارزش های خوب اخلاقی واجتماعی را داراست.

به طور نمونه در بیتی انسانی را که مطیع نفس سرکش وهوس باز است چنین انتقاد می کند.

آدمی را عقل باید کز ملایك برتراست
گرمطیع نفس گردد از بهایم کمتر ست
لازم انسان عبادات و کمالات است و بس
خوردن و خفتن به دنیاپیشهٔ گاوخرست

ص ۱۸٤

دیوان مجحو به با این شعر که به‌یاد صدیقی سروده شده است خاتمه می یابد.

وفانکرد به کس چرخ کجرفتار   زداغ مرگ دلی نیست کو نکشته فکار
زدهر رفت جوانی که چرخ پیر ندید   جوان ادیب هنر پرور نکو کردار
فرید عصر مجدد کریم صدیقی   جهان فضل و محیط کمال وکوه وقار
مدیر محترم (اتفاق) و مطبوعات   گزوجریده واخبار بود گوهر بار
هزار حیف که پدرود کرد عالم را   زبوستان جوانی نگشته برخوردار
هزاروسه‌صدوبیست‌ودو بود ازهجرت   که‌فوت کردوزغم گشت دیده‌ها خونبار
روان او به جنان شاد باد جاویدان   نثار تربت او باد رحمت غفار

ص ۲۰۰

انچه در بارهٔ محجو به واشعارش‌درین نو شته گنجا نیده شده است مستقیماء از دیوانش استفا ده شده‌است.

مستورهٔ غود ی

چهره ها یی را که روز گـــاری‌مشعلدا ران فر هنگ و ثقا فت‌وطن ما بودند کسانیکه با آفر یده هاو دستاورد های هنر ی خویشتن بر غنای گنجینه یی فر هنگ‌و هنر بربهای‌این‌مرز وبوم می افزود ندو چراغ شعر و هنر را پیو سته بر توافشان نگهدا شتند چنا نکه در میان رفتگان و راهیان شعر در ی که ازنها یت عفت و پا کدا منی به بی‌بی سفید پوش مشهور شده بودو در قطار شا عر زنان قرن سیزد هم قرار دا رد میتوا ن از مستوره غوری‌نام برد.

وی در میان چهره های در خشا ن‌ادب در ی یکی هم پرده نشیـــــن سخنگوی است که سیمـــا یش دردر خشش و تابنا کی دا رد و این از جهت آنست که از یکسو گفتـــه‌هایش از دل بر خاسته و برد لمی نشینند چنا نکه شعراو که سخن‌دلش‌است بردل چنگ می زندو بردل می نشینند از سو ی دیگر عفت و پاکدامنی او نکته عطف‌و قابل تو جه یی برای تذکره نگا ران بوده است.

مستوره احسا سا ت زنا نه اش‌را در لابلای سروده ها یش باز گو کرده است اما تا جا یی که منا بع‌و ماخذ در بارهٔ او سخنا نی چنـــد گفته است خیلی اند کو نا چیز است‌واز جانب دیگرهمه از رو ی یکد یگر گرفته اند و مو ضوع تازه وبکر ی‌که درین ماخذ به چشم بخورد دیده نمی شود به همین سبب اقلا بــــه‌معر فی ماخذی که راجع به مستوره تذکرا تی آمده است می پرداز یم.وبعد از خلال این یادداشت هازنده گینا مهٔ او را که متاسفا نه خیلـــی‌مختصر است به دستر س خواننده گان این نو شته میگذاریم امید درآینده این نقیصه با دستیا بی بـــه دیگر اشعار مستوره تا حد ی بر طرف گردد.

صفحات منابع و ما خذ ی دیده‌شده دراین باره اینها اند .

پرده نشینان سخنگو ی ما گــــه‌رحما نی ص ۷۵

تاریخ زبان وادبیات ایران د رخارج‌از ایران ص ۲۴۴

پشتنی میر منی ص ۱۵٦ ـ۱۵۷
آریانا دایرهٔ المعار ف جلد ٦ص۲٦۹
دیوان محجو به ، ص ۱۵۹
ادب، ش۳، س۲۳،۱۳٥٤ص۳۹.
مجلهٔ زنان افغا نستان ، ش ۳،س۳، ۱۳٦۳، ص ٤٤
امان افغا ن ص ...
زنان سخنور ، دفتر سو م،تهران۱۳۳۷،ص ۳.۸

بی‌بی حور النسا متخلص به مستوره‌که به بی‌بی سفید پو ش شهر ت داشت سلسلهٔ نسب شان به حضرت‌سلطان ابراهیم قتال میر سد و ی‌در دره های سر سبز و شاداب غور زند گا نی داشته چنانچه خود گوید:

نسب از خواجهٔ زور م بود حورالنساء نامم
تخلص‌گشته مستوره به ملك غورما وا یم

این زن فاضل و دانشمند و قتی‌از فیض کسب علم و دلش روشن شد ووضع زنان را درك کرد ازخیرشو هر گذشت و به سو ی تصو ف روی آورد.

تادل ورو ح را تز کیه نما ید ،مستوره نه تخلصش و ضع او را وا ضح میسا زد بیشتر از ..۳٥بیت‌سرود و نام آنرا (تحفهٔ العا شقین ومفر ح المسلمین) گذ اشته است .

او در شعر به کمال رسید امادرهنگا میکه بیش از ۳٤ سال عمر ندا شت به تاریخ دوشنبه بیست‌ماه رجب سال (۱۳٤٥) هجر ی‌قمری مطابق ۱۳.٥ شمسی به استقبا ل‌مرگ شتا فت وچشم از جهان پو شید .وی وضع خود را مثل هزاران‌زن دگر درك کرده بود و خود را زندانی بیش نمیـــــدانست و از لابلای اشعار او احساسات وانفعا لات‌درو نیش به عنوا ن زن در ك میگردد:

رود اشکم برو ن هر چند مژگان‌رانهم بر هم
بلی خاشاك‌سیل آور ده، نتوا ن بست‌عمان را

دگر آشو ب رستا خیز میسازم‌مکن عیبم
که‌من‌صبح‌قیا مت دیده ام چا ك گر یبا نــرا

برو مستوره یکجا نی که نشاسند‌مخلو قت
که‌گشتی‌فاش‌و پر کردی زننگ خودخراسانرا

دراین تك بیت اووضع خود را زیبا تر سیم نموده‌است:

فلك بو نی ندا رد از مرو ت ای‌پری پیکر
ویادوران‌نصیب من غم و رنج و جفا کـــرده

اغلب اشعار مستوره عشقی است‌سروده هایش روا ن و دلچســـپ است، دو غزل او را که ما گه‌رحمانی‌در تذکرهٔ پرده نشینان‌سخنگو آورده است در اینجا نقل می کنیم:

دل عشا ق گیرد عارضت مستا نه میرقصد
بلی‌چون‌شمع روشن‌شددوصد‌پروانه‌میرقصد

به هر جا پرتو نوری ز انـــوارخدا باشد
یکی‌درمسجد ودیگر پی میخا نه میر قصد

مگر نقاش در بتخا نه زد نقش‌جمال تو
که ازشو ق‌تو میبینم بت وبتخا نه میر قصد

مراد یروز و اعظ و عظ ترك عشق‌میفر مود
شکست‌امروزپیما ن بر سر پیما ن میر قصـــد

دلم چو ن‌دام زلف و دا نه خال‌تو می بیند
ازترس دم‌میلر زد ز شو ق دا نه میر قصد

مگر باد صبا از چین ز لفشـــ‌نکهتی دارد
که بلبل‌درگلستان جغد در ویرا نه میر قصد

که باشد در پس پرده لوا ی دلبر ی دارا
ز آواز ش ببین مستو ر ه رادیوانه میر قصد

بتی دارم که با ناز وادا گیسورها کرده
میان چون‌نیشکر بسته دهان چون‌غنچه‌وا کرده
فرو هشته نقاب ازوو مکمل کرده‌دو جادو
کشیده‌وسمه برا بر وسر انگشتا ن حناکرده
پر ی رو ئی جفا جو ئی به سان‌خویش بد خو ئی
به‌تیره‌غمزه‌هندو ئی چه خو ن یز ی به پا کرده
به هر جا میرو م غایب ز چشم‌من نمیگردد
به سا ن‌مردمک گو یا درو ن دیده جا کرده
به حال عا شق مسکین جفاچندان‌چرا دار ی
که‌مسکین‌عمر خود را بر سر کو ی وفا کرده
فلك بو ئی ندا ر از مرو ت ای‌پری پیکر
ویا دو ران‌نصیب من غم و رنج و جفا کرد ه
بگو مستوره ، این دنیا نباشد جای آسایش
و گر نه ابن مریم ازچه او جا درسما کرده

بی‌بی سنگی کابلی:

در بارهٔ این پرده نشین سخنگوی‌زنان سخنور در جلد سو م ص ٦٤ وپرده نشیان سخنگو ی در ص ٧٦چنین گفته اند.

اسمش مریم است و در سال ١٢٥٣ هـ.ق در کو چه جوا هریهای کابل تو لد شد پدر ش خوا جه‌سنگی‌محمد نام داشت و به بی‌بی سنگی مشهور بود مر یمه نزد آخند غلام‌رسول علوم متداول زمان‌را فراگرفت وبه ادبیات وشعر علا قمند گردیدازجوا نی‌به سرود ن شعر آغاز نمود در اوایل(شور)تخلص میکرد . بعـداز آن (بی‌خود)وبا لاخره سیفـی) تخلص نمود .وی را بی‌بی سیده‌نیزگفته اندویا شعرا واد با ی عصرخود رابطهٔ دوستی داشت در بدیهه‌گویی‌بسیار ماهربود و هجویا ت زیاد داشت دیوان اشعار او در دست نیست واکثر اشعار او از بین رفته

جز چند بیت ذیل که در پشتـــی میرمن نشر شده است .

گر نکیر و منکر آید پرســـد احوال مرا

یامحمد گویم وگویا شود زبـان مـــن

در بغل گیرد مرا قبرا ی خدایادست گیر

مثل مادرآن زمین مشفق شود برجان مـــن

روز محشر چو ن سر از خا ك لحد بالا کنم

یامحمد گویم وروشن شودچشمان من

نامه اعمال من را گر به دستچپ دهند

سمع پیغمبر شنود آن ناله وافغان مـــن

چند مصر ع و صف تو گفـــت دخترت ای مجتبی

این کنیزك رابپخش ای سرور سلطان من

(شور) مسکین را از خاك پا ی گلیانت شمار

یامحمد گویم وروشن شود ایمان من

از نمو نه شعر با لا به این نتیجه متو صل می شویم که بی بی ستکی شا عر چیره دست و زبـــان آورعصر ش نبوده است اشعار ش کمتر به زیور سلا ست و روانی آرا سته شده اند . زنان شا عر در این دوسده هم از نظر تعددو هم از نظر پختگی کلام اندك شمار ند زیرا این پرده نشینان نظر به بعضی محدود یت های که قبلا ذکر کردیم ،نتوانستند چون شا عر مردان بدر خشند و ،ناگزیر در پهلو ی شا عره های بلند بالا چون عا یشه و خد یجه ومحجوبه از آنها یاد نمودیم، زمانی که چشم انداز ی به این دوسده صور ت گیرد ناگزیر نه تنها ازگوینده گان صاحب آثار واشعار در سطح با لاتر گفتگوصورت گیرد بلکه از شا عرانی کـه چندین نمو نه شعر ازآنها با قی است باید دراین قطار گنجا نیده شو ند.

یاد آور ی :

ما براین باوریم که همه ایـــن‌شا عر زنان که در با لا یادی از آنان شد به‌این سر زمین وادبیات همین‌مرز و بو م متعلق اند ذکر نام عده‌یی که به ادبیات سر زمین ما از تبا طمستقیم ندار ند با تو جه به عنوان مشخص دراین نو شته منا سب به‌نظر نمی رسید گر چه در تذ کره‌ها شما ر زیاد ی را نام برده اند اماطور یکه اشکار می شود اکثر یت شان متعلق به خا نواده قا جار ی‌ویا مربوط به ادبیات ممالك هجواراند.

کمبود اسناد مدارك و ماخذومیسر نبودن‌امکا نا ت دستر سی به کتا بخا نه های غنی کشور های هجوارسبب شد که این رسا له به شکل فعلی آن تقدیم علاقمندان تار یـــخ‌وادبیات معا صر افغانستان گردد.

کار تذکره نگار ی به ویژه تهیه‌زند گینا مه واند یشه های اجتماعی شا عران سده های اخیر کار یست‌دشوار و نیازمند سا لها کار تااسناد مواد و مدار کی که در کتا بخا نه‌ها‌ویانزد اشخا ص مو جود است به دست آید.

بهتر ین ماخذ که در باره زنا ن‌ادیب، شا عر، و محقق و جود دارد کتاب ((خیرات حسا ن)) است این‌کتاب را بعد از تلاش و جستجو ی فراوان و مرا جعه به همه کتا بخانه‌های دولتی و شخصی با لاخره به کمك ورهنما ئی محترم پو ها ند دوکتور جاو ید ازنزد محترم دوکتور فتاح نجم دستیاب نمودم . البتـــه‌بزر گترین تذکره ها یی که در باره زنان چه در ایران و چه درافغانستان‌بو جود آمده اند مانند ، زنان‌سخنور در سه جلد پرده نشینان سخنگوی‌از رابعه تا پروین امان النسوان بشنتنی میر منی و یك عده تذ کره هاوکتاب های دیگر ماخذ اصلی و اساسی آنها همین کتاب بوده است‌باید گفت که (خیرات حسان) نیز به نو به خود متکی و مستند به‌موادومطا لب کتا ب (مشا هیر النسا) محمد دهنی افند ی بوده است این‌کتاب به‌زبان‌ترکی و ترجمهٔ فارسی‌آن همان کتاب تذکره الخوانین میباشد.((خیرات حسان)) اسما ساء در بسر دار ندهٔ شر ح حال زنان شا عر وادیب دانشور و محدث بوده اما در مجمو ع تقر یبا یك ثلث مندر جات‌کتاب را شا عر زنا نی تشکیل می

دهندکه از صدر اسلام تا قران یازدهم هجر ی قمر ی میز یسته اند در شما راینان شا عر زنان ترك وعر ب هم آمده است که سروده ها یی به زبان در ی دار ند.

از انجا یی که درباره تاریخ اد بیات معاصر افغانستان به خصو ص سده ها یی اخیر و باز هم در موردزنان سخنور کمتر مواد و مدار ك در دست است خالی از دلچسپی نخواهدبود که پیرامون این نسخهٔ نا در و کمیاب که تا حال در باره آن درهیچجای چیز ی گفته نشده ست سخن های لازم گفته اید.

این کتاب گر چه در سال ۱۳۰٤هجر ی در ایران چاپ سنگی شده است امانسخه های آن چنان شاذونا یاب است که حکم نسخهٔ خطی را به خود گر فته است . چنا نچه یگا نه نسخهٔ آ ن کشور ما همین است وبس چه در کتا بخا نه ها ی دولتی و حتی آرشیف ملی و موزیم کابل نتوا نستیم سرا غی از آ ن بدست آریم.

کتاب خیرات حسان تو سط اعتمادالسلطنه محمد حسن خان و زیر انطبا عات آن و قت ایرا ن به داخل سه جلد دریك و قایه تا لیف و به تر تیب الفبا یی در ۷۵۰ صفحه به خط خیلی زیبا و مقبو ل با کمترین اغلاط به چا پ رسیده است .

کمبود مواد و مدارك در بار ۀ زنان شا عر و یا ز نا نی که نقشی یا یی در تار یخ کشور گذا شتــه اندو یا زنا نی که با مبا رزا ت سر سختا نه خو یش نا مشان را زنده جاو ید ساخته اند سبب شد که کمتر کسا نی به معر فی چهرۀ ز نان بپردازند و یا به این مو ضو عات اند کمترین تما سی داشته با شند دربرابر این همه سهل انکار ی ها ی که در مورد زنان نام آور شده است.

کار مو لف کتا ب (خیرا ت حسان) خیلی سود مند و در خور ستا یش است . نو یسنده کتاب خود به این کمبود متو جه شده این مو ضو ع را در مقد مهٔ کتابش به خو بی انعکاس داده است.

نام کتاب (خیرات حسان) باز تابگر این حقیقت است که این کتا ب معر ف چهره زنان نیکوسیر ت میباشد.

سقط و افتاده گی در قسمت او ل وآخر کتاب دیده نمی شود تنها در جند جا یی محدود این نقیصه موجوداست خصو صیت بارز کتا ب در آنست که در آغاز و فر جام هر جلدورقی حاو ی نام و مشخصا ت همان جلد انداختہ شده است.

جلد اول کتاب شا مل (۱۷۱) صفحه است در ختم آن در حدود ۶۱ صفحه مو ضو عا تی گنجا نیده شده است که روشنگرچهره وا قعی تاریخ وجغرا فیا یی عصر قا جار یه میباشد

از انجا ییکه اعتماد السلطنه محمدحسن خان وزیر مو لف کتا ب شخصی با نفو ذ و آگاه از تاریخ عصروزمانش بود جداول مهمی در معر فی صاحبان قدرت وشخصیت های برازنده زمانش به دست داده است. همچنان جدول منظمی از تقو یم سا ل ۱۳۰٤ هجر ی در حدود ٤ صفحه و هـم فهر ست اسا می سلا طین قا جار یه را به تر تیب و تهیه دیده است.

جلد دوم کتاب به سال ۱۳۰۵ ترتیب و شا مل ۲۰۷ صفحه و جلد سوم آن که به سال ۱۳۰۷، ترتیب گردیده شا مل ۱۹۷ صفحـه میبا شد .در پا یان هر دو جلدهمانندجلد اول بالتر تیب تعلیقا تی د ر حدود (۶۱)و(۵۳) صفحه مو جود است.

در شرو ع کتا ب دیبا چه یی به چشم می خورد که به این بیت می آغازد.

(خامهٔ صنع که او را ق جها ن آراید
خلدرانیز به خیرا ت حسان آرا یـد)

نگار نده کتا ب در مقد مهٔ خوددر بارهٔ زنان چنین ابراز نظر می کند که . (درا ینجهان زنان بوده اند که در زیر مقنعه کار دار یها نموده اند در فهم حقایق اجتهاد ی کرد ه ودرحل غوا مض تحقیقی انیق آورده . لشکر شکسته اند کشور گر فته اند صدکار کرده اند صدراه رفته اند....)

همچنان در صفحه دوم دیبا چه یاد آور می شود که از تصاد فا ت نیك روز گار به کتاب مشا هیر ـ انسا محمد ذهنی افندی بر خوردم ویقیناعماخذاصلی اوهمین کتاب مشاهیرالنسا است البته با اضا فا ت وتعد یلاتی که مو لف در آن وارد نما خته چهره کتابش رابیشترآراسته است.

زمینهٔ تحقیق ولطفی را که در تهیهٔ کتاب فتحعلی شاه قاجار برایش هموار و ارزانی داشته درمقدمهٔ خویش یاد نموده واز این خانواده اظهار سپاس و قدر دانی نموده است.ودر جات کتاب به ترتیب حروف تهجی فهرست الفبایی شده است .

نقطهٔ عطف و قابل توجه اینست که در تذکرهٔ خیرات حسان از کتابی یاد شده است به نام (نقل مجلس) تالیف نویسنده یی به نام محمود میرزا مولف کتاب خیرات حسان در مواردی مثلا در جلد دوم صفحهٔ ۹۲ انجا ئیکه از شاعرهٔ به نام (سلطان) یاد میکند آورده است که (محمود میرزا تذکره یی دراحوال زنان صاحب طبع که شعری از آنها ما نده تالیف کرده و به (نقل مجلس) موسوم نموده)(۱) .

و بار دیگر در جلد دوم صفحه ۱٤۰ از محمود میرزا این خانان و کتابش یاد شده که رسانندهٔ بهره گیری مولف ازین کتاب میباشد.

از یاد آوری های مولف خیرات احسان به این نتیجه میرسیم که کتاب محمود میرزا شاید اولین تذکره ویا کتابی باشد که در بارهٔ زنان نوشته شده است.

اما در هیچ جایی دیگر به جز کتاب خیرات حسان از (نقل ـ مجلس) و مولف آن یادی نشده است.

البته یاد این سخن برای کسانی که دراین بخش مشغول اند و یادر آینده به تاریخ ادبیات معاصر افغانستان مشغول میشوند مهم مینماید زیرا عدم دسترسی به کتاب خیرات حسان سبب می شد که از کتاب (نقل مجلس) محمود میرزا غافل میماندیم زیرا همه تذکره های که در باره زنان نوشته شده هیچ یادی از این کتاب ننموده اند شاید روزی به علت موجود بودن یگانه نسخهٔ خیرات حسان .این کتاب هم بــــه دسترس هیچ کس قرار نگیرد من به حیث وظیفه و هم به حیث شاگرد مبتدی تاریخ ادبیات کتاب (خیرات حسان) را از سر تا پا خواندم تنها همان بخش هایی را که از شاعرزنان دری پرداز سخن گفته شده است رونویسی نمودم البته از یاد داشت نمودن زنان عرب ترک و زنان

۱ـخیرات حسان ،محمد حسن خان ،ج ۲ـص ۹۲

محدود شده و محقق صرف نظر نمودم. شمار شاعر زنان دری پرداز دراین کتاب به پنجاه و دو تن میرسند که کم وبیش نمونه های اشعار شان نیز موجود است.

نظر به مشخص بودن موضوع از آوردن شرح حال (پنجاه‌ودو تن) زن شاعر صرف نظر نمودم علی‌العجاله خواستم این کتاب را که مهمترین ماخذ در باره زنان است و کسانی که در باره شاعرزنان دری پرداز کار میکنند بدون دسترسی به‌این کتاب کار شان ناقص خواهد بود معرفی نمایم.

البته شرح حال این زنان دری‌گوی را که شمار شان به (۵۲) تن می‌رسید در نخستین فرصت ممکن در یکی از نشریه‌های کشور به‌دست نشر خواهم سپرد تا کسانی که دراین‌بخش مشغول اندبتوانند از آن استفاده برند.

کمبود مواد و مدارک و عدم دسترسی به کتابخانه های ممالک همجوار سبب شد تا از یک عده زنان سخن پرداز سده‌های دوازدهم وسیزدهم که تذکره ها یی چون پرده نشینان سخن گوی از آنها نام برده اند صرف نظر شود ونیزبنابر مشخص بودن موضوع اکثر شاعر زنان عهد قاجاری را که درتذکره های موجود ذکر و یاد شان رفته است نادیده بگیریم.

این مجموعه نخستین گامی است که‌در باره شاعر زنان سده های اخیر برداشته شده و قبل از ین مجموعه مفصل و مکمل از چند ین زن شاعر جمع و تدوین و به‌دندانه‌چاپ سپرده نشده است. بنا بر ین این کار را به هیچ‌وجه دراین زمینه‌کامل نمی دانم و آرزو دارم که‌توفیق حاصل اید تا روزی‌به پایمردی ادب پژوهان و فرهنگدوستان تذکره زنان دری پرداز از آغاز تا سده که‌در آن قرار داریم طور مفصل ترتیب و آماده گردد متاسفانه کار و تحقیقی که شایسته شان زنان باشد با سنجش کاری‌که برای شاعر مردان صورت‌گرفته است خیلی نا چیز واندک مینما شد با آنهم‌من براین باورم که این‌نوشته ها در آینده توسط اشخاص باصلاحیت در این رشته که‌امکانا ت

دسترسی به گنجینه های خطی کتابخانه های کشور های همجوار را داشته باشند کاملتر و بارزتر نمایان خواهد شد.

در پایان از کمک و رهنمایی های استادگرانقدر پوهاند دوکتور جاوید که در انجام این کار صمیمانه‌ودا هیبا نه مرا رهنمایی کرده اند.و محترم دوکتور فتاح نجم که نسخهٔ یگانه (خیرات حسان) را به‌اختیارم گذاشته و محترم صالح پرونتا که نسخهٔ خطی اشعار واله و خدیجه را در اختیار من قرار دادند اظهار سپاس وامتنان نموده و احساس فرهنگ دوستی شان را تقدیر میدارم.

همچنان از همه دانشیان و فرهنگیان کشور که مواد و مطالبی کافی را در این زمینه به دست داشته باشند آرزو دارم این یادداشت ها را بارور تر و کاملتر سازند.

منابع و ما خذ دیده شده در این باره

بخش اول کتا بها

۱ــآریا نا دایره المعار ف ، ج۶ کابل: ۱۳۴۸، ص ۲۶۹.
۲ــاز رابعه تا پرو ین، کشاورزصدر ، تهران : ۱۳۳۴، ص ۱۵۲.
۳ــامان النسوا ن ، فیض محمدخان ،جلد سو م .
۴ــامان التواریخ ، مودب السلطان جلد هفتم، ص ۴ــ۸ .
۵ــ پرده نشینا ن سخنگو ی، ما گه رحما نی ، کابل : ۱۳۳۱ ،ص ۱۴ــ۵۳.
۶ــرشتنی میر منی ، عبدا لروف بینوا ، کابل :۱۳۲۳ ، ص ۱۰۲.
۷ــتاریخ زبان وادبیات ایرا ن درخار ج از ایرا ن ، تهران ،۱۳۵۲، ص ۲۴۴.
۸ــ تذکره الخواتین ، محمدـدهنی افندی تر جمه از کتا ب مشاهیر النسا ۱۳۰۶ ،ص ۱۶۶ .
۹ــخیرا ت حسا ن ،محمد حسن خان وزیر (سه جلد،دریك و قایه) این مجلة ها به تر تیب درسالهای(۱۳۰۴ــ ۱۳۰۵ــ ۱۳۰۷) در تهران چاپ سنگی شده است . یگا نه نسخة آن نزددوکتورفتاح نجم موجود است.
۱۰ــدانشمندان آذر بایجا ن،محمدعلی تر بیت ، ص ۱۷۹.
۱۱ــدیوان عا یشه ،به اهتما م منشی عبدالرزاق بیگ ، کا بــل: ۱۳۰۵ ق،۲۸۰، صفحه ،
۱۲ــ دیوان علیقلیخا ن وا له داغستانی ، دارای قطع (۱۶ــ۱۸) شامل ۳۰۸ صفحه یگا نه نسخهٔ آ ن مر بو ط کتابخا نه صا لح برو تنا.
۱۳ــ دیوان مججو به هرو ی محمدعلم غوا ض ۱۳۴۷.

۱۴ـ ریاض الشعرا والـــهٔداغستانی نسخهٔ خطی محفوظ در آرشیف ملی ص ۱۱۸۶ ـ۱۱۸۷ .

۱۵ـزنان سخنور علی‌اکبر مشیرسلیمی (در سه جلد) تهران ۱۳۳۱ ص ۲۰۳ .

۱۶ـعایشه درانی :غلام حبیب نوابی ، کابل : ۱۳۵۴، ص ۳ .

۱۷ـمثنوی (ولهٔ سلطان) میر شمس الدین فقیر دهلوی . با مقدمه یی از مهرو خت برو مند، تهران : ۱۳۵۴.

۱۸ـمحجوبه هروی :غلام حبیب‌نوابی ،۱۳۵٦.

۱۹ـ نتایج‌الافکار محمد قدرت‌الله‌گویا موی، بمبی : ۱۳۳٦، ص۵۴۷ـ ۵۴۹ .

.۲ـیادی از رفتگان ،خسته ،
کابل ،۱۳۴۴ ، ص ۸۷.

بخش دوم مقالات:

۱ـپس منظر تاریخی مبارزات‌شاعره زنان در افغانستان .عبدا لعلی کوهی مجلهٔ زنان افغانستان،ش۱ـ۲ ، س ۳، ۱۳٦۳، ص ۳۱ .

۲ـ جنبش عز لسرایی در عصربیدل ، ژوبل ،ادب :ش ۳ـ۴ ،س ۱٦، ۱۳۴۷، ص ۱٦۳ـ ۱٦۸ .

۳ـ شاعرهٔ افغان ، سرور گویا،کابل :ش ۱۲، س ۱، ۱۳۱۱ ش ص ۱۴ـ۱۷ .

۴ـشعرای وطن ، سرور ، جریدهٔنسیم ،سحر ، ش ۴، ۱۳.٦ .

۵ـعایشه شاعر شکوه و ماتم‌حسین نایل، مجلهٔ زنان افغانستان، ش ۱۱، ص ۲، ۱۳٦۱ ،ص ۲۸ .

٦ـعایشه نکوهش گر ستم و بیداد ،اسدااله حبیب، مجلهٔ کهول ش ۴ـ۵ س۳، ۱۳۵۷، و دنباله ان.

۷ـعایشه درانی ظریف صدیقی،ادب: ش ۳،س ۲۳، ۱۳۵۴ ه،ش .

۸ـعایشه درانی فاروق فلاح ،ادب، ش،۴،س ۲۵، ۱۳۵٦ ص، ص ۱۰۲ـ۱۱۰ .

۹ـ نمو نهٔ تحو ل معنا ی چند کلمه دکتور جاو ید، خرا سان: ش ۱ـ۳ ، س ۱ـ۲ ، ۱۳٦۰.

منابع موجود در این بخش :

۱ـشیرین بیا نی ، زن در تاریخ بیهقی ، مشهد : ۱۳۵۰.
۲ـمهذب ، زن امروز
۳ـفخری قو یمی زنان مشهور ایران، تهران : ۱۳۵۲ .
٤ـکر یستان بار تلمه . ز ن درحقو ق سا سا نی ، تر جمه ازداکتر ناصر الدین صا حب الز ما نی ،
۵ـداکتر شیر ین بیا نی ، زن درعصر مغول ، تهران : ۱۳۵۲.
٦ـپروین مو ید ثابتی .نقش زندر فرهنگ و تمدن ایران، تهرا ن ۱۳۵۰.



پروین سینا فرید، درسال ۱۳۳۰ هجری خورشیدی، درشهر کابل چشم به جهان گشـــود تحصیلات متوسط را در لیسه ملالی به پایان رسانید، سپس، وارد پوهنتون کابل شد و در رشته‌زبان وادب دری از پوهنځی ادبیات وعلوم بشری آنوقت لیسانس گرفت، به ادامه‌آن دیپلوم‌ماستری را در همین رشته از پوهنځی ادبیات به دست آورد درسال۱۳۵۸ به حیث کارمند علمی‌اکادمی علوم در رشته تاریخ، ادبیات دردیپارتمنت زبان وادب دری به کار آغاز کرد، بعد از اخذ رتبه های‌علمی درسال۱۳۶۶ به حیث معاون سر محقق شناخته شد. واز مدتی‌است که به حیث مدیر مسوول مجله میرمن ایفای وظیفه مـــی‌نماید.

وی متاهل بوده، دو پسر ویک‌دختر دارد، مقالات متعددی ازوی در دفاع‌از حقوق و نقش زن، ودرباره چهره های ادبی که بخشی‌از تاریخ ادبیات افغانستان‌راتشکیل‌می دهد در جراید ومجلات کشور به چاپ رسیده اند.

درباره تاریخ ادبیات ســـده‌دوازدهم نیز کارهای‌انجام‌داده است‌که بخشی از آن در مجلـــه‌خراسان به چاپ رسیده وقسمتی دیگر آن نیز آماده چاپ اســـت، همچنان رساله یی از او تحـــت عنوان سالنمای هجری قمری‌به میلادی از طرف مرکز علـــوم اجتماعی اکادمی علوم افغانستان‌به چاپ رسیده است.

Dari speaking women of the 12 th and 13th centuries (Hejri) in Afghanistan

by

Deputy Chief Researcher

parwin Sina

Kabul, 1367